

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

از خدای عزوجل از ویی که دور از رحمت خداست اگر شیطان مشتت باشد ای بعد قال
 الشاعر شعر فاصبحت بعد ما وصلت بلا وده شطون گناه معنی شیطان برین تقدیر است
 بود وجود و از رحمت افتاد و اگر مشتق از بلا باشد یعنی هلاک معنی پاک شود و بجنب خدای تعالی
 در دنیا و آخرت کما قال الشاعر مصرعه و سطر علی الوجا البطن الوجع مذ شده یا نفرین کرده شده
 و روی ابن عباس عن النبی صلی الله علیه و سلم انه قال ان المعتم اذا قاصبى قلن بسم الله الرحمن الرحیم
 فقال الصبی بسم الله الرحمن الرحیم کتب الله براته للصبی و براه لا یویه و لا یعلم من النار یعنی چون استاد
 بگوید کودکی را که بگوید بسم الله الرحمن الرحیم و گوید بسم الله تفرق تعالی فرشتگان را و فرات
 که براتی نویسد که این کودک را با تشویش کار نباشد و نیز استادی را و ما و روید و رویرا بیک بار
 بسم الله گفتن چهار کس از دوزخ خاص شوند و عبد الله بن مسعود گوید که خدا بد که از نوزده فرشته
 عذاب که بر دوزخ موکل اند که علیها دعة عشی نجات یابد بگوید بسم الله تا آخر که نوزده حضرت
 با خلاص تمام تا خلاص شود و در روایت دیگر آمده که اول چیزی که قلم در لوح محفوظ نوشت بسم الله الرحمن الرحیم
 بود و اول چیزی که با دم علیه السلام آمد بسم الله بود و بسم الله الرحمن الرحیم مان اهل آسمان است اهل
 زمین و کلمه جواز است یعنی برکت او بده مؤمن از هر صراط اسلامت بگذرد بسم الله الرحمن الرحیم قبول
 حق است مرسو خدا را و از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده شد است که چون بسم الله فرود
 آمد با دم علیه السلام ابر از روی آسمان دور شدند و طرف مشرق رفتند و با وی سخت مخائف بود
 ساکنین شد و دریاها روان شد و ستوران منقاد و فرمان بردار شدند و دیوان را از آسمان دور کردند حضرت
 پروردگار سو کند یا و کرد و بعزت و جلال من که بر هر هیاری نام مرا با خلاص بگویند شفا و بهم و بهر چه نام مرا بگوید
 با خلاص برکت و بهم در آن چیز و هر که بسم الله را با خلاص بگوید در آید بهشت و اهل معرفت گفته اند
 که بسم الله کلمه قسیه است اینج که تره دایت و خلعت ربوبیت است از ضلع و لایه و وصل است
 و قرب است بر اهل کنایت و رحمت است مرا اهل حقائق را و روایت کرده شده است از امام جعفر
 صادق رضی الله تعالی عنه همه کت سماویة مودع است در قرآن و همه قرآن مودع است در
 فاتحه و همه فاتحه مودع است در بسم الله و همه بسم الله مودع است در بای بسم الله
 ای نیکان ما کان و بی کیون ما یکون یعنی هر چه بود بمن بود و هر چه باشد بمن باشد پس
 اشارت بود باین که و الله بکل شیء محیط انصرام یافت روایت کرده شده است از رسول صلوات
 الله علیه و سلم که در بهشت چه روید یا باشد در یا فی از شیر و در یا فی از آب و در یا فی

از غسل و دریا فی از غمر بهشتی چار و دریا جو بیاروان و در سن نازل به بنیان کما قال الله تعالی
بیتها انها ومن ماء غسن وانهار من لبن و بتخیر طعمه وانهار من خمر لذة
للشاربین وانهار من بل مصفی و روایت کنده است که بر ساق عرش نوشیده
شده بسم الله الرحمن الرحیم آب از میم بسیم و چشمه شیر از ما و الله و چشمه خمر از میم الرحمن
و چشمه حل از میم الرحیم نقل کرده است از لقبه میسر بسم الله الرحمن الرحیم آغاز میکنم بنام خدای نیک
مهربان و نیک بخشایند و بهشتیش شناخته عارفان بهر بابیش و وی یافتند عالمیان بخشش
نجات یافتند گناه گاران از کتاب حق سبحانه و تعالی باین سه اسم است از بهر آنکه بنده را
سه حالت است این جهان و در آن جهان چون معبود وی الله است و درین جهان کار ساز و می او است
و حسن مهربان بر وی در گویست و رحیم بخشایند و در آن جهان و آمرزنده گناه وی او است
بیت نام او را بگو و خولم برو به زانکه او یار مهربان من است و و علما گفته اند که مراد
تعالی را سه هزار نام است و این سه هزار نام است که فرشتگان میدانند و بس هزار و یک را پیغمبران میدانند و بس
و سیصد نام وی در توره است و سیصد و پنجاه و سیصد و زبور و نود و نه نام در قرآن است
و یک نام است که خبر حضرت حم کسی آنرا نمیدانند و باز گشت معنی آن سه هزار نام باین سه نام است
بسم الله الرحمن الرحیم پس را گفته نام بداند و خدایتعالی را این نام بخواند گویا که خدایتعالی را باین
سه هزار نام یاد کرده است و آنکه بعضی از علما گفته اند که سوره فاتحه تعلیم است از حق تعالی مربیان
خود را که چون حمد و ثنا گویند بخین که و معنی الحمد لله این است که به سپاس و ستایش یعنی صفت کردن
تنها خدا تراست و رب العالمین که پروردگار جهانیان است الرحمن الرحیم نیک مهربان بخشایند
است و بعضی گفته اند که این انا را است از حق تعالی باینکه همه ما و ثنا یا خدا تعالی را است بدانکه
نزل بن سوره بقره المومنین علی و عبد الله بن عباس رضی الله تعالی عنهم و رکه
بود سوره که فرمود که معظمه اینست رسول الله علیه و سلم فرمود که چون صبح
سپردم آوری ی تنبیهم که یا محمد آما جبریل و انت نبی بذر والام واری شخصاً یؤثر اینا علی سبیر من یب
بین السماء و الارض و من هیچکس نمی نام را و رفته به نوح گفت چون و ازبش نوی مگریز و گوشش دار
تا به چه میگوید به چنان کن چون آرا زاید که یا محمد گفت لبیک گفت بگویی که اشهد ان لا اله الا
الله و اشهد ان محمداً عبده و رسوله بانزمت الحمد لله تا آخر سوره و او را
گفتند و جبرئیل بود علی سلام و رسول علی سلام فرمود و

اخذ الكتاب سبعين سنه وفي رواية فاحته الكتاب شفاء من كل
 الام الا السلام اي الموت يعني در فاحته الكتاب از بقا و در شفاست و در روایت دیگر
 اخذ شفاه همه و روایت دیگر مرگ را و در فضیلت این سوره احادیث بسیار است و رسول
 علیه السلام فرمود که اگر این سوره در توربت بودی قوم موسی علیه السلام گمراه نشدند می
 و اگر در بحبل بودی قوم عیسی علیه الصلوة و السلام گمراه نشدند می و اگر در زبور
 بودی قوم داود علیه الصلوة و السلام مسخ نشدند می یعنی خاک و حمد و نه و هر مسلمانی
 نه این سوره را یک بار بخواند گویا که همه قرآن را خوانده است و گویا که بر همه نعمان
 و مسلمانان صدقه داده است الحمد لله ثناء با خدای را سزد که هر چه کند
 حکمت است شکر و بی واجب است که از وی بیشمار نعمت است
 ثنای او کوئی ای بنده تا سنایابی و شکر او کوئی تا عطایابی راست شود
 تا دیدار وی را یابی که بختا میزند در دو جهان وی است و مهربان و در بهشت
 جاودان بر دوستان وی است مَا لَكَ يَوْمَ الدِّينِ هَ كَ پادشاه روز قیامت
 نواز و دوستان را بطرف و گداز و دشمنان را بجهنم و وقت دادن حسد
 و سزا را اِيَّاكَ ذَنبُكَ بگویند ای بندگان که مرتزبانگی میکنیم و بس اهل
 معرفت گفته اند الْعِبَادَةُ شُغْلُ كَلْبٍ بِهِ وَهُوَ شُغْلُ الْقَلْبِ بِمَعْرِفَتِهِ
 وَ شُغْلُ الرُّوحِ بِمُشَاهَدَتِهِ وَ شُغْلُ النَّفْسِ بِخِدْمَتِهِ وَ شُغْلُ اللِّسَانِ
 بِمَدْحَتِهِ لغز از عبادت است یعنی عارفان گفته اند معنی عبادت آنست که بنده همه
 اعضای خود را بعبادت حق تعالی مشغول دارد و دل را بمعرفت و روح را بمشاهدت و نفس را
 بخدمت و زبان را بمدحت لَعْبُدُ از عبادت است یعنی بنده گلی کردن و یا از عبادت یعنی
 بنده بودن منبر جمی شاید که باشد یعنی ترا بنده می باشیم و بس پس و آذن
 مال برای زکوة و صدقه دادن عبادت است و رضا دادن بنده بگرفتن مال و بی ظلم
 عبادت است و عبادت را درجه بسیار است و در حدیث آمده است که بگذرم که ظالم
 بظلم بگیرد و ثواب آن بهتر است از سیصد هزار درم که بنده بصدقه بدد عبادت
 بنده بودن است وَاعْبُدْ وَبَكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ علمای ظاهری میگویند بنده گلی
 کن تا غایت کن بیا به علمای باطن میگویند بنده گلی کن تا غایت کن تا یقین شود بعد از آن

بنده باش و چون بنده شدی ترا رضا باید داد با آنچه مولی تعالی بتو بکند **نظم**
 باد و قبله در ره توحید نتوان بر دراه به یارضای دوست باشد یارضای خویشتن به و فقر و لطف
 محبوب حقیقی یکسان بود **بیت** عاشقم بر فقر و خلق من بجد به ای عجب من عاشق
 این هر دو ضد به شیخ محقق جاوید سعید کابلی رحمه الله علیه میگوید **نظم**
 گر مراد وزخ بسوزد خاک ریزی گو بسوز به و در مراجعت نباشد بوستانی گو مباحش به مرگ
 اصحاب کهفم بر در مردان مقیم به کرد هر در می نکردم استخوانی گو مباحش به و این مقام محبت
 ذاتی اللهم ارزقنا و عبودیت مقام رضا **بیت** اگر کمال طلب میکنی چو کارافا و به
 قضای عمر کنی و رضای دینی بقضا به و ترک چون و چرا کن چون شرف بنده بودن یافته شتاج
 کرامت و خلعت امامت وجود گرفت سُبْحَانَ الَّذِي أَمْرُهُ بِعَبْدِهِ لَيْلًا نَارًا بَيِّنَات
 يَا عِبَادِ الْأَخَافُ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ تَخْشَوْنَ نِتَاجَهُ أَنْتُمْ كَلِمَةُ حَكِيمٍ ثَمَانِي غُرُوبِي
 رحمه الله علیه میگوید رباعی در که خلق همه زرق و فزونست و بهوس به کار درگاه
 خداوند جهان دارد بس به بنده و خاص ملک باش که با داغ ملک به روز با امینی ارشمنه و
 شبها ز عس به و آتاک لَسْتَ تَحِينُ و از تو یاری میجویم و بس رتو اعتقاد
 جبری معتزلی است جبری میگوید اختیار ندارم و معتزلی میگوید اختیار تمام دارم و موجود خال
 خودم سنی میگوید بندگی میکنم و توفیق از تو میجویم چنانکه در کلام مجید دلائل عقلیه و نقلیه همه از تو
 میداغم و از طریق فلسفی و جبری و معتزلی بیزارم **نظم** ای بسا فکر و زکا و لب و فطرت
 کشته ره رور و راجعول را بهزن به بیشتر اصحاب جنت ابله اند به تا ز سر فیلو فی میر سبند
 خویشتن عریان کن از فضل فضول به تا کند رحمت ترا هر دم نزول به زیر کی خد شکست
 نیاز به زیر کی بگذارد و کوبایی باز به زیر کی دان دام مرد و طمع کار به تا چه خواهد زیر کی را
 پاکباز به زیر کان با صنعت قانع شده به ابلهان از صنع در صانع شده به تا آنکه طفل
 خور و را مادر نهارد به دست و پا باشد نهاده بر کنار به و آتاک لَسْتَ تَحِينُ و از تو
 یاری میجویم و بس ای مطلب منك العون و قال بعض اهل المعرفة الاستغاثه
 طلب العون ای كَسَلْتُكَ أَنْ تَجْعَلَنَا عَابِدِينَ لَكَ كَمَا نَفَعَا يَنْكَ و
 شیخ صفیان ثوری رحمه الله علیه در نماز شام امامت میکرد و چون آتاک لَسْتَ تَحِينُ
 و آتاک لَسْتَ تَحِينُ گفت بیوشش شده افتاد چون با خود آمد گفتند پیشخ چه

حال بود گفت رشیدم که مرا گویند که چون ما را بندگی میکنی و بس و از ما یاری میخواهی و بس چرا
از طیب وار و میجوی و از سلطان یاری میخواهی و دروغ چرا میگوئی و اهل معاینی و بیان میگویند و درین
آیت التفات است از غیبت ب خطاب و اهل شوق میگویند و درین اشارت مراد است طلب
که نومید نباشد که گرم من از غیبت ب خطاب نداسکند بیت

پد نومید نباشی که ترا مار براند نه گرت امروز براند نه فردا نه بخواند نه عجب حیرت است اگر عاشق
رب اری نظر الیک گوید خطاب آید که لن ترانی و اگر نومید وار بگوشت بنشیند گوید ای
نفس چه بود الفضولی است که تو میکنی ما للتراب و رب اکا رباب نذا آید که ادعوی
استجب لکم فبقیت اذ واج المشتاقین بین الرد والقبول والصوف والوصول

بیت چند روزی می برد بخت باز گویی تو ام نه سویی خود میخواهم و چون آدم میرانم پیر
خود ندانم چون کنم و ریاضه گویتو ام نه در تخم می غرقم کند که قصد بهیاری کنم نه گردست بر کاری نه
زنجیر بر دستم بند اهدنا الصراط المستقیم نه بمانی ما را راه راست یعنی استقامت و

پایاری و دمارا — برای که نموده و هذا قول علی بن ابی طالب رضی الله عنه قال ما
القشیری و حمد الله علیه اهدنا الیک واجعل اقبالنا علیک و کر جلیک لیل
و کسر لیک سبیلنا یعنی راه نمایی ما را بمشاهده جمال خود و گردان توجه ما را بجا جلالت
و بیش ما را دلیل و آسان کن ما را بسبیل و قال علماء المعانی و البیان المراد بالصراط المستقیم
درین الاسلام علی طریق الاستتار و المصحة و قال اهل المعرفه الاستقامه علی ثلثه

الاقوال و الافعال و الاحوال و قال سید الطائفة جنید رحمه الله علی کن طالب الاستقامه
ولا تکن طالب الکرامه فان الرب تعالی یطلب الاستقامه لقوله فاستقیم كما امرت و لنفقه

یطلب الکرامه استقامه ظاهره رعایت شرعیه و استقامت باطنه نفی ماسوی الله
است و درین آیت که ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا فلا خوف علیهم
ولا هم یحزنون نه مژده عظیم است مراد استقامت را صراط الذین انعمت

علیهم بدل من قوله الصراط المستقیم یعنی بمانی ما را نه آنکه نیکی کرده و نه برایشان بداند
ایمان و عرفان غیر المغضوب علیهم نه خشم گرفته شده برایشان بعد از یافتن راه
یعنی همچو چو دان گردان ما را که اقول راه راست یافتند و خشم غضب کرده شد برایشان
چون ایمان نیابند و ندانند بقرآن و بس و غیب ان ولا الضالین نه گمراهان و بیراهان

جنی ماراگردان بهیچ تر سایان که اول راه راست یافتند و آخر گمراه شدند چون ایمان نیاورند
بقرآن این فقیر میگوید و الله اعلم که حاصل این دعا این است که بنمایی مارا راه راست
و در وی ترس و بیم نباشد و این راه عاشقان و دوستان حضرت باری تعالی است
لَا اِنَّ اَوْلِيَاءَ اللّٰهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ چون مقصودشان بجز محبوب حقیقی
بست از عرش تا تحت الثری نشان کرد و التفات کن نکرد و بازغ البصر و باطنی اشارت نباشد
و مولانا جلال الدین رومی میفرماید رحمت الله علیه بیان حال شیخ محمد غزنوی سرزیر رحمت الله علیه بدست

سال و ربیابا بهامیگشت و سر علف میخورد و از خدای تعالی ویدار محبت فتوی

بجایی خاک با بخت طبع به عرضه کردندش به پیش شیخ حق به شیخ گفتا خالقان عاظم به و بگویم غیر گو
ماقم بهشت جنت گردم آرام و نظر به و در کف خدمت من بازخوف فقر به مؤمنی به شمس سلامت بی من
انکه این هر دو بود و حظ بدن به عاشقی لعل عشق رحمان خور و قوت به صد عدل به پیش لب و دهر و توت به
بنده و ایم خلعت ادرار جوت به خلعت عاشق همه ویدار و ست به حکمت واجب بودن خوانند و رده
ما تخته در هر یکت از نماز این با ست که دایما باید که بنده طالب وصال بود و راه عاشقان را چه دید تا از
نشان باشد رباعی ما در طلب گوهری گامگامی به نازند و بیوی و صل جانی جانی به
فی الجمله حدیث مطلق از من بشنو به هر چیز که در جنت آبی آبی به و الله اعلم آبی مارا از عاشقان جمال جلال
خود گردان در روایت کوفیان آمده است که آیین از قرآن منبت و در مصاحف نباید نوشت که از قرآن
نست و در مصحف نوشته نشود امین چنین یا و تو فاسلین و الحق بالصالحین و صلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و صحبه
جمعین آمین

سورة الملک و بی ثلاثون آیه یا هم الزمین

بسم الله الرحمن الرحیم
شأن آن بزرگست و باشد و است و باینکی بسیار است و همه چیز را از و است الذی آن هدایتی که بیک
بفرمان و قدرت وی است الملک پادشاهی و بعضی میگویند که مراد از پادشاهی صفت است
از صفات خدا تعالی و از مشاهبات است ایمان آریم بان و مشغول بشویم بحقیقت آن و بعضی
میگویند به عبارتست از تصرف و قدرت یعنی تبصیر و قدرت است ملک دنیا و آخرت
نصیب درویش نیست که از غیر او نترسد و غیر او را نپرستد و از غیر او طمع نکند و از باب
ملک و ملک را معهود او داند و در بلاه باه بگریزد و عطا را از وجود و بسند خاص
او شود تا از شد ملک مجازی خلاص یابد و حکیم شای غزنوی

بفرايد ميت بنده خامس ملك باش كه با داغ ملك : روزها يا يمى ارشحه و شبها عرس
 هو على كل شي قد يره و دوست بر همه چيز با تو انا تو كل با و كن اى مؤمن چونكه دانستى
 عبودى چنين دارى زهد و تقوى و قنوتى را بجمام و نيا مفروش و بمناسبت ارباب ملك و نيارا
 نفات منهاى حكيم غزنوى گويد **ببيت** مسانيدن براى نام و دام كام چون مردان
 ال نقش آدم ابقاب نفس شيطاني **ببيت** منكر برگدايى كه تو خاص از ان مائى
 فروش خرايش از ان كه تو بس كران بهاى باز صفت و يگرش را بيان كرده گفت **الذي خلق**
وَتَوَلَّى الْحَيَاةَ آن خدايى كه بيا فريد مرگ را و زندگانى را **يَسْأَلُكُمْ** ما بيا زمايد شما را **أَتَيْكُمْ**
حَسَنٌ عَمَلًا گيست ارشما نيكو كارتر آفرين مرگ و زندگانى دليلى است ظاهرى بر بهستى خدايى
 هر حكيم عليم قاور و نيا دار ملاست و كور جاى بلى است و قيامت جاى جزا و سزا است بدانكه
 عزت جلى قدرته از آزمودن منزه است پس مرا و اين است كه آفرين مرگ و زندگانى
 پيدا شود از شما با اختيار شما آنچه دانسته است بعلم قديم هر كه عمل نيك كند بهشت رسد و هر كه عمل بد
 نهد بدوزخ رسد نصيب مؤمن اين است كه مرگ را و ايم در نظر دار و دستعدا و آن بكند و از سزايى
 و رفقور كند حضرت شيخ ابن خيبر مفرمود كه هر روز چهل بار خود را بكورستان مى برم و حاشا
سَكُنْ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بيش **عَبْدُ عَبْدُ نَبِيِّ الْمُقَابِرِ وَابْنِ**
بِشِّ الْعَبْدِ عَبْدُ نَبِيِّ الْجَنَّةِ وَالْأَعْلَى و نكته و تقديم موت برجوة شايد كه اين باشد
 قد تعالى اعلم باز صفت ديگر خود را ياد كرده و گفت جل جلاله **وَهُوَ الْعَزِيزُ** و دوست غالب بر همه چيز
 متبر نشو و از وى كز نصيب در و بش اينست كه روى بطاعت او آرد و عرت و نصرت از و
 يد العفو و دوست نيك پوشنده گناه مؤمنان بد كرده و اگر چه بود ميشمار هر كرا
 و ابد نصيب تو اين است كه هر گناه دارى از رحمت بى نهايت او نوميد نباشى **ثَنُوهُ**
 لمي رحمت در بايى عام است : ازا بخاطر ما را تمام است : اگر آلايش خلق گستره گار
 روشنائى از اين دريا بيك بار : نگر و تبه آن در بازمانى : ولى روشن شود كار جاني
 يراز كرم او چه داريم باز صفت ديگر خود را بيان كرده كه **الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ**
طَبَقًا ما آن خدايى كه آفرين هفت آسمان را طبقه هاى هفت بر يكديگر يعنى ته بته
 صبا الاخبار گفت آسمان و نيا از صبح آب است و دوم از زور عبودى سوم از ايمان است
 چهارم از محبت است و پنجم از غفله است و ششم از نور است و هفتم از اخلاص است

بزرگوار و ملک دار قار و قمار غریز غفّا ر خالق هفت آسمان بی عیب و ضرر و مزین آسمان دنیا
بستارگان بشمار و گرداننده آن مراجم شیطین چهارنا استلال کرده شود ازین صفات
عظام بذات ذو الجلال والا کرام که آسمان را بقدرت برداشته و در هوا بی ستون داشته
و بچندین هزار کواکب ثواب بنکاشته عوارف این همه را مظهر نور دانسته

مصرع

ای تابش نور از تو وی تارنش حرارت تو به ای درویش زینت بام زندان ایست تا دانی
که زینت دل و دوستان بشمس العرفان چون باشد بدانکه اهل علم نیست و نجوم نه فلک
اثبات میکنند و در قرآن هفت آسمان و عرش و کرسی مذکور است و میگویند که کواکب سیار
هفت است زحل و مشتری و مریخ و شمس و زهره و عطارد و قمر و مریخی از اینها
بر فلکی اند مزین برین ترتیب و غیر این هفت را ثابتات گویند و کمان ایشان این است
که ثابتات بر فلک هشتم است و امام ابوالمعین نفی صاحب تبصره الاوله گفته است که این کمان
ایشان ظاهراً خلاف این آیه است وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ وَجَعَلْنَا مَآ
وُجُوهًا لِلشَّيَاطِينِ و گفته اند مذهب اهل تفسیر این است که همه در آسمان دنیا است و در بعضی
تفسیر نیز آورده است که این آیه دلیل است بر بطلان قولی منجمان ظاهر از بدانکه نجوم رجوم
شیاطین است و آسمان دنیا اگر در فلک هشتم باشند رجوم ایشان نیز نمیشود و تفسیر
لسان التمریل آورده است که فلک چرخ آسمان که ستارگان در وی گردند و این قول حق است
قال الله تعالى كُلٌّ فِي فَلَكٍ بِمَعْنَى فَمَا أَن سَخْنِ که میگویند که آسمان میگرد
خلاف نص قرآن است و باطل است بدانکه بیشتر اهل تفسیر برین اند که جدا میشود از ستاره نورانی
به چون شعله آتش و بر شیاطین میزند فاما ستاره برجای خود است و امام قنوه گفته است که
ستارگان از برای زینت آسمان و رجوم شیاطین است و شناختن راهها و شناختن مساجد
در سیایان است فاما اعتقاد بتجیم و این که مختار و مؤثر و سعاد و شقاوت تکلیفی است
بی علم بآن و بدانکه علم معانی و بیان انتقال و کلام از غیبت بخطاب یا بشکل یا برعکس معنی
النفات بگویند چنانکه درین آیت است که وَلَقَدْ زَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِمَصَابِيحَ و نسبت
و ذکر مصابیح و راوت نجوم را و مانند این را استعاره محصوره گویند چون و لائل عظام ما کرده اند
واجب الوجود طائفه منکران را از دیوان و آدمیان که اقرار ندارند بآن و اعراض کرده اند که

مذمه اند مخصوص کردنشان بعذاب نیران و فرمود و رَحِمَ اِیْشَان وَاَعْتَدْنَا لَهُمْ وَاَمَادَه
 کرده ایم مرا ایشان را یعنی دیوان را عَذَابُ التَّعْدِیَاتِ سوزان این آیت دلیل است
 بر اینکه دوزخ حالیا موجود است وَالَّذِیْنَ كَفَرُوا بِوَعْدِیْهِمْ و مران کسانی را که کافوشدند
 بخدای خود و غرور با وجود چندین دلائل عَذَابُ جَهَنَّمَ عذاب دوزخ است و بِئْسَ الْمَصِیْرُ
 و بدجای بازگشتن می که دوزخ است المصیر راه کشتن صفت بدی او را یاد کرد و گفت جل جلاله
اِذَا الْفُؤَادُ جَازٍ افکنده شوند کافران فِیْهَا دران دوزخ سَمِعُوا شنوند لَهَا مران دوزخ را شَهْرًا
 بانگ زشت سهماه چون بانگ ضربی بشنوند از دوزخیان که پیش از ایشان درآمده باشند یا از خود
 یا از دوزخ و هَیْ این دوزخ تَقُوْا میجو شد برین کافران بِیْحُنْ جوشیدن دیگر مسین که آتش
 تیز باشد و وَاَنْذَرُوْیْ اِذْكَ و آب بسیار تَكَادُ نزدیک باشد این دوزخ تَمَیْزُ
 بطرفه مِنْ الْغِطَاطِ از خشم یعنی از خشم خدای تعالی یا از خشم مالک دوزخ و فرشتگان
عَذَابُ یا از خشم خود بر دشمنان خدای تعالی كُلَّمَا اَلْفِیْ هر بار که انداخته شود
فِیْهَا در دوزخ تَوَجَّ گریه سَاطِرُ پسندشان خَوَاتِمُهَا جمع خازن یعنی نگهبانان مالک
 و دیگر زبانه دوزخ اَلَمْ یَا تَكُ آیا نیامده بود شما را نَذِیْرٌ بیم کننده نذیر یعنی
 منذر باشد یعنی پیغامبری نیامده بود بشما تا شما را ازین روز و ازین عذاب دوزخ خبر کند
 یا خبر کردی تا شما را ایمان بودی و عمل نیک بودی و ازین دوزخ خلاصی بودی این
 رسیدن برای سزایش بود ایشان را قَالُوْا گویند و دوزخیان در جواب بَلٰی قَدْ جَاءَنَا
نَذِیْرٌ نیامده بود بِاَیْخِیْرَانِ بیم کننده و ما را خبر کرده بود و ازین روز و ازین عذاب
فَكُنَّا بنمایان ایشان را دَوَّعُ گوی داشتیم و بایشان ایمان نیاوردیم و قُلْنَا
 و گفتیم مَا كُنَّا نَفَرِّسُ و است خدای تعالی مِنْ شَیْءٍ هیچ چیز از آنچه شما میگویند
 و گفتیم بِیْمَیْنِ از آن اَنْتُمْ نیستید شما اِلَّا فِی ضَلٰلٍ گرد و گمراهی کَثِیْرٍ بزرگ از برای آن
 مبتلا شدند و آخرت بعذاب بزرگ ای برادران نیز خواهند رسید که هیچ و اعط
 و پند دهند و بنویسد و گفت که حرام کدام است و حلال کدام و چه باید کرد و چه نباید
 کرد و هر چند و عظمی شرمی شرمی و عمل نیکینی کار بتو و شوار تر میشود و علم بسیار حاصل
 کردی بی عمل و ای بر تو باد تا چند بدرگاه ظالمان روی و اصل دنیا را ملازمست کنی و قَالُوْا
 و گویند و دوزخیان كُنَّا اگر بودیم نَمُتُّ که بشنود می سخن پیغامبران را و وَاَنْذَرُوْا

بردارشی کردی علای حقای را و پیروی ایشان کردی أَوْ تَعْقِلُ یا تعقل کردی سخن ایشان را
و وَعَقِلَ با بکار داشتی مَا كُنَّا نَبُودِي مَا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ در یاران و دوزخ
یعنی این دوزخ نبود می اگر سخن هَلْ حَقَّ رَاشِدِي در دلائل وحدانیت سمعی و عقلی نظر
کردی و ایمان آوردی و عمل نیک کردی تا دوزخی نبود می حق تعالی فرمود وَأَعْتَقُوا
پس اقرار کنند و وزخیان بِذُنُوبِهِمْ بگناهان خود و هیچ فایده نکند ایشان را فَإِنَّهَا
پس دوری با و از رحمت خدا يَتَعَالَى أَصْحَابُ السَّعِيرِ مردوزخیان را امام کسای ضحقا
بضم سین و صا خا نده است ای فَأَنْزَلْنَاهُمْ اللَّهُمَّ سُحُقًا أَوْ فَاسَحُكًا أَوْ فَاسَحُكًا أَوْ فَاسَحُكًا أَوْ فَاسَحُكًا أَوْ فَاسَحُكًا
و در بوندن یعنی دور کرد ایشان را حق تعالی دور کردی نصیب تو نیست که ایمان آری چنانکه شرط
اوست و سخن اهل حق بشنوی و قبول کنی و در ملک و ملکوت تامل کنی و از خلق بجالق راه
بری و دل را بنور قرآن و ذکر رحمن روشن کنی و در دنیا پیش از مرگ توبه و استغفار عذر کنی
و در مظلالم بگنی تا از عذاب آخرت خلاص یابی

بیت

گفتند و شنودیم و بگردیم به آمد | گفتیم و شنودند نکردند و بد آمد
چون از اول سوره بیان کرد و دلائل عظام برستی خود و قدرت خود چنانکه گذشت و طایفه
کافران را که ایمان نیاوروند بآن و عذاب ایشان را یاد کرد و از بدی حال ایشان خبر کرد و بعد از آن
حال مؤمنان را و ترسکاران را بیان کرد و گفت جَلَّ جَلَالُهُ آن بدستی و راستی که الَّذِينَ آنانکه يَخْتَوُونَ
می ترسند و بَتَّهِمْ پروردگارشان را با الْعِيبِ یعنی خدا ترا جَلَّ جَلَالُهُ نادیده می پرستند و میسند
لَهُمْ مرا ایشان ترست مَغْفِرَةً آمرزیدن گناهان وَأَجْرًا و مزد کیست بزرگ یعنی بهشت جاودان و بعضی
میگویند میسند از خدای تعالی باشکارا و نهان یعنی در پیش خلق و خلوت بدانکه این بهشتیان را
حق تعالی یاد کرد و بر رسیدن بایمان یعنی گفت الَّذِينَ آنانکه يَخْتَوُونَ و بَتَّهِمْ و گفت الَّذِينَ آنانکه
تا بدانی که مقصود بزرگ از ایمان ترس خدای است عزوجل قال الَّتِي عَلَيْهِ السَّلَامُ من قال
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ محمد رسول الله مخلصا دخل الجنة قالوا وما اخلاصها قال ان
تخضع عن المحارم ما معلوم شود که ایمان آوردن بی خلاص نتیجه نمیدهد و خلاص کلمه طیبیه باز
ایستادن است از حرامها و ترس خدای تعالی نصیب تو این است که بر ترس خدا يَتَعَالَى
را نترس خود سازا أَوَّلَ قرآن تا آخر قرآن تامل کنی تا مرثبه خدای ترسان بدانی گفته شد
که مردان نیکان را یا شیخان را یا بزرگانان را وَمَزُورٌ بزرگست بل گفته شد که مر خدای ترسان را

مزد بزرگست باز حضرت پروردگار بیان علم خود میکند و میفرماید جل جلاله وَاسْتَوْفُوا نِهَايَ دَارِ بَيْتِ
وَإِي كَافِرَانِ قَوْلَكُمْ كَذِبًا خَوَّارًا أَوْ جَهْرًا بِآيَاتِ یا آشکارا کنید گفتار خود را بجهر حال
که باشد یا بداند از آنکه بدستی که خدای تعالی علیم نیک داناست بِذَاتِ الصُّدُورِ
بآنچه در سینما و در دلهاست پس سرار مؤمنان و کافران را و احوال ایشان را بداند و جزای آن
بدیشان را و بعضی میگویند که أَسْمُوا امر است لفظاً و خبر است معنی إِنْ أَحْبَبْتُمْ كَلَامَكُمْ و
اعلمتم فانه علیم و بعضی میگویند که این آیه در حق کافران قریش بود بزبان و دل و پنهان و آشکارا
رسول را صلی الله علیه و سلم دشمن میدانستند و قصد بدی میکردند بوی پشنام و نه سدا
میگفتند أَسْمُوا و پنهان گویند تا خدای محمد نشود و نداند پس این آیه که من خدایم پنهان
و آشکارا بدانم پس گفت جل جلاله أَلَا يَعْلَمُ آیا نداند من آن خدایی که خلق بیا فریدیم چیز را
چون نداند حال ایشان را یا چون نداند مخلوق خود را و حال نیست که وَهُوَ أَوْسَطُ اللَّطِيفِ
و انابکارهای پنهان و رساننده نیکی است بر بندگان و قلیل اللطیف دور بین و قلیل باریک بین
و شیرین کار الْخَبِيرُ آگاه است بهمی چیز را
دختر کننده است از آن عارفان بدید که ظاهر و باطن خود را
پاک دارد و از التفات بغیر حضرت الوهیت دور باشد تا باطن او چون ظاهر او باشد بی مکر و حسد
و خدایت بدانکه اول اشارت بدلیلی کرد که در آفرینش آسمانها بود و گفت الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ
فَإِذَا زُلَّ ظِلُّهَا كُنَّا اللَّيْلَ و جایی ایشان را یاد کرد و حال مؤمنان را نیز یاد کرد و علم خود را بیان
کرد باز اشارت بدلیلی کرد که از زمین باشد و فرمود جل جلاله هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ يَمِينَ
وَأَوَّلَ نَازِحَاتٍ است که گردانید از برای شما الْأَرْضَ زمین را فَلَوْ كُنَّا زَمْرًا و فرمان بردار الذلیل را
شدن یعنی رام کرد که توان رفت بروی چون چنین است فامشوا پس بروید فی منازکها و رکنا
روی روی یا در کوچه های بلند روی یا در راههای وی یقال ذل البعیر ذلاً رام شد و هو ذلول یعنی
گفت الْمَكَابِيبُ بلباس و غیره مستعاره مصرعه و تخمیل علی ما لا یخفی و كُلُوا وَبِزْوِجِكُمْ
وَوَلَدِكُمْ از روی خدای تعالی که از زمین بیرون می آید از برای شما وَاللَّيْلَ و آن خداست جل
جلاله الْكُتُورُ زنده کردن شمارا و پراگنده کردن از گور و قیامت از برای جزای یعنی دلیل بر هستی
من که خداوند است که آسمان را بیا فریدم تا نظاره کنید در وی و زمین را از برای شمارام
گردانیدم تا باشید و زراعت کنید در وی و از بهر تجارت روید بروی و بخورید از نعمت
وی باز جمع کنیم شمارا چون بمیرید در وی و پراگنده کنیم از وی چونکه منم قادر می بر بالای

شما آسمان و ستارگان و دلیل در زیر قدم شما زمین و دلیل و بیرون آوردن نعمتها از یو
 ملل و خوردن نعمتها و نرم آن و دلیل پس زنده کردن شما آسان است بر رب جلیل ایمان آر
 و عرفان تا شوی عزیز و کافرو فاسق مشو تا نشوی ذلیل چون دلائل عظام نمود بر قدرت
 و حکمت و علم و انعام و اکرام قبول نکردند بیان عذاب کرد که اگر خواهد زمین فرو بردن
 یا بلای از آسمان فرستد و گفت جل جلاله أَمْ أَمِنتُمْ أَن يَأْتِيَكُمُ الشَّعْبُ از آسمان است که در آسمان است قدرت و سلطنت او و قبل در آسمان است پادشاهی
 و عرش و کرسی او و یا از فرشتگان عذاب و رحمت او وَأَن يَخْشِفَ بِكُمْ که فرو برد
 شما را الْأَرْضَ زمین فاذا أَهْلِي پس انکار زمین نمود می جنبد و فرو میرد شما را
 بخود و میکرد و شما چون آب که کسی را غرق کند یعنی عذابی کند شما کافران چنانکه قارون را
 کرد و زمین فرو بردش أَمْ أَمِنتُمْ است که ایمن شدید مَوْجِي السَّمَاءِ از آسمانی
 که در آسمان قدرت او است وَأَن يُوسِلَ برای آنکه فرستد عَلَيْكُمْ بر شما حَاصِبًا
 سنگی یا بادی که در وی حصا باشد یعنی سنگ ریزه یا بیدار و سنگ را بر شما فَتَعْلَمُونَ
 پس زود باشد که بدانید كَيْفَ چگونه است فَلْيُؤْتِكُمْ ترسانیدن من و عذاب من پس یاد کرد
 مال من را و گفت جل جلاله وَلَقَدْ كَذَّبَ و بدستی و راستی که دروغ گویی داشتند
الَّذِينَ آن کافران که مِن قَبْلِهِمْ پیش ازین کافران بودند پیغمبران خود را چنانکه این کافران ترا
 یا محمد كَيْفَ گان پس چگونه بود فَكَيَّرَ عذاب من ایشان را بسبب انکار کردن ایشان پیغمبران
 مرا و قبول نکردن ایشان حکمهای مرا و قبل بگیری انکار من افعال ایشان را و گردانیدن من
 احوال ایشان را بعضی زمین فرو بردیم و بعضی را بلای از آسمان آمد سنگها و بادهای هاسنگ و بعضی را
 حمد و نه گردانیدیم و بعضی را خوک گردانیدیم پس شما ای کافران که زود باشد که عذاب مرا در دنیا برینید
 باز دلیل قدرت خود را یاد کرد که در میان زمین و آسمان است و گفت جل جلاله أَوَلَمْ يَرَوْا ایما
نُزُلًا یعنی بنگریه إِلَى الطَّيْرِ سبوی مرغان فَوْقَهُمْ که می پرند بالای ایشان صَافَاتٍ باسطات
 اجنهن یعنی کشایندگان پرهای شان را و صف کنندگان پرهای شان را در هوا یعنی کاه بال با کرد
 می پرند که بال را بچسباند و کاه بال می چسباند و می پرند و پر را بر هم میزنند و پریدن وَقَبِيضًا و
 قابضات و قرار گیرندگان بالهای شان را در پریدن عطف علی الغسل الدال علیه صفات نوزده
يَصِفْنَ اجنهن فی الهواء و یقبضها بعد البط ما یحسکن باز نماید و این مرغان را و گاه میدارشان

در هوا در حال که پر کشاده بودند و در حال جمع کردن پریشان را در هوا اَلَا الرَّحْمَنُ مگر خدای بخشنده و بزرگوار
 بدرستی که خدای تعالی بِكُلِّ شَيْءٍ بِصِيرٌ بینا است به همه چیز با و انا است بصلاح هر چیزی که چون
 حق تعالی مرغزار در هوا میدارد و بقدرت خود اگر علت پر بودی بایستی که مرغ خانگی همچین بودی
 و شب پره چنین نبودی چون پرند و بس خداوند تعالی قادر است بر همه چیز تا که خواهد از عذاب رحمت
 و برزند و کردن بعد از مردن اگر عذاب کند کیست که شمار یاری کند چنانکه فرمود جل جلاله اَمَّنْ اَيَّا
 كَيْسَتْ هَٰذَا الَّذِي اَنَّهُ هُوَ جُنْدٌ لَّكَ وَاُولٰٓئِكَ سَيَرْجُوْنَ كَيْسَتْ هَٰذَا الَّذِي اَنَّهُ هُوَ جُنْدٌ لَّكَ وَاُولٰٓئِكَ سَيَرْجُوْنَ
 دُونَ الْحَيِّنِ بخیر از خدای تعالی اِرْ اَلْكَافِرُونَ اَلَا فِيْ غُرُوْبٍ مِّنْهُمْ كَافِرُونَ
 مگر در فریقین و شیطان و دنیا مرا ایشان را باز فرمود اَمَّنْ هَٰذَا الَّذِي اَيَّا كَيْسَتْ اَن يَّرْجُوْكُمْ
 که روزی و دشمار اَزْ اَمْسَكَ رَوْقَه اگر باز دارد خدای تعالی روزی خود را از شما یعنی از
 بنان شما که هست که لشکر باشد شمارا و یاری و دشمارا اگر بلائی از خدای تعالی بیاید و که است
 از بنان شما که روزی و دشمارا اگر حق تعالی روزی را از شما باز دارد و چون عاجز شد ندانند جواب
 و حق را کردن نه نهاد و حق تعالی فرمود بَلْ كُنَّا فِيْ عِتْقٍ وَنُفُوْرٍ مِّثْمِثٍ هِدْمِثٍ هِدْمِثٍ هِدْمِثٍ
 گشتی در میدان از حق و اقرار کردن بحق ای درویش حق را از اهل حق قبول کن و عناد و تمرد را دور
 کن تا از دوستان شوی و اگر قبول نکنی از دشمنان شوی چنانکه حق تعالی بیان کرد حق را و اهل
 را و بعضی حق را قبول کردند و بعضی بی حال ایشان را بیان کرد و گفت جل جلاله اَمَّنْ
 اَيَّا كَيْسَتْ اَنَّهُ هُوَ جُنْدٌ لَّكَ وَاُولٰٓئِكَ سَيَرْجُوْنَ اَمَّنْ هَٰذَا الَّذِي اَنَّهُ هُوَ جُنْدٌ لَّكَ وَاُولٰٓئِكَ سَيَرْجُوْنَ
 اَهْدَىٰ رَآه رَاسَتْ يَافَتْهُ تَرَسَتْ اَمَّنْ مِثْمِثٍ يَافَتْهُ تَرَسَتْ اَمَّنْ مِثْمِثٍ يَافَتْهُ تَرَسَتْ اَمَّنْ مِثْمِثٍ
 بر پایی بی آفت عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ بر راه راست یعنی کافر برابر نیست در راه راست
 یافتن مؤمن حال مؤمن چنان است که کسی بر راه راست برود و بر پایی خود نیفتد بروی
 و حال کافر چنان است که کسی برود در راه ناهمسواری بروی افتد و بلغزد و حال
 مؤمن همچون کسی بینا است که میرود بر راه راست و حال کافر همچون کور است
 که در راه ناهمسوار میرود و می افتد بروی یا کافر در دنیا ایمان نیاورد حق تعالی
 و پیرا در قیامت بروی روان کند بدوزخ و مؤمن خرامان خرامان میرود و در بهشت
 و بعضی گویند ازین آیه ابو جهمل مراد است در رسول صلی الله علیه و سلم یا امیر المؤمنین
 حسن یا همزه کافران و مؤمنان و فی الکلام تشبیل حال عارف و زاهد

و حال بل هوا و اهل صفا و حال تشیع و مستدع و حال عالم و جاہل همین دان **بیت**
 سیر عارف هر دمی تا تحت شاه : سیر زاهد هر دمی بیکر ز راه : چون عارف محبت و شوق بندگی
 میکند و زاهد خوف و طمع **مثنوی** چون بختون بخواندی در بنی : یا بختم قرین در میطلسی :
 پس محبت و صفحت دان عیش نیز : خوف نبود وصف یزدان ای عزیز : و صفحت کو و صفحت
 خاک کو : و صفحت حادث کو و وصف پاک کو : نصیب و اعطا اینست که بر راه راست بخواند
 و بر سر خود رحم کند همچون بیگانه که بر بنا برینا رحم کند و عصا کش کند مرکوران معنی را بوعط و نصیحت
 و محبت آن بکنز چون در آیت گذشته گفت که گیت که شکر و نصرت باشد مرثما را
 و گیت که روزی و دشمن را درین آیت فرمود مرحبیب خود را علیه الصلوة و السلام تا جواب
 گوید قل کبوا ای محمد هو ان نصرت و بنده شمارا اللّٰهی ان خدا نیست که آنشاکر بیا فرید
 شمارا بقدرت خود الانشاء آفریدن و آغا کردن و پدید آوردن و جعل و گردانید لکن از
 برای شما التّمع گوش شنوارا و الا بضای چشمهای پینارا و الا فساد و دلهای
 و انار را دلیل بر هستی او در نفس شماست و بعضی را کز و کور و بی عقل آفرید و بعضی را شنوا
 و بینا و انا آفرید تا شکر گوید مغال را بسیار پس شما قلیل اما تشکروا ان کی شکر میکنید یا هیچ شکر میکنید قلت
 بعضی عدم است نصیب تو اینست که هستی خود را و هستی همه عضای خود را و همه شمارا و علم خود را از حضرت حق غافلانی **بیت**
 از کجا جوئیم علم از ترک علم : از کجا جوئیم سلم از ترک سلم : از کجا جوئیم بست از ترک بست : از کجا
 جوئیم وست از ترک وست : بهم توانی کرد یا نعم المعین : ویده معدوم را تو هست بین :
 و چون که کافر شدند و بنا بر پرستیدند و خدایتعالی را هیچ شکر گفتند باز فرمود مرحبیب خود را
 علیه الصلوة و السلام تا جواب روشن تر بگوید پس فرمود قل هو اللّٰهی بگو آن نصرت
 و بنده شمارا در جنگها و روزی و بنده شمارا در و سب آن خدائی است که قواکم
 بیا فریشتار از عدم فی الارض در زمین و آن خدا نیست که والیه با و تحشرون
 که کرده شود یا پس مردن و زنده شدن باز گشت شمارا بر حمت او یا بعذاب او باشد **بیت**
 را و مؤمنان را در بهشت جای دهد و کافران را و دشمنان را در دوزخ نصیب عارف آنست
 که شنوایی و بینایی و دانایی و زندگی و مردگی همه از و داند و سلاطین را مظاهر شناسد
 چنانکه عارف رومی می فرماید **بیت** تا چو سرنای منی بی دم من ناله کن : تا چو
 چنگت نوازم ز نوا هیچ گو : **مثنوی** وزه کان محو شد در آفتاب : خنک اد

یون سناز وصف و حساب : چون روزی محو شد نفس و نفس : خنکش اکنون خنک خود شید هست و بس
 فت از وی جنبش طبع و سکون : از چه انا تا الیه راجعون : ما بهر نور خود راجع شدیم : در ضایع
 سل مسترضع شدیم : و رفزوع راه ای مانده ز غول : لاف کم زن از اصول بی بی هولی : جنگ
 و صلح ما در نور عین : نیست از ما هست بین الاصبغین : چون از اول سوره تا اینجا عذاب
 فزان و راحت مؤمنان و زنده شدن ایشان در روز قیامت خبر کرد و کافران بطرثی سخری و انکار از
 محمد و محمدیان می پرسیدند از آن خبر خبر کرد و گفت و یقولون و میگویند کافران حتی کی باشد
 سنا این الوعد و عده کردن و آمدن قیامت خبر کنند ما را ازین از کثرت اگر بهستید شما صدیقین
 است گو بان نصیب عارف اینست که از انکار مسکران خسته دل نشود چون ازین پیش گذشته
 پیغمبران از ما بتأزین کرده اند آنچه کرده اند و شکر گوید که از منکران نیست خطاب شد و حجب را
 علیه الصلوة و السلام تا بگوید جواب ایشان قل انما العلم عند الله بگوید ای محمد برستی
 درستی که نیست دانستن آمدن روز قیامت نزدیک هیچکس مگر نزد خدا تعالی و انما انا
 مدعی و راستی که نیستیم من مگر ندانیم و پیغمبر و خبر کننده از قیامت مهین
 پیدا کنند و آنچه بر من فرستد و مرا فرماید تا بگویم من نمیدانم که کی خواهد بود یا نیستیم من مگر
 پیدا کنند و رسول ظاهران لازم و متعدی یعنی ذات من در میان شما پیدا است و از دروغ
 افکن و خیانت کردن بهتر است من اینم و رسول صمیم و چون شمع منیرم ببا و انکار مسکران منیرم
 بیت چراغی را که از بر فرزند و پسران کف زند و شش بسوزد فلک تا پس چون و اول
 بنهند آن و عده را یعنی عذاب قیامت را زلفه ای و اقله نزدیک سیت غمگین گردد
 و قیل رشت گردد یعنی سیاه شود السوء و المساء و غمگین کردن و جود الدین کفر و
 رویه آن کسانی که کافر شده باشند و قیل گفته شود مرا ایشا هذا الدینی این آن عذابی است
 که تم بودید شما به نذعون که آرزو میبرید و را می گفتید که کی باشد این و عده قیامت
 الا جاء خواندن و دعوی کردن و آرزو خواستن بعضی میگویند چون مؤمنان میگفتند که ما را خدای
 تعالی نصرت خواهد داد و دنیا و شما را عذاب خواهد کرد و در دنیا بدست ما و در قیامت بد فزع ایشان
 سخری میگرد و میگفتند که کی خواهد بود این عذاب حق تعالی این آیه فرستاد که چون
 کافران عذاب را بعینند و دنیا چنانکه در روز بدر و بدند غمگین شوند و سیاه روی شوند و در کمال
 که جای ایشان را بگسردند گویند این آن عذاب است که شما مسخری میکردید بر مؤمنان میگفتید

خواه بود و حق تعالی فرمود **قُلْ** بگو ای محمد مرا این کافران را که مسخرگی میکنند بتو و بیاران تو و هلاک
 یزاد ایشان را میطلبند **أَوَآيَتُمْ آيَاتِي يَسْتَأْذِنُونَ** اگر اهل کفری که خدا را که خدا را بتعالی
 و ممکن و هر کسی را که میگوید **بِأَمْرِ اللَّهِ** و نصرت و غلبه مذهد ما را بشما **أَوْ رَحْمَتِ اللَّهِ** یا رحمت کند
 در آخرت و نصرت دهد ما را بر شما در دنیا **فَمَنْ يَسْتَكْبِرْ** پس کس است که میگوید بر ما مذ و امان و هدایت
 کافران **مِنْ عَذَابِ اللَّهِ** از عذاب در دنیا و آخرت یعنی ما را معبود که الله است **قُلْ**
 است و رحیم است اگر نصرت مذهد در دنیا شما را معبودان میجو بان شما کی توان نصرت نواز داد شما را
 چو کس را از خود دور نمیتواند کرد باز فرمود که **قُلْ** بگو ای محمد **هُوَ الرَّحْمَنُ** آن معبود مانیک
 بخشاینده است **أَمْثَلُ** ایمان آوردیم بوی و علیه تو **كُلْنَا** و بروی تو تکل کرده ایم و کار
 خود را بوی باز گذاشته ایم **أَتُمِيدُ** میداریم که ما را فروگذار و در دشمنان ما را غلبه و نصرت
 چونکه مهربان بر دشمنان و کار گذار و دشمنان است **التَّوَكَّلْ** تکیه کردن یعنی پشت بکسی باز نماند
 نصب درویش است که از درگاه او روی نگرداند و هیچ چیز و هیچ کس پناه نگیرد و
 بداند که او رحیم است و دشمنان را فروگذار و **بِئْسَ** نقش جهانی کند **بِئْسَ** پشت باز
 چو شمع چون بکمی روست او **فَتَسْعَلُونَ** پس زود باشد ای کافران مکه که بدانید که **مَنْ هُوَ** کس
 او **فِي ضَلَالٍ** در گمراهی **مُبِينٍ** پیدا یعنی زود باشد که دشمنان را بر دشمنان غلبه و بهم در دنیا
 و رحمت برسانیم و عقبی چنانکه کردیم بحمد و محمدیان در روز بدر جبرائیل و میکائیل را و دیگر فرشتگان
 در مدوایشان فرستادیم ابو جهل و یاران او را کشته و خسته کردیم نصیب درویش است که صبر
 کند بجفای مسکینان **تَاحِقُ** تعالی نصرت او کند و همه مسکینان بدانند و روی براه آورند بعضی
 تحقیق و صدق و بعضی تقلید و طمع و نیای و زرق و سنت الهی باین رفته است چنانکه مشاهد
 کرده شده است در وقت انبیا و اولیا باز حضرت مولی تعالی فرمود **قُلْ** **أَوَآيَتُمْ آيَاتِي** بگو ای محمد باین
 دشمنان و بیان کن بایشان نعمت ما را و دلیلستی و قدرت ما را **إِنْ** اگر اصح **مَا وَكَّمْ**
 گرد و آب رود یا چشمهای و چاههای شما غودا ای غار را فرو در و نده بر زمین و خشک گردد
فَمَنْ يَسْتَكْبِرْ پس کس است شما را یا **بِئْسَ** بسیار دانا **بِمَاءٍ مُّعِينٍ** باب روان و پیدا یعنی اگر آب شما را
 معبود ما بر زمین فرو برد که ام بت معیوب شما بسیار و آب را برای شما و آن خدایی که شما را با وجود کفر
 و کافری آبهای شیرین از چاه ها و رود ها میهد ما را که ایمان آورده ایم بوی و تکل کرده ایم بروی
 کجا فرو گذارد و قیل اگر آب چشمهای ما را بر و کس که آنرا بسیار و یکی از بی باکان و ناپاکان که حبیب

من اگر نیکی و بدی باشد اندازده سپند و آن سپند و آنه در صحفه باشد یا در آسمانها باشد یا در زمینها باشد بیاورد و حاضر گرداند آنرا خدای تعالی از برای حساب در کشف و ویر کواشی آورد است که این صحفه سنگی است و زیر زمین هفتم که نامهای کفار و فجار و ران میباشد و نام وی سجن است و فی الحدیث اِنَّهُ سَجْنًا اَسْفَلَ مِنْ سَبْعِ اَرْضَیْنِ و این سنگ بدین بزرگی بالای کران ماهی است و باقی پشت ماهی خالی است و زیر این ماهی دریای بزرگست ایستاده و زیرین دریاست و آن باور الله تعالی بقدرت خود نگاه میدار و مایهائی که بناء عالم بر باد است و الْقَلَمِ و بجزمت آن قلم که بوی در لوح محفوظ نوشته شده است بر چه بود و باشد تا قیامت و آن قلم از نور است بالای او پانصد ساله راه است و لوح تخته است اگر از یکدانه مروارید سفید و زاری او همچون آسمان تا زمین پهنایی او از مشرق تا مغرب و کرانههای او مرصع بجواهر و خلاف و از یا حوت مسخ سر و بجزش رسیده است و پایان او در کنار فرشته است که نام وی طریوست و کواشی آورد و است که لوح بر بالای آسمان هفتم است یا بجزمت قلم که بان نویسد مردمان و ملا و بجزمته ایجه لِیُطْرَقَ بنویسد فرشتگان از خیر و صلاح یا همه نویسندگان خیر چون قرآن و حدیث و علوم شرعی و فوائد دینی و سوغند یا کرد حق تعالی و گفت بجزمت نون یعنی آن ماهی معین و بجزمت قلم و بجزمت نوشته شده که مَا اَنْتَ فِیْهِ تو ای محمد بِنِعْمَةِ رَبِّكَ ای با نعمه بدینی پروردگار تو بر تو پیغمبری و سروری و مهتری بِجَنَّتِ دیوانه نیستی بلکه برگزیده مائی وَلَا تَكُنْ لَكَ و بدستی که مرست لَا جُؤَامُ زوی غیر مُتَّوْنٍ نبریده شده و نه بیایان سیده یعنی ترا تو ابیت و کمالیت که آن را هیچکس نداند مگر خدای تعالی وَ اَنْتَ لَعَلَّ خَلْقٍ عَظِیْمٍ و بدستی که تو ای محمد برخو بزرگی هستی و خلق او بر مواضت قرآن بود یعنی عمل کردن بقرآن خلق نیکویی محمد علیه الصلوٰه و السلام است و همه خلقهای نیکو که در قرآن است از امر و نهی و آداب و مکارم اخلاق پیغمبران چون صفوة آدم و فهم ادریس و شکر نوح و جود هود و خلعت خلیل و زیادت بران نیز داری چنانکه گفت لَقَدْ اَرْسَلْنَا رَحْمَةً فَاَخَذْنَاهَا و سبب مصرع آنچه خوان همه دارند تو تنها داری پیشین جنید رحمة الله علیه که خلق عظیم این بود که همت او جز رضای خدای بنود و ابوالدردا رضی الله عنه گفت که در قیامت در ترازوی بنده هیچ چیز کران تر از خلق نیکو نباشد و جبریل گفت مرسل را علیهما الصلوٰه و السلام اَقْبَلْتُكَ مکادم الا خلاق ان تصل من قطعاً و تعطی من جمیع و تعفو عن ظلمت و لهذا حدیث فوائد کثیره سبب نزول این سوره

آن بود که چون وحی آمد و مصطفی علیه الصلوة و السلام اخبار کرد و دین خود را و خدیجه و ابو بکر و علی رضی الله عنهم ایمان آوردند و نماز گذاردن پدیدار و ندکا فران گفتند که محمد دیوانه شده است حق سبحانه و تعالی این سوره فرستاد و دست سو کند یا و کرد که محمد دیوانه نیست بلکه برگزیده منت و مخصوص ماست با نعام عام و اخلاق کرام و اجر تمام نصیب درویش این است که همچو ماهی خاموش و بیچون قلم مکسور القلب باشد تا مظهر علوم مستوره و عیوب ستوده گردد بهیت خاموش شوچو ماهی و صافی چو آب بجز نبه تا زود بر خزینه گوهر شوی امین دیوانه وار سر بر سوم ابل دنیا فرو نیاورد بهیت با خلائق چون نذاریم الفتی با خلق پندار که ما دیوانه ایم با و جز لقای مولا تعالی هیچ چیز مطلوب او نباشد تا مشرف شود بسیر فی الله که آن متناهی نیست مزد غیر مقطوع مر محمد و محمدیان راست که بجز سیر مدی بسیر و سلوک در صفت و ذات صمدی در آخرت مشغول و مشغول باشند مسکین ابلی که از چنین حضرت با نذک حطام دنیا قناعت کرده باشد و ازین سیر و سلوک محروم مانده باشد قوله مَنْ كَانَ فِي هَذِهِ عَمًّی فَمَلُوْنِي الْآخِرَةَ اَعْمًّی وَاَصْلُ سَبِيْلًا اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْ اَوَاصِلِ الْمَشَاهِدِ فَتَبَصَّرْ يَسْ مَنِ تَوَاصِي مُحَمَّدٍ وَيَجْزِيُوْنَ و بیند کسی که ترا دیوانه میخوانند و بدینند که بَايَكُمْ کلام شما الْمُفْتَوْنَ دیوانه است و کلمه باز آید است یا مفتون بمعنی فتون باشد و فتون جنون است و معنی این باشد که زود باشد که بدانی تو و ایشان که بگدا می شما دیوانگی است یعنی دیوانه ایشانند نه تو ای محمد نصیب درویش این است که در اتحاد مسکران صبر کند تا جزای ایشان از حق تعالی بدد و گفته اند که بوستان عارفان هست ز آب جوی یا مسکران اِنْ وَكُنْتَ بدستی که پروردگار تو هُوَ اَعْلَمُ او و اناتر هست بِمَنْ ضَلَّ بَانَ کسی که گمراه شده است عَنْ سَبِيْلِهِ از راه راست و دین حق که حق تعالی پیدا کرده است وَ هُوَ اَعْلَمُ او و اناتر هست بِالْمُهْتَدِيْنَ بکسانی که راه راست یافته اند اَلَا بَشَاءُ راه راست بافتن یعنی بعلم قدیم راسته است کراهی را که اختیار خواهد کرد و بدو رخ که خواهد رفت و راه راست که قبول خواهد کرد و بدو بهشت که خواهد رفت سخن برهه است که همه کس از زود اخیر تر سبند و عبداً اند و زود اول همه از تو تر سبند و عبداً اند از خود ترا که از تو بکی و بدو هم و از خود بدی فلا تطلع چون کار چنین است که شنیدی فرمان بر داری مکن اَلْمَكْنِيْ بَيْنَ و بین گوئی که گفتگان را و کافران را و برادر ایشان کار مکن چونکه کافران گفتند ای محمد در دین ما داری و بنیان را سجده کن تا ترا مالی بسازد بهیم و کلان تر خود گردانیم و عروسان صاحب جمال و بهیم این

آیت آمد که وَذُوقُوا دُورَتِ سِدْرٍ مَدِیْنٍ کافران کُوْتُوهُنَّ که چرب نرمی کنی و مارا کنی بایشان فَبِذْهُنَّ
 پس ایشان چرب نمی کنند و مارا کنند بتو ملائمت را از دهن گرفته اند یعنی چرب کردن سخن و بخشش آموختن گفتن
 و حق را پشت پند نصیب تشیع است که بفجار و اصحاب بدعت و ضلالت چرب نرمی نکند قال النبی
 صلی الله علیه وسلم اِذَا لَقِیْتَ الْفَاجِرَ فَالْقُهُ بوجه مکلف یعنی فاسق را بروی ترش پن و در
 حقایق القیاء و رؤیت که قال فَمِیلُ بوجهِ الله من صحیح ایمان و اخلص و حید فانه لا
 یأْسُ اِلَى مَبْتَدِعٍ وَلَا یُجَالِسُهُ وَلَا یُؤَاکِلُهُ وَلَا یُشَارِبُهُ و یتظهر له من نفسه العداوة
 و من داهن مبدع اسلبه الله تعالی حلاوة السنن و من یحبب الی مبدع نوره
 نور الایمان من قلبه یعنی من باید که انس نگیرد و مابتدع و مابوی نشیند و طعام و آب نخورد و هر کس دوستی
 کند با وی نور ایمان و اسلام را بگیرد از وی حکیم غزوی میفرماید بیت گردنخل اسپ سلطان شریعت
 سر مکن پتا بود نور الهی با و چشمت مقرر به فرقه چشم شنای تیز با و چون سنان نکز مانی زندی خوا
 شای بی سنن پتا چون تو انگریزین کافران و لید ابن مخیره بود و هم کلانتر ایشان بود تخصیص کرد و پرا
 بعد از تقسیم و گفت و لا تقطع و فرمان برواری مکن محمد **کُلِّ حَلَاْفٍ** هر سو گند خورنده را
تَمَّحِبِّهِ خوار و حقیر و دروغ گوی و ضعیف و در دین حق تعالی هتاف عیب کنند گاه مرومان و غیبت
 کننده ایشان **مَسْتَأْذِنٌ** سخت رونده و در میان خلق بنهیم سخن چینی یعنی در میان خلق سخن را می برد
 و مرومان را در می اندازد و در حدیث است که لا یدخل الجنة صاحب لغو یعنی خبر کش را در بهشت
 در نمی یارند **مَتَاعٌ** الخیر سخت باز دارندگی یکی یعنی سخت بخیل و باز دارند خلع از ایمان آوردن **مُحْتَلِ**
 سخت از حد در گذرند و در ظلم و ستم آید سخت گناه گار **عَتِلٌ** سخت بدخوی و ناپاک **بَعْدُ ذَٰلِكَ**
 از پس این عیبها عیبی دیگر وار که آن اینست **فَقِیْمٌ** حرامزاده از مادر زائیده است و وی را پدر چپین
 بنو و بعد از هژده سال مخیره او را بفزند و قبول کرد و گفت که من با و روی زنا کرده ام و این ولید از ان متولد شده
 حق تعالی دوست خود را میگوید این دشمن مرا که عیبهای او را شنیدی فرمان برواری مکن **اِنَّ کَانَ**
 از برای آنکه باشد وی **ذَا عِلَالٍ** کمال **تَوْبَنِیْنٍ** یا پسران یعنی از تو انگریزی و بی وقوت و شوکت و پسران
 بقوت وی که ده سپر بود مروی را فرمان وی مبر و سیل با مکن که او دشمن ماست چون که کتاب
 ما را قبول نمیکند **اِذَا تُتْلٰی** چون خوانده میشود **حَلِیٌّ** بروی **اٰیَاتُنَا** آیتهای قرآن
 که فرستاده ماست **قَالَ اَسَاطِیْرُ** میگفت این افسانه ها نوشته شده **اَلَا وَلٰی**
 پیشینیان است و دروغ است امام حسره و ابوبکر که را وی امام عاصم است **اِنَّ**

كَانَ بِهِمْ خَاذِلًا وَبِأَقْبَىٰ تَرَاكِبٍ سَهْرًا خَاذِلًا نَدَّ تَقْدِيرُهُ عَلَى الْأَوَّلِ
لَا كَانَ كَانَ ذَا مَالٍ وَبَنِينَ لَا تُطْعَمُهُ يَحْيَىٰ تَفْعَلُ ذَلِكَ وَعَلَى التَّائِي تَقْدِيرُهُ
لَا تُطْعَمُهُ لَا كَانَ كَانَ چون این کا فرایا و کرد و عیبهای بد او را یاد کرد و حسرتی او را
یاد کرد و گفت جل جلاله سَسِمْهُ هر آینه زود باشد که داغ نبش الوسم داغ
خساون علی الخراطوم بر منی وی در قیامت یعنی روی دیوی را سیاه کنیم خرطوم
گفت مراد همه روی است بدانکه بیشتر مفتخران برینند که این کا فر و لید این مغیره است
و بعضی گویند که ابو جهل است و بعضی گویند مراد همه کا فرانند نصیب درویش این است
که ازین عیبها که یاد کرده شده درین آیت و در باشد سوگند بسیار بخور و دروغ نگوید
و غیبت کسی نکند و سخن چینی نکند و بخیل نباشد و گناه گاربی پشیمانی نباشد
و بدخوی نباشد و زنا کار نباشد و از فرمانهای خدا نیغالی سر کشی نکند و کسی را از برای مال
و فوت فرمان برداری بخلاف فرمان حق نیغالی نکند و از حق گوپی باز نه ایستد و باید که با
دوستان حق تعالی دشمنی نکند که ملعون ابدی گردد و رسوای دنیا و آخرت شود

بیت

جمله عالم زین سبب گمراه شد به کم کسی ز ابدال حق آگاه شد به بدانکه حق تعالی
ببرکت مصطفی صلی الله علیه و سلم اهل مکه را عزیز گردانید و روی زمین و از برای صحابه
فیل و غیر آن نکاه داشت و کعبه را قبله ساخت و نعمتها بر ایشان بسیار کرد و چون شکر
نگفتند و قدر وی ندانستند و بوی ایمان نیاوردند و بی از میان ایشان بدین
بر دو قبله را گردانید و مسجد اقصی را قبله کرد و نعمتهاشان را برد و در جنگ بدر هلاک
کردشان را و بعد از آن هفت سال در میان ایشان قحط شد تا غایتی که استخوانها را از
مسک کردند و مسخوردند و بر جا که میرفتند بی عزت و بی حرمت و ترسان میبودند و ایشان را
غارت میکردند و بیماری بسیار بر ایشان پیدا شده بود و حق تعالی از خیال خیر میزد و میگویی
انفا بر سنی و هستی که ما بگوئیم انما بودیم اهل مکه را و نعمتها دادیم و باز از ایشان گرفتیم یعنی آنچه بعلم قدیم از ایشان دانسته
بودیم سدا کردیم کما بگوئیم چنانکه از خودیم اصحاب الجنة خداوندان آن بوستان معین را که در ولایت سین بودند
که اول ایشان را عطا دادیم چونکه شکر نگفتند بلا دادیم چنانکه اهل مکه را و قصه آن بوستان این بود
که سر مرد صالحی مسلمان بود و در ولایت سین کما بگوئیم آن را ضرر آن گویند از صنعهای یمن بمقدار غنیمت

دور و دورا با عی بود و دوری از هر نوع میوه و نعمت بود و زراعتش بود و چون وقت چیدن آن میوه بود و در گردن
 زراعتش شده و خیر از بسیار وادی و حق خدا تعالی میدادی و وقت در گردن و برداشتن غله و در وقت
 آرد گردن و نان بچین چهار بار عشره وادی حق تعالی و بر برکت داده بود که تا سال دیگر و می را
 نعمت با بس یکد چون وی فوت شد از وی سه پسر ماند گفتند ما را زن و فرزند بسیار است
 ما نتوانیم که در جهان که در ما میگردد و در او وسط یعنی نیکوتر ایشان یا میانگی ایشان گفت چنین
 کنید بندگان حق تعالی کنید و بر طریق پدر بروید سخن او را نشنیدند و بعد همه اتفاق کردند برین
 و سوگند خوردند چنانکه حق تعالی گفته اِذَا قُمُوا چون سوگند خوردند که لَيُصِرَّوُنَّهَا بریم میوه های
 آن باغ راه برویم گشت او را مُصْبِحِينَ چون با ما و کنندگان باشیم یعنی در با ما و پگاه که فقیران
 و که ایان ندانند پنهان از ایشان چنین کنیم وَلَا يَسْتَفْهِنُونَ و انشاء الله گفتند و قصد نفع خود
 کردند و رضای حق تعالی طلبیدند و طاعت پس برگشت علیها بران بوستان و باغ
 و و بقاینهای ایشان طَاعَتٌ گردانده مِنْ قِبَلِ رَبِّكَ از بلایای پروردگار تو یعنی بلا و
 خدا تعالی بوی رسید وَهُمْ لَا يَمُوتُونَ و ایشان در خواب بودند فَأَنصَبَتْ پس گشت آن بوستان
كَالْصُّوْرِ همچون شب تاریک بویخت آتش آسمانی و هیچ درخت و میوه و غله نماند و یا چون
 خاکستر سیاه شد بقر بن عباس رضی الله عنه فَتَنَادَوْا پس آواز دادند یکدیگر رازم
مُصْبِحِينَ و اخین فی الصبح یعنی در وقت صبحم این اغْدُوا که با ما و کنید و پگاه بروید علی
حَرْثِكُمْ برگشت خود و بوستان خود اِنْ كُنْتُمْ اگر مستقیم برندگان میوه های خود را و
 زراعتها را پگاه تر بروید تا که ایان و مسکینان نیایند چنانکه آموخته شده اند پیش ازین که پدرشان
 بمقدار قوت سالیان میگرفت و باقی ایشان را میداده هر چه بر تان میماند و هر چه خوش میشد و در
 تک خرمن میماند همه بفقیران میداد و فقیران چیزهای بسیار جمع میشد فَانْطَلَقُوا پس جمع شدند در
 شب نزدیک صبح رفتند سویی آن بوستان خود و وَهُمْ يَتَخَفَتُونَ و ایشان را یکدیگر سخن چیده
 و نرم نرم میگفتند اَلَيْسَ هَؤُلَاءِ سخن چیده و نرم گفتن اِنْ لَا يَدُ خَلْقَهَا که در نیایند در آن بوستان
الْيَوْمَ امروز عَلَيْكُمْ بر شما مَسْكِينِينَ که ای یعنی میرفتند و سخن را آهسته میگفتند و در شب ناخیر
 نشنوند و بایشان کجای در آن بوستان نروند و چیزی از آن میوه نماند و حاصل آنکه فقیران از آن
 بوستان نگذارند و بایشان چیزی ندهند و غدا و با ما و کردند و رفتند علی خَيْرٍ برین گردن فقیران
 از میوه های آن بوستان یا غضب بر فقیران یا کینه بر ایشان قَدْ دِينُوا تا آن پان الْحَوْصِ منع کردن و غضب کردن

و قصد کردن یعنی در باد و رفتند سویی آن بوستان خود بقصد اینکه گدایان را چیزی ندهند از آن میوه
و غله باد و در گمان ایشان این که ما میتوانیم که چنین کنیم فَلَکُمَا یَحْنُ وَ اَوَّهَا و یدندان بوستان
سوخته شده و سیاه گشته قَالُوا کَفَنَدْنَا بَرَسْتِیْ که ما کفن آلون گم کردیم گانیم راه بوستان
و این بوستان مانیت زیرا که ما ازین بوستان خود چون بخانه خود رفتیم
وینه روز پر میوه بود و سوخته و سیاه شده نبود پس این بوستان مانیت پس چون نقص
کردند نشانیهای بوستان خود را شناختند که این بوستان ما است و ما راه گم نکرده ایم
گفتند بَلْ یَحْنُ حَقْرٌ مُّؤْمِنٌ نیت که ما راه گم کرده باشیم بلکه ما محرومانیم از نعمتهای این بوستان
بسبب نیت بد که کرده ایم که بر فقیران رحم نکنیم و همچنانکه پدر ما میکردیم و بخیلی کنیم و برادر
نیکی تریشان گفته بود که چنین کنید سخن وی را نشنوده بودند بجا دشان آمد قَالْ کَفَنَتْ
اَوْ سَطَطْتُمْ مَتْرَ اِیْشَانْ یا میانگی ایشان اَلَا اَوَّلُ لَکُمْ گفته بودم شمار پیش ازین کو کجا
فَسَبِّحُوْنَ بِحَمْدِ الَّذِیْ یُؤْتِی السَّحَابَ مَوْدِیْنًا و انشاء الله سبحان الله نمیکوئید و کار را
بخدایتعالی نمیکذارید و چرا نماز نمیکذارید که بشوئی آن این طار را بشمارسانید که بخیلی کردید و نماز
نمیکذارید و بخاطر این فقیر میرسد که شاید که معنی این باشد که چرا گمان بد میبرید بحق تعالی
که شمارا عوض ندهد و برکت ندهد با آنچه گدایان میبرند چنانکه پدر ما را میداد و حضرت او را منزه
نمیکرد و ایند ازین گمان زیرا که جو امر و اعطاء و بکرم حق تعالی میکند جز آنش میدهد بیکرا مفصل
و زیاده اگر خواهد و بخیل گمان بد میبرد بجزرت کبریا و از برای این در حدیث آمده است
که قَالَ النَّبِیُّ عَلَیْهِ السَّلَامُ الْبَخِیْلُ لَا یَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَ لَوْ کَانَ عَابِدًا وَ الشَّحِیْحُ لَا یَدْخُلُ
النَّارَ وَ لَوْ کَانَ فَاسِقًا پس چون سخن برادر نیکی را شنیدند قَالُوا کَفَنَدْنَا سُبْحَانَ پکی از همه عیبها و ازین
که جزا ندهد و انرا و تنها مر پروردگار است اِنَّا کُنَّا بَرَسْتِیْ که ما گناه کار بودیم بر درویشان
به نیت بد کردن ظَالِمِیْنَ ظالم و ستم کنندگان بودیم بر درویشان به نیت بد کردن و رفتار پدر
خود را گذاشتن و در ترک توکل بحق تعالی چون استاد کرد و در بدی خود فاق قبل پس ردی آورد
بَعْضُهُمْ عَلٰی بَعْضٍ بر بعضی دیگر نیکو و مؤمن طاعت میکردند یکدیگر را که این
چه بد کرداری بود که ما کردیم و رفتار پدر را گذاشتیم و سخن حق را نشنودیم چون پشیمان شدند قَالُوا کَفَنَدْنَا
یَا وَلِیْنَا ای وای بر ما اِنَّا کُنَّا بَرَسْتِیْ که بودیم ما طاعت عین عاز خد بندگی در گذشتگان و ظالمان
و عاصیان و بی فرمان بودیم چون گناه خود را دانستند و پشیمان شدند امید رحمت حق تعالی

داشتند گفتند عسی شاید بود و قیل گوی که و تَبَّنا پروردگار ما امید میدارم آن یَقْدِرُ لَنَا که بدل دهد ما را
 بخیر و بهتر مِنْهَا ازان بوستان و میوه های وی اَنَا بدستی که مَالِی و تَبَّنا بسوی رحمت پروردگار خود یا
 پروردگار و اَعْبُوْنَ رغب کنندگانیم برحمت او و امید میداریم که ما را ضایع نگذار چون توبه بچند کرد و نذر و استغفار
 رحمت داشتند که بهتر ازان بوستان بدیشان پُر نعمت عبد القدیر مسعود رضی الله عنه گفت که
 بمن رسیده است که چون ایشان توبه با خلاص گردند حق تعالی ایشان را در عوض آن بوستان دیگر
 واد که خوشه انکور سیاه و می چون مروی بود می بر پای ایستاده و تفسیر بصائر آورده است که هم
 در آن شب که توبه کردند باز آن بوستان را بهتر از آنکه بود ساخت حق تعالی خبر داد و از عذاب خود
 مرعاصیان راورد دنیا و گفت **كَذَلِكَ** همچون عذاب ایشان است **الْعَذَابُ** عذاب هر که
 شکر نعمت من نگوید و کفران آورد بمن در دنیا همچنین عذابش میکنم و **الْعَذَابُ** الاخری و هر آینه
 عذاب آخرت مرگافران را و عاصیان را **اَكْبَرُ** بزرگتر است ازین عذاب که در دنیا کردم اهل مکه را
 و اهل بوستان را **لَوْ كَانُوا** اگر باشند که یَعْلَمُونَ بدانند حقیقت کار را از گناه باز ایستند
 و حق خداست تعالی را بدهند بدرویشان و حکمهای او را قبول کنند نصیب درویش ازین قصه است
 که شکر نعمتهای ظاهره و باطنه حق تعالی بجای آورد تا زوال نیابد و نعمت بزرگست بدل
 نکرد و چون عذاب کافران و عاصیان راورد دنیا و آخرت بیان کرد و از حال متقیان نیز خبر کرد
 و گفت **جَلَّ جَلَالُهُ** اِنَّ لِلْمُتَّقِينَ بدستی درستی که خدای ترسان را عِنْدَ و قِسمه نزد پروردگار
 در آخرت **جَنَّاتُ النِّعَمِ** بهشتهای پر نعمت که آن را خدای داد که بر خاطر هیچکس نگزشته است
 و چشم هیچکس ندیده است در دنیا مانند آن نصیب درویش است که تقوی را شعاع خود
 سازد و بداند در همه قرآن و حدیثی نیکبها مر خدای ترسان راست نه مردان شمشیر را
 و نه مفتیان را و نه شیخان را و نه زاهدان را و نه حاجیان را و نه غازیان را و نه خواجهگان را
 که از حرام گیرند و مکر کنند و ماندهند و خلقان را صبد خود کنند کافران مکه میگفتند که اگر
 قیامت باشد و بهشت و دوزخ باشد چنانکه محمد میگوید علیه الصلوٰه و السلام ما را بهشت
 بهتر خواهد بود چنانکه در دنیا حال ما بهتر است از مؤمنان و اگر حال ما بهتر نباشد برابر باشد
 حق تعالی این آیت فرستاد که **اَفَجَعَلُا** آیا پس گردانیم ما **السَّالِّیْنَ** مسلمانان را در روز
 قیامت **كَالْجُرْمَنِ** همچون کافران گناه گار یعنی جزای مسلمانان را نعمتها و بهشت گردانیم
 و جزای کافران را عذابها و دوزخ گردانیم هرگز برابر نباشد **اَلَا سَتِفَمَا** لا لکار باز عذاب و انکار

که روح تعالی بر کافران برین سخن که گفته بودند و فرمود **لَكُمْ** چه بوده است مرشرا کیفیت چگونه
تَحْكُمُونَ حکم باطل میکنند که دوستان باهم چون دشمنان جزا دهیم هرگز چنین نخواهد
 بود چون حکم ایشان باطل بود و بطلان ایشان را بیان کرد و گفت جل جلاله **أَمَرَ لَكُمْ** با
 مرشما است **كِتَابٌ** نامه و کتابی منزل از آسمان که من فرستاده باشم **فِيهِ** درین کتاب
تَذَرُوسُونَ میخوانید درس و التدریس علم خواندن **لَكُمْ** **فِيهِ** درستی و راستی
 که مرشما است در آن کتاب **لَمَّا تَخْتَفُونَ** هرگاه اینچه می گزینید و خستیدار میکنید از برای خود
 و این کتاب هرگز نفرستاده بودیم بشما پس از بهوایی نفس خود حکم باطل میکنید **أَمَرَ لَكُمْ**
 با مرشما است **أَيُّمَانٌ** سوگند و عهد **بِأَعْلَيْنَا** بر ما که خداوند شما ایم **بِالْغَيْبِ** نهایت رسیده
 است این سوگند و راست و استوار است و باشد **وَإِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ** تا روز قیامت
إِنَّ لَكُمْ **بِذَلِكَ** درستی که مرشما است در آن سوگند و عهد **لَمَّا تَحْكُمُونَ** حکم کنید از برای خود
 این نیز هرگز نبوده است پس حکم شما باطل باشد و از بهوای خود باشد **سَلِّمُوا** بر سر یا محمد این کافران
 را **أَيُّهُمْ** کدام است از ایشان **بِذَلِكَ** باین حکم باطل **وَعَنِينٌ** و کفیل و ضامن و بدرقار یعنی این
 حکم ایشان باطل است و هیچکدام از ایشان آزمای نمیتواند کرد و کفیل نمیتواند شد چون میدانند
 که باطل است **أَمَرَ لَهُمْ** آیا مرا ایشان راست **شَوْكِيًّا** شریکان مر خدا تعالی را خاکشان بین
 چنانکه بگمان سبزند مرتبان خود را که شریک اند بخدا تعالی و در کواشی چنین آورده است
فَلْيَا قَوْمِ پس بسیارید **شَوْكِيًّا** **لَهُمْ** **بِذَلِكَ** خود را تا بگویند که این حکم ایشان راست است
 و در قیامت چنین خواهد بود که ایشان میگویند **إِنْ كَانُوا** اگر هستند **صَادِقِينَ** راست گویند
 که بتان ما چنین گفته اند این ضرر نر ندانند زیرا که بتان ایشان سنگی و چوبی و جمادی اند
 که سخن نمیتوانند گفت و در کشف مبکوید که **قوله** **أَمَرَ لَهُمْ** **شَوْكِيًّا** ای ناس **يُشَارِكُونِي**
فِي هَذَا الْقَوْلِ و بدین تقدیر چنین باشد آیا مرا این کافران را از جن و انس و عقلائی
 عالم شریکان هستند که موافق ایشان باشند که این حکم راست است و باطل نیست این نیز
 ندارند و هیچکس چنین نگفته است و ما فی الکشاف اولی تأمل و تعلم ما نکه حق سبحانه و تعالی
 سخن کافران را که ما در قیامت بهتر بشیم از مؤمنان یا همچون ایشان بشیم رد کرد و از ایشان
 دلیل طلب کرد بته وجه اول دلیل نقلی و دوم اتفاقی و عهدی سیم عقلی چون ایشان از
 همه عاجز آمدند حبیب خود را وعده کرد که ما ایشان را در قیامت عذاب خواهیم کرد و گفت جل جلاله

یا دکن ای تجھ کو مژدرا کہ یُکَشَفُ کُتَاوہ شود یعنی پیدا کردہ شود عَنْ سَاقِ اَرْخَتی عظیم
 و شدت ای کُتَاوہ عظیم و شَدَدٌ قَطِیعَةٍ یعنی یا دکن آرزو را کہ پیدا کردہ شود و روی بای
 بزرگ و کارهای بزرگ کہ خلق اولین و آخرین حیران نمانند و تیرسند و ہر یک را کاری پیش آید کہ ہر یک بپای
 نیامدہ باشد و در لغت عرب کشف ساق عبارت است از سختی کار گفتہ می شود کشف الحرب عن ساقہا
 سخت شد جنگ اگرچہ جنگ را ساق نمی باشد فاما چون کسی را کاری سخت و دشوار پیش آید میان را
 می بندد و جامہ را بالا می کشد تا ساق بپای چنانکہ در کشف آورده است قَالَ جَاءَهُمْ اَخْوَالُ الْحَرْبِ اِنَّ
 عَصَّتْ بِهٖ الْحَرْبُ عَصَاهَا وَاِنْ شَمَرْتَ عَنْ سَاقِهَا الْحَرْبُ شَمَرًا یعنی چون کار سخت
 و ہولناک پیدا شود و یَدُ عَوْنٍ خواندہ شود خلق را در عرصات قیامت اِلَى السَّجْدِ
 سجدہ کردن فَلَا یَسْتَطِیْعُوْنَ پس نتوانند کا فران و منافقان سجدہ کردن از ہر آنکہ پشتہای
 ایشان همچون استخوان پهن شود و خاشعۃ خوار و زسان باشند اَبْصَارُهُمْ چشمہای شان
 یعنی ایشان تیرسند از عذاب و ہیبت قیامت و چشمہای شان بغاکی فرو رفته باشد ثَوَقُ هَقَامٍ
 میرسد بایشان ذَلَّةٌ طَخَّارِی و سیاہ رویی بعدہ بیان کرد و حق تعالی کہ چنانستوانند و قیامت
 سجدہ کردن و گفت جل جلالہ وَقَدْ کَانُوا یُحْفِقُونَ بودند این کسان کہ در قیامت سجدہ نتوانند کرد
 با شومنان و در دنیا را سِجَّۃً یَدُ عَوْنٍ خواندہ میشدند اِلَى السَّجْدِ سجدہ کردن و نماز بجماعت گذارند
 از کعب اخبار آراء است کہ ایشان سجدہ نمیکردند و نماز بجماعت نمیکردند وَهُمْ سَالِوُونَ ذُو جَالٍ
 این بود کہ ایشان تندرست بودند و پشتہای ایشان همچون استخوان پهن یک لخت نبود امروز
 از برای آن سجدہ نمیتوانند کرد و یکی از کبرا مفلوج شدہ بود چون وقت نماز شدیدی و د کس وی را برداشتہ
 بمسجد می بردندی و کیفیت از ہیبت قیامت درین حال میترسم بدانکہ سجدہ کردن در قیامت از برای
 عقوبت کا فران و منافقان و عاصیان باشد از برای تکلیف مرمؤمنان را چون آخرت
 جایی تکلیف نیست بدانکہ شیخ ابواللیث و جماعتی از مفسران در تفسیر حنی این آیت
 را بطریق دیگر نیز بیان کردہ اند و دو حدیث روایت کردہ اند یکی از ابو ہریرہ و دیگری از ابوالکرہ و
 ضعیف حدیث دیگر در کشف آورده است از ابن مسعود رضی اللہ عنہ روایت کردہ است کہ یک کشف
 الرَّحْمَنِ عَنْ سَاقِهَا فاما المؤمنون فیزون سجدا واما المنافقون فیکون ظہورہم طبعاً
 طبعاً کَانَ فیہا السفا فید الالافسودہ سنج آہنن یعنی استخوانہای پشت ایشان بی ہندہ گردود
 و یک لخت شود و چون سنجہای آہنن و سجدہ نتوانند کرد و تاویل آیت و حدیث بدین وجہ می

کنند که مراد از ساق حجاب عزت که برداشته شود و خلق را در عصمت جمع کنند و عذاب حساب پیدا شود و داد و مظلومان از ظالمان بمانند چون فارغ شوند نذر سده که هر کسی هر چیزی را که بندگان کرده باشد پیدا کند و در پیش روی میرود تا در و خوش اندازد بت پرستان بندگان و جودان را بصورت عزیز پیغمبر علیه السلام و نشسته پیدا شود و ترسایا را بصورت عیسی علیه السلام و نشسته پیدا شود و ایشان را میرود بدوزخ تا کسی نماند از ایشان مگر مؤمنان و مسلمانان بر دار و عاصیان و منافقان و رعیان ایشان بمانند تا آید که شما نیز در پی محبوبان خود بروید و ایشان گویند ما را هیچ خدایی و معبودی نبوده است مگر الله تعالی نه آید که اگر خدای خود را به عین شناسید شناسید گویند شناسیم چو و محسوس که او را در دنیا ندیده ایم فاما بندگان کرده ایم پس ایشان را قوت بنیادی و بد که هرگز نبوده است نور عظمت و کبریا می حضرت عزت پیدا شود ایشان دهند که آن نور حق است جل جلاله همه مؤمنان فرمان بر دار و سجده افتند و منافقان سجده نتوانند کرد و رویهای ایشان سیاه گردد و چون مؤمنان سر از سجده بر دارند رویهای ایشان چون ماه چهارم و هم باشد این حدیث را ابو هریره در پیش عمر بن عبد العزیز روایت کرد و عمر روی راسته بار سوگند داد که راست میگوینی بجه گفت عمر با سمعت فی کبرته اهل التوحید حدیثا هو احب من هذا الحدیث و الله تعالی اعلم و این قضیه میگوید که این حدیث در مصابح هست فاما چیزی زیاده و نقصان هست چون حضرت حق تعالی از حال قیامت خبر کرد و کافران باورند اشتند و قرآن را فاسد نگفتند رسول خود را تنبی داد و گفت جل جلاله فَلَنُحِیْ پس بگذار مرا یا محمد و من و هران کسی را که بِیْكَ كَذِبُ دروغ گو میدارد ترا بهمذ الحکایت بین سخن یعنی گدازیب میکنند و قرآن را فاسد میدارند و ترا و پوانه میگویند و قیامت را منکر اند پس بگذار روی را با من ما من هلاک کنم و یا بعباد و دنیا و آخرت سکنستند و جهنم بدرستی که زود باشد که درجه در جهنم اندک اندک ایشان را بعباد نزدیک گردانم و بجهنم ایشان را الاستدراج اندک اندک نزدیک گردانم و الله تعالی به را با بقیه و ششم خود وَمِنْ حَيْثُ از اینجا که لَا يَعْلَمُونَ ندانند که آنچه باینان میکنم عذاب است و هرگاه که ایشان گناه بیشتر کنند ایشان را لغت دنیا بیشتر و بیم و هیچ بلایی بایشان نرسانیم تا ایشان توبه را فراموش کنند قال النبی علیه الصلوة والسلام اِذَا رَأَيْتَ لِلَّهِ انعم علی عبدی و هو مقيم علی معصية فاعلم انه مستدرج

یعنی بنده چون گناه کند و حق تعالی بروی نیکی کند و بگوید و وی را بداند که این استدراج است و خیرایی مکر است و اگر بگیرد و وی را بعد از آن تا توبه کند عنایت اوست و **وَأَمْلَى لَهُمْ مَهْلًا** و بهم پشیمان را و عمر و از تا گناه کنند و سزاوار عذاب گردند الا طاء فرصت داد و آن را **كَفَّ يَدَيْهِ** بدستی که کید من **مَتَّيْنِ** استوار است یعنی عذاب من در صورت لغت بدو دشمنان سخت استوار باشد چهار صد سال فرعون را مال و مملکت دادیم و هیچ بدو ترس ندادیم نصیب عارف این است که هر چند کرامات از وی ظهور کند ترس بروی بیشتر باشد **بَلَىٰ** تا نبینی نوز وین ایمن مهشاش تا کاش پنهان شود و پیکر و زفاش تا نور آبی دان و هم بر آب خض تا زانکه داری آب از آتش ترس قال **سَيَدُ الطَّائِفَةُ جَنِيْدًا** و حمد الله لولا مکر الله لما طاب عيش الا و ليا و مکر الله تعالی ان یطیبه **فَالْتَمَاءُ** و میثی علی الماء ابتلا در صورت فقر میا شد و روی ترس کمتر است و صورت غنا ابتلا می شود و اینجا ترس بیشتر است که استدراج و مکر نباشد لغو و بافتد من ذلک و آجبه عبد الله انضاری میفرماید که اگر در هوا پری کسی باشی و اگر در روی آب روی خبی باشی ولی بدست آرد تا کسی باشی چون چندین بیان و چندین تقریر کرد حق تعالی بطلان کفر ایشان و ایشان ایمان نیاوردند بطریق تعجب و انکار از کار ایشان خبر داد و گفت **أَمْ كُنْتُمْ تُلْقُونَ** آیا میخواهی تو ای محمد ازین کافران اجزاء مروی بر رسانیدن احکام شریعت فهمید پس ایشان من مخرج از ما و ان بسیار و مالی که از ایشان میطلبی **مُنْقَلَوْنَ** نه گران بار کرده است از بسبب تاوان و زیان پیروی تو یعنی کنند الا ثقال گران بار کردن یعنی اگر حق را قبول کنند ایشان را تاوانی و زیانی نخواهد بود پس چنانچه آرد نصیب درویش نیست از اصحاب احباب خود طمع دنیا و بی نکند که طبیعت بشریه از ان گریزان است و در کارهای دینی مفر و طلب از کسی که غیبت است **مَشْنُوعِي** گفت پیغمبر که جنت را آله تا که بهی خوابی ز کن خیری نخواه تا چون نخواهی من کفیم مر ترا به جنت الما و می و دیدار خدا تا و در با مر حق بخوابی هم رواست تا انچنان خواهش طریق انبیاست تا بار خود بر کس منه برخویش نه تا سرور بر اکرم طلب درویش نه تا باز حق تعالی گمان بد ایشان را که ما بر حقیق بطلان کرد و گفت جل جلاله **أَمْ عِنْدَكُم مِّنْ آيَاتٍ** است **الْكَذِبِ** انچه از خلق پنهان است یعنی لوح محفوظ **فَهَيِّئْ** پس ایشان **يَكْفُرُونَ** می نویسد آنچه حکم میکند که ما بر حقیق و صحت بر ما طلل است این نیست

نیست پس چون هیچ دلیلی ندارند و ایشان بی عقلند و دشمنان مایند مغرور و بخت دنیا شده اند و
 میرنجانند بجهتی **فَأَصْبُرْ بِسَبْرِكَ لِحُكْمِ رَبِّكَ** از برای حکم پروردگار خود که ایشان را فرصت
 داده است و دنیا چند روزی و صحت داده است و تعجیل کن در رسیدن عذاب ایشان
وَلَا تَكُنْ مِمَّنْ كُضِبَتْ عَنْهُ همچون یارهایی یعنی همچون یونس مباحث توایی محمد
 در تعجیل کردن در رسیدن عذاب و بلا باین دشمنان خود و طول مشاوت رنجانیدن ایشان
 و دعای بد کن بر ایشان چنانکه یونس پیغمبر علیه السلام کرد و در کثافت آورده است که سبب
 نزول این آیت آن بود که در جنگ احد کافران غلبه کردند بر مؤمنان و جفا بسیار کردند و نجات
 ما حضرت مصطفی صلی الله علیه و سلم و عاءد بکنند بر ایشان این آیت نازل گشت که
 تعجیل کن و صبر کن و همچون یونس علیه السلام بی صبر مباحث **إِذَا نَادَى**
 چون خواند خدا تعالی را در شکم ماهی **وَهُوَ دَاوُودُ مَكْطُومٌ طَائِي مَلَأُ غَضَبًا**
 پر خشم و پر غم گردانیده شده بود یعنی غمناک الکظم ختم فرو خوردن چونکه در شکم
 ماهی حبس کرده شده بود و شکم ماهی زندان او بود و خواندن او این بود که **لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ** و در حدیث آمده است که هر کور مانده و سبلا
 شده و در بلا چون این تسبیح را بخواند خداوند تعالی ویرانجات و بد لو که اگر نه آن بود که
إِنَّ تِلْكَ آيَةٌ كُنتَ تَبْتَغِي در یافتن یونس را **فَجَعَلْنَاهُ نَجِةً نَسِيكَ وَرَحْمَةً مِنَّا** از برای پروردگار او کنشیدن
 بر آینه نمک شده شدی از شکم ماهی **بِالْعَصَاءِ وَرَحْمَتِي** که در و نه کوه بود و نه درخت
 و نه چاه **وَهُوَ مَكْطُومٌ طَائِي** نگو بهیده شده بود یعنی طاعت کرده شده و خاما
 رحمت حق پوی رسیده و اخلاص شد در بیابان خالی و ندوم نبود بلکه مرحوم بود چونکه
 توبه کرد و حاجت **وَرَبِّهِ** پس برگزیدش پروردگارش **فَجَعَلْنَاهُ نَجِةً** پس گردانیدش
مِنَ الصَّلَاحِينَ از نیک مردان یعنی پیغمبران و باز بروی وحی و شفا و شفاعت
 او و شرف و توفیق نصیب عارف اینست که در بلا با صبر کند و با نیکان
 متغیر نشود و عاءد بر ایشان نمک بلکه بستن مصطفی صلی الله
 علیه و سلم عمل کند که گفت **اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ**
 و بدانند که بیت بیمار شود عاشق امانی میرود یا نه گرچه شود لاغراستار نه بکنند
 یعنی هر چند ولی فانی باشد و باقی باشد گناه کند بطریق زلت باز حق تعالی وی را توبه دهد

خود را سازد چنانکه یونس علیه السلام غم من غم قصه یونس علیه الصلوة والسلام این بوده که
حق تعالی ویرا به پیغامبری فرستاد و در زمین موصل و قوم وی بسیار بود و نذایش را وعظ گفت و نصیحت کرد و
و بایمان خواند بوی ایمان نیاوردند و وی را در و غلجی داشتند و غضب شد و از خدا بیخالی
غضب قوم خود را طلب کرد و حی آمد که بایشان بگوید که عذاب خواهد آمد بعد از سه روز یا بعد از
چهل روز و از میان ایشان بیرون رفت و عروس وی با دو پسر وی رفتند و بکراهت در بار رسیدند
موج دریا پیدا شد و عروس او را با یک پسر او برد و در دریا غرق کرد و گرگی آمد و پسر دیگرش را برد
تنها ماند و کشتی نشست چون در میان دریا رسید و دریا موجی برآورد و کشتی بانان گفتند که در میان ما
بماند ایست که از خواجه خود گرگیده تا ما غارت این کشتی را دانسته ایم تا او را در دریا نماند از نیم موج ساکن
نمی شود و قرعه انداختند بنام یونس علیه السلام برآمد چند بار قرعه انداختند هم بنام یونس علیه السلام
برآمد گفتند تو پیغامبر مسلی ما را در دریا نمی توانیم انداخت یونس علیه السلام گفت آن بنده که از
خواجه گرگیده منم خود را خواست تا در دریا اندازد و ماهی دید که دهان کشاده هر طریقی که میرفت همین سیدید
چاره ندید خود را انداخت ماهی وی را در دهان گرفت و بشکم فرو برد و ماهی الهام الاهی رسید که
ای ماهی این بنده بزرگ خود را طعمه تو ساختیم ایم فاما در شکم تو باز داشته ایم یک روز یا هفت روز یا سیست
روز یا چهل روز فنادی فی الظلمات پس یونس علیه السلام خواند خدایتعالی را در تاریکی ماهی
تاریکی دریا و تاریکی شب و تاریکی شکم ماهی و گفته اند از ماهی را ماهی دیگر بخورد یکی تاریکی دریا
و تاریکی شکم و ماهی دور آن شکم این آیت را میخواند لا اله الا انت سبحانک انی کنت
من الظالمین پس آنکه این دعا را خواند الهامی رسید بدان ماهی که ویرا بیند از پس بندش
بصر او هو سقیم و او بیمار و ضعیف شده بود همچون چوڑه مرغ و سویی او در بخته حق تعالی
ورخت که ورا سبز کرد تا در سایه او باشد و با هوای الهام کرد تا وی را شیر و دانه با ما دو
شبا نگاه تا قوت شدش و مویش برآمد پس در خواب رفت و افتاب بر وی تابفت چون بیدار
شد درخت که ورا دیده که خشک شده بود و غمناک شد و حی آمد که بر درخت که و غمناک شدی
و بهیلاکت چندین هزار بندگان من هیچ غمناک نشدی که و عای بد کردی و چون سه روز یا چهل
روز بگذشت بر تو وی بلاء خدایتعالی آمد و بر بالایی ایشان ایستاد و مقدار میلی و نامهای
ایشان سیاه شد چون دیدند بطاراکلمها را پوشیدند و بصحرای بیرون رفتند و زمان و غرضند
خود را بردند و همه کوهان و بچگان ستور از اژدها ایشان جدا کردند و از یکدیگر بجلی خواستند

و حقمای یکدیگر را که گرفته بودند باز دادند و گفتند ای ایمان آور و ایم یونس پیغمبر علیه السلام و دین
وی را قبول کردیم و این دعا را خواندند که یا حیّ حنین یا حیّ ماحیّ یا حیّ الموتی لا اله الا انت
حضرت باری تعالی توبه ایشان را قبول کرد و بلا را از ایشان بگذرانید و همه مسلمان شدند و دین
کافران گذاشتند و حضرت یونس علیه السلام را پیدا کردند و غدر خو اسند و غت او را داشتند
و با وی بودند و وعظ و نصیحت او را قبول کردند چون یونس را حق تعالی باز داشت از کمر ایشان
و از هلاک و ریاضت و مر حیب خود را از آن حال و صبر فرمودش که ترا نیز ما از دشمنان نگاهداشته
ایم و نگاه سید ابریم تو صبر کن بر رحمت ما که ما یار تو ایم و آن ای و آن یعنی بدستی که نشان این است و کا
این است که یکا د میخواند ای محمد الذین کفروا انما کنتم کافران و انما کنتم کافران و انما کنتم کافران
جایی بخزانند ترا و هلاک کنند از لاق و الکرین الخرنین یا بصار هم بچشمهای شان یعنی چشم
رسانند ترا که چون سمعوا شنودند الذکر یا و کردند خدا تعالی را یعنی قرآن را که در
وی حق است یا وی یاد دهند است امام مافع لیز لقونک بفتح یا خوانده است و باقی قرابضم یا خوانده
اند و لفته و اولفته لغزیندش و دور کرد از جایش یعنی نظر میکند بچشم و قهر که اگر توانست ترا
هلاک کنند بآن امام کلبی میگوید که سبب نزول این آیت آن بود که چون کافران و شیخ هر حلیه
که بود و کردند بر رسول مصلی الله علیه و سلم حق تعالی او را نگاهداشت مروی بود و در غرب که نام
او عباد الله بود سه روز چیزی نخورد و بی بعد از آن هر چیزی را که چشم رسانیدی هلاک شدی کافران
ویرا گفتند محمد را چشم رسان تا وی هلاک شود و ما زدی خلاص شویم و باز بهیم آن ملعون آمد
و گفت یا محمد باین خوبی و خوش بختی که تو میگزینی دیدم ام صد چشم رسانیدن داشت حق تعالی
رسول خود را نگاهداشت چشم آن کو - نزد رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که العین
حق یعنی چشم رسانیدن با رات حق تعالی اثر او بود و امام حسن بصری گفت رحمه الله علیه که داروی
چشم زخم خواندن این آیت است که قوله تعالی و ان یکا د الذین کفروا لیز لقونک
یا بصار هم کما سمعوا الذکر و هر چه در چشم نیک آید باید گفت الا ما شاء الله و لا قوه الا
بالله و یقولون و میگویند کافران و انما بدستی که محمد بخون د هر آینه و پوانه است
و ما هو و نیست این و ان الا کر نکر یا و دهند و دهند و دهند و انما کافران
در تعالیه چنین آورده و بجا طرین فقیر چنین می آید که احتمال دارد که ضمیر هو را جع باشد بر رسول مصلی الله
علیه و سلم که کافران او را پوانه میگفتند و ذکر یعنی ذکر باشد و انما تعالی علیه و ضمیر

باشد یعنی غافل و دیوانه نیست بلکه ذاکر است و واضح و واعظ همه عالمیان است چنانکه میگوید
 سُبْحَانَ الْحَاقَّةِ مَكِّيَّةٌ رَجُلٌ عَدْلٌ اَيُّ عَادِلٍ وَاللَّهُ تَعَالَى عِلْمٌ وَهِيَ شَيْخُ خُصَّاصٍ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحاقه روز قیامت مالحاقه چه روز قیامت و ما اذ نزلت و چه دانی تو ای محمد مالحاقه که
 که چیست روز قیامت یعنی هر چند که صفت او بیان کنم از آن بیست تر است و سخت تر تا کسی نه
 بیند سختی او را و ما اذ مالحاقه اسم فاعل است از حق الامراض واجب و ثبت ای الساعه الحاقه
 یعنی ساعتی که ثابت است و واجب است آمدن آن بیشک الحاقه مبتداء و مالحاقه خبره ای
 ای شیئی هی تخمینا لامرها بدانکه حق تعالی درین سوره بیان کرد عذاب کافران و مسکران
 قیامت را و ثواب مؤمنان و ترسندگان را و گفت جل جلاله کذبت و روغ گویی و شستن
 مریخی مبران خود را با آمدن قیامت ثم قومه صالح پیغمبر علیه السلام که آب ایشان اندک بود
 و عاده و قوم بود پیغمبر علیه السلام بالقارعه که روز قیامت القرع که فتن ای الساعه القارعه یعنی
 ساعتی که بگوید و طهارا بترس و آسمان را بشکافتن و کوهها را بگداختن و ستارگان را برینختن چون قیامت
 را یاد کرد و کسانی که قیامت یمان نیاورند عذاب ایشان زینر در دنیا بیان کرد تا کافران شهر
 و از کافری باز ایستند پس گفت جل جلاله فاما قومه اما قوم صالح علیه السلام که شهودیان بودند
 فاهل کوا پس نیست و هلاک گردانیده شدند بالطاغیة به سبب بیغیرانی مریخی مبران
 خود را و قبول نکردن حکم خدای تعالی را از روی طاغیة یعنی طغیان باشد الطغنی و الطغنیان
 از حد در گذشتن و بقول امام قاده رحمه الله مراد از طاغیة صیحه است یعنی آواز سخت عظیم که از حد
 در گذشته بود و آن آواز جبرئیل بود علیه السلام که همه ایشان بان آواز هلاک شدند و بقول دیگر
 مراد از طاغیة جفقه است یعنی زلزله و جنبانیدن زمین که همه را بر زمین فرو برد و بقول دیگر مراد از طاغیة
 صاعقه است یعنی آتش آسمانی که آمد و همه را بسخت قصه صالح پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
 بدانکه صالح پیغمبر علیه السلام به پنج پشت بنوح پیغمبر علیه السلام میرسد و او مرد سخی و سفید
 بود و از بهترین مردم بود و خویشان بسیار داشت و همه پیغمبران چنین بوده اند حق سبحانه
 و تعالی و براب پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم و بقوله شود که خویشان وی بودند و در میان شام و حجاز
 میبودند و خانهها در کوه ساخته بودند از برای تابستان و زمستان سنگها را بریده بودند و سترها
 ساخته بودند و بتان داشتند و می پرستیدند صالح ایشان را بایمان و بندگی حق تعالی

خدا ایشان قبول کردند و گفتند لا اله الا الله صالح رسول الله و از صالح علیه السلام
 سحره طلبیدند و او میگفت که اگر سحره بیاورم و شما ایمان نیارید همه اجذاب خدا یعنی هلاک شود
 این سخن وی را قبول نکردند و ایشان را در وعیدی بود که با تبار بیرون می آمدند در عیدگاه
 خود و بتان را سجد میکردند صالح را گفتند تو نیز بعیدگاه ما بیرون آئی و تو خدای خود را
 بخوان و ما خدایان خود را بخوانیم صالح قبول کرد و چون بعیدگاه رسید اتفاق کردند
 که از وی چیزی طلب کنیم که نتواند آورد و عجب شد و در عیدگاه ایشان سنگی بود
 بزرگ گفتند ازین سنگ شتر ماده بیرون آری که سیاه پیشانی و سفید موی و پایال باشد
 و وی را بر پیشانی بریشم باشد و آکسبن ده ماهه باشد و در حال بزاید اگر چنین کنی
 ایمان آریم بتو و بخدائتو و بتنا بگذاریم و اگر نتوانی آوردن ما دانیم که بتوجه باید کردن چون سخن
 ایشان را صالح علیه السلام شنید غمناک شد و از خدا تعالی شرم داشت تا بخوابد چون چاره
 نبود از ایشان عهد گرفت که اگر چنانچه همچنین شتری ازین سنگ بیرون آید شما ایمان آرید چون این
 عهد با کردند صالح علیه السلام از خدا تعالی درخواست کرد و دعا کرد و مؤمنان آمین میگفتند بقدرت
 خدا تعالی از آن کوه آوازی آمد و کوه جنبیدن گرفت و آن سنگ نالیدن آغاز کرد و شتری ماده از وی پدید
 آمد بقدرت خدای تعالی همچنانکه ایشان طلب کرده بودند شتر ماده آکست ده ماهه سیاه پیشانی
 سفید پایال بریشم بس بزرگ که از یک پهلوی او ناپهلوی دیگر سیصد و بیست و دو کرب و از آن سنگ
 بیرون آمد و روان شد تا در میان مردمان رسید بختید و بچه آورد بس بزرگ بزرگی نزدیک با در
 پس روی بصحرای نهاد و چریدن آغاز کرد ایشان اینهمه دیدند و ایمان نیاروند و گفتند
 صالح جادوگر است اگر قوم وی نبودندی ویرا سنگ را گردندی آبی همه را از آن بکار منکران نگاهداری و
 شود را از برای آن شد میگفتند که ایشان اندک بودند و نمند آب اندک را گویند و قوم وی عرب بودند
 و حوضی داشتند که از نمک وی آب بر می آمد عمق وی بیست فامت بود و هر روز بر آب میشد
 ایشان بخش میکردند میان خود و شتر صالح یکروز شتر خوردی همه آب را و همچنین شتر
 داوی که آب خوردی از پستانهای وی شیر میرفت هر چند جای شیر آوردندی پر
 میشد و یکروز نوبت همه ستوران ایشان بودی روزی که نوبت شتر صالح عم بودی آب از
 کوهها آوردندی تا بخوردندی کار بر ایشان دشوار شد اگر صبر کردند و ایمان آوردندی حق تعالی
 چشمهای آب روان کوهی و از آن شتر ایشان رافع بسیار بود از شیر وی و از پشم وی

و از موی وی هر چند بایستشان میگردیدند تا تو انگر شدند و شتر در میان ایشان بود مدتی در بستان
 بودند و هر دو با هم و سر و پاها و کوهها بودی و از بهیبت و ترس او شتران و سواران ایشان بر میدندی
 و در بیابان و کوهها فرو آمدندی و از ترس خراب و لاغ شدند و در بستان شتر صالح
 علیه السلام در بیابان و کوهها بودی و از ترس وی سواران ایشان بر بالای کوهها رفتند
 و هلاک شدند و آن شتر رحمت خدا تعالی بود چون شکر نگفتند بلایی شد و در میان نمود
 و وزن بودند بخایت خبر وی و مال بسیار داشتند از همه انواعها که سفندان و شتران و غیره شان
 بود یکی را صدوقه نام بود و دیگری را غنیزه گفتندی و هر دو بودند که برایشان عاشق بودند
 و خواستگاری میکردند یکی را قدر نام بود و وی عاشق صدوقه بود و دیگری را صمصع نام
 بود و وی عاشق غنیزه بود و هر دو مال بسیار داشتند هر دو میمان آمدند بخانه این زمان و این
 وزن و دشمن صالح بودند و کافره بودند و بسیار سی میگردیدند بکشتن شتر صالح علیه السلام
 از برای مال خود و صدوقه گفت آب نداریم که شمارا میمانداری کنیم و شراب و بهیم از هر آنکه
 امروز نوبت شتر صالح پیغمبر است علیه السلام و هیچکس آب نمیتواند گرفت و غنیزه گفت
 که اگر در میان مردان ما بودی مروی که شتر را بجفتی آب بسیار شدیدی تا ما در میان مردان
 ما کسی مرویت ندارد و مصدع گفتند که اگر ما شتر را بجفتیم ما را چه میدهد برو وزن گفتند که ما
 و همه مال ما از آن شما هست و هر دو وزن نقاب از روی خود برداشتند چنان خبر وی بودند
 که نهایتی نبود فرمودند خانه دختران و کنیزگان را که خود را بدیشان نمایند و آن هر دو بد بخت را
 شراب بسیار دادند تا مست شدند و شراب خوردند و همه مست شدند و رفتند در آن راهی که شتر
 میرفت تا آب حردوان راه همچون کوه بود کمین کردند چون شتر پیدا شد برخاستند و بشیر
 ماحله کردند شتر نیز حله بایشان کرد و گر بختند قدر که از پس شتر کمین کرده بود و برخواست و
 پای راست شتر را بشیر پی کرد و مصدع تیر انداخت و پای چپ شتر را برید
 شتر بر روی افتاد و آمد و شتر را گشتند بچه شتر چون دید که مادر ویرا گشتند بگر بخت و بگو
 آمد بعد گوشت را بجفت کردند و بجا میماند چون خبر صالح رسید صالح علیه السلام دور بود
 با مؤمنان بیامدند و دیدند که حال چنان شده بود بچه شتر چون صالح را دید بگریست و سینه
 بکشت زد و گفت ورنج مادر من و همدان سنگ که مادرش بیرون آمده بود در آمد و نامید

شد صالح گفت که سه روز دیگر عذاب بیاید شما و این دست بانکه چهارشنبه بود گفت روز اول
 رویهای شما یان زرد شود و روز دوم سرخ شود و روز سوم سیاه شود و بعد از آن همه هلاک شوید
 چون این بگفت کافران صد کردند که صالح علیه السلام را بکشند چون باین قصد رفتند و مشنگان
 ایشان را در راه هلاک کردند چون روز شد کافران دیگر گفتند که ایشان را صالح گشت ما نیروی را
 بکشیم لشکر بسیار جمع کردند و رفتند تا صالح علیه السلام را بکشند قوم صالح ایشان را نکند شمشیر
 و گفتند صبر کنید اگر سه روز دیگر عذاب بیاید خود شما همه هلاک شوید و اگر نیاید بعد از آن شما
 صالح را هلاک کنید باز گفتند صبح بخشنه بود که رویهای ایشان زرد شد و روز آئینه سرخ
 شد و روز شنبه سیاه شد روز یکشنبه بود که زمین بجنبید و از آسمان آوازی پیداشد
 و آتشی آمد و همه هلاک شدند مگر یک زن که بجای مانده بود و همه را دیده و پراپائی دادند تا وحی رفت
 و مرد مرا خبر کرد و وی نیز هلاک شد و از قوم صالح آنها که ایمان آورده بودند هیچکس هلاک نشد بعده
 صالح عم گفت قوم خود را که از اینجا می باید رفت که اینجا خضر خدا تعالی ظا هر شده است همه
 مؤمنان احرام بستند و با صالح علیه السلام بحرم مکه آمدند و بهمانجا مقیم شدند تا ازین عالم
 نقل کردند این قصه را بیشتر از کواشی و تیسیر نقل کردند نصیب درویش انیت که از صحبت اهل
 دنیا پر حذر باشد و اهل حق را انکار نکنند و نگا داشت شریعت کند و از بدعت
 و ضلالت دور باشد وَأَمَّا عَادٌ و اما عادیان که قوم بود و پیغمبر بود علیه السلام و هو
 پیش از صالح بوده است فَأُهْلِكُوا بِهَلَكِ هلاک گردانیده شدند بر بیخ بباد صَوَّيْ
 سر و سخت با از وحیل باد سر و عاریت سرکش و بیفرمان برخازمان باد الْعَقَقُ وَالْعِیْثُ
 از حد و گذشته و بغایت تیزی رسیدن و در حدیث است که هیچ وزیدن باد نیست و قطره
 باران نیست مگر بمقداری که درشته بر روی موکل است مگر باد عادیان و باران طوفان نوح
 که بی اندازه بود سَخَّرَ هَاجَرًا بر کجاست حق تعالی آن باد را و فرستادش عَلَيْهِمْ بر عادیان الْشَّخِیْرَ
 فرمان بردار گردانیدن و بر کجاست مَسَّحَ لَیَالِیَ هفت شب و وَمَمْنَانِیَهَ آیام و هشت روز
حَسُومًا یعنی همه نیکی را از ایشان بریده و همه را هلاک کرد و حوصا مصدر باشد بمعنی بریدن
 یا جمع حاسم باشد روز بای بریده که با و روی بیایی باشد الحسم بریدن و داغ کردن
 حوصا مصدر و بای يَحْتَمِ حُسُومًا او یقطع قطعاً او جمع حاریم صفت ثمانیه آیام ای
مُتَّابِعًا و فری حُسُومًا بِیْنِیْ الحاء حال این هشت روز و آخر رستان بود که آنرا آیام عجز

خوانند زیرا که عجز آخر چيزی باشد یا از جنت آنکه درین روزها پیر زنی از عادیان و رخساری درآمده بود
از بادگر بخت روز هشتم بادوران فارو آمد و آن پیر زن را بیرون آورد و هلاک کرد و از بهر آن پیر
روزها را ایام عجز گویند **فَقَوَّحَتْ** پس دیدی تو ای محمد یا هر کس که بیند **الْقَوْمَ** آن مردمان را یعنی
عادیان را **فِيهَا** در آن روزها در آن شبها **صَوَّحَتْ** هلاک شدگان و افتادگان جمع صریح الصرع **اَمْكَنَ**
كَأَقْلَمٍ که با ایشان **اَعْجَازُ الْخَلِّ** تنهایی درخت خرما اند جمع عجز خاویة میان نبی و مشایخ
بعضی در روزی همچون درخت خرما اند که پوشیده باشد و باد و راز بیج برکنده باشد و آنرا
الْخَوَّصِ الخواء افتادن و تهی شدن **فَقَلَّ** آیا پس هیچ توئی می بینی تو ای محمد **لَهُمْ** مرایشان را
مِنْ بَارِقَةٍ کسی که باقی مانده باشد از ایشان یعنی یکس از ایشان باقی مانده نسل ایشان منقطع شد پس هر که کافر

شود ای محمد بتو **قِصَّة عَادِيَان** همچنین خواهد شد

بدانکه عادیان از ایل مین بوده اند و احقاف یعنی در ریگهای بودند و بتان داشتند حق سبحانه
و تعالیٰ بود و پیغمبر را علیه السلام بر ایشان فرستاد و فرمود ایشان را تا بت یرستی را بگذرانند
و ظلم نکنند ایشان قبول نکرد و ندویدی را به پیغمبری و کافر شد و فساد کردند آغاز کردند و زمین
غرب حق سبحانه و تعالیٰ باران را از ایشان باز داشت سه سال محظور میان ایشان پیدا شد
بمقتدا و کس را بیکه فرستادند تا و عاکند و باران خواهند و در مکه آنوقت عمالقه بودند یعنی فرزندان
عمالت که بنهر نوح بودند بیکه رفتند و مدتی بودند بعد از آن خواستند تا و عاکند یکی در میان ایشان سلمان
بود از قوم بود علیه السلام مرشد نام او گفت شما را دعای سودمند را سخن بنیامبر خود را قبول کنید و بیا
حق را قبول کنید تا خلاصی یا بید ایشان سخن ویرانش شود و دیر از خود دور گردند و رفتند مرشد
و رغب ایشان میرفت تا رسیدند بصفاه و مرده و دعا کردند که ای خدای بود اگر بود راست
میگم ید ما را باران بده و ما از برای باران آمده ایم پس حق تعالیٰ سه باره ابر را فرستاد یکی
سپید و یکی سرخ و یکی سیاه و آوازی شنیدند که کدام می باید قبول کنید گفتند ابر سیاه را که باران
بیشتر دارد و قبول کردیم آوازی شنیدند که قبول کردید بلا می خدایتعالی را که همه چیزها بسوزد و خاکستر گردند
آن ابر بفرمان خدای تعالیٰ پیداست بولایت ایشان همه شاد شدند که باران آمد و کسان باران
و عا قبول شد و زبان تشنجه و طعنه بر بود کشا و مذک که اینک باران آمد تو میکفتی که بلا خواهد
آمد و می آمد بود علیه السلام که بگویی که این بلا می خدائی تعالیٰ است بادی است که
در این است پس حق تعالیٰ و می فرستاد و بجا و عقیقه که در زمین چهارم می باشد

پس بیرون آمد مقدار سوراخ پنی فراخ شلخ و شنگان که بر باد موکل اند گفتند آه ای این باد همه روی زمین را هلاک خواهد کرد و حی آمد بباد که باز گرد و بمقدار سوراخ انگشتری بیرون آیی و بود علیه السلام و حی آمد که خطی بکش و تو و مومنان در میان آن خط بایستید بفرمان خدای تعالی از آن باد وادی خوش در میان آن خط و آمدی که هیچ ضرر بمومنان نرسیدی و هر چه آن باد و رسیدی بسوختی و خاکستر شدی و عادیان بس بلند بودند و باقوت بودند همه ستوران وزن و فرزندان خود را در دره کوهی در آوردند و بر سر آن دره صفت زدند که باد را نگذاریم که در آید حق تعالی باریشان نگاشت تا ایشان را بر میداشت و بر هوای برود و بر زمین میزد و هلاک میکرد تا همه هلاک شدند مگر خلیان که کلا نترایشان بود بود علیه السلام پیش وی آمد و گفت ای خلیان ایمان آر بخدای تعالی گفت آیی هوو آن چه شیرانند که در میان باد می آیند و قوم را هلاک میکنند هوو گفت آن شیران نه اند بلکه و شنگان عذاب اند خلیان گفت که این همه جاود بایست من ایمان نمی آورم باد ویرا برداشت و بر زمین زد و هلاک کرد و همه مالهای ایشان را هلاک کرد و مرشد که ایمان آورد بود از کله آمد و خبر با گفت مومنان شاد شدند و یقین شان زیادت شد نصیب من و تو این است که بجان و دل و ظاهر و باطن احکام اسلام را قبول کنیم تا در امان باشیم این قصه از تفسیر تیسرا آورده شد و جاء و آورد و فرعون ان کا فر لم یؤمن که دعوی خدا فی میکرد و من قبله و آن کانی که پیش از وی بودند و من قبله نیز خوانده و این قراءت حمزه و کانی است و معنی وی اینست که آن کانی که یار وی بودند و پیرو وی بودند و الموت فیکات و وی را زیر و زبر کرده شده یعنی و یحیا و شمرهای قوم لوط علیه السلام بالحق طاعة خطا و کفر و کناه الخاطئة مصدر و میل بالا مغال ذات الخطاء یعنی فرعون و کاندان و کید آور و ند جابه آمدش و جاء به آوردش فخصوا پس بیفزاینی کردند و سؤل و تبهم فرستاده پروردگارشان را تا بکشند هم پس گرفتار شدان خدای تعالی اخذ که گرفتاری و آریه ط سخت و غالب و زیادت شوند و التوبوا افزون شدن قوم فرعون را خدای تعالی دریا غرق کرد چون سخن موسی علیه السلام را که پیغامبر بخدای بودند شنیدند و ایمان نیاوردند و قوم لوط بر زمین فرو برد چون سخن پیغمبر خود را نشنودند و ایمان

نیاوردند پس هر که سخن خدای تعالی و رسول وی را نشنود و قبول نکند کافرا باشد و عذاب دنیا
 و آخرت مبتلا گردد و قصه فرعون بیايد انشاء الله تعالی **قصه لوط علیه السلام**
 در تفسیر تفسیر آورده است که امام شافعی رحمه الله علیه گفت که لوط پسر پسر عم حضرت ابراهیم خلیل
 بود و صلوات الله علیه و در کواشی آورده است که برادرزاده ابراهیم بود حق سبحانه و تعالی او را به پنج
 فرستاد به پنج شهر که در زمین شام بود و اسم آن شهرها چهارصد هزار کس بودند یا چهارصد
 هزار هزار مرد و بیست سال لوط علیه السلام در میان ایشان بود و ایشان را دعوت کرد ایمان
 نیاوردند و در شهرهای ایشان بخت بسیار شده بود و در شهرهای دیگر خطا بود و مردم بخت خریدن
 می آمدند هر که پیش لوط علیه السلام می آمد طعام میداد و لوط را ازین طعام باز داشتند و گفتند مردم
 را طعام مده ای پس علیه الله خور با صورت بچه امر و ساخت و پیش ایشان آمد و آن قوم را بکار بد
 خواند و گفت هر که بشهر شما بیاید از غیبیان از برای غله خریدن این کار بد بوی کند تا بار دیگر نیاید
 چون این کار بد در میان ایشان بسیار شد زمین بنالید و آسمان نیز بنالید پس حق سبحانه و تعالی
 دوازده فرشته و بقولی ده و بقولی سته فرشته را فرستاد و خبر تیل و میکائیل علیهم السلام
 بایشان بودند و اول پیش ابراهیم علیه السلام آمدند و ابراهیم را باحق پیغامبر علیه السلام مرده دادند
 که حق سبحانه و تعالی بوی فرزندی خواهد داد و از ایشان ابراهیم علیه السلام پرسید که دیگر بچه آمده یا
 گفتند که ما را فرستاده است تا قوم لوط را بکشد که ایشان کارهای بد میکنند و مردان نزویکی
 میکنند و کبوتر بازی میکنند و قمار بازی میکنند و جنگ سنگ میکنند و غریب را از غله خریدن باز
 میدارند و طعام بایشان نمیدهند و سخن پیغامبر خویشی شنودند پس ابراهیم علیه السلام گفت اگر در میان ایشان
 صد کس بودی که این کارها نکرده ای عذاب بایشان رسیدی گفتند فی گفت اگر بخواه کس بودی یا ده کس
 این عذاب رسیدی گفتند که فی فرشتگان گفتند در میان ایشان لوط و دختران وی مسلمانند پس با
 ایشان را بخت و هم ناما عروس وی کافره است او را بکشد و خواهرهای او فرشتگان رفتند چون بدیدند
 لوط رسیدند دختران وی را دیدند که ایشان دوازده تن بودند که علما را آب میدادند و فرشتگان بصورتها
 جوانان امر و خود را بایشان نمودند و فرشتگان ازین دختران پرسیدند که هیچکس باشد که ما را میماند که
 کند گفتند فی مکر پدر ما لوط پیغامبر است گفتند ما نمائید آنها رفتند تا منزل لوط آمد رسیدند عروس لوط
 آن بد کرد از خبر کرد از میهمانان آن قوم آمدند صورتها فی دیدند که بر کزنده بودند از خوبی و انقوم گردا
 گردان خانه را اگر گفتند لوط پسر آن آمد و ایشان را نصیحت کرد و گفت مرا نصیحت کنید پیش میمانان من بکشد

سواران صحنه
 در فضیلت خود را در میان
 نقل سفر با بد و بد
 علیهم السلام
 قوم لوط علیه السلام
 بوده هر چند علیه السلام
 بنیاد و در این
 علیهم السلام
 بجا داشت و در این
 در این و در این
 از فضیلت

دختران من نکاح کنید و بخواهید ایشان گفتند ما را بکجای خودتان نودعنت و حاجت نیست و تو میدانی که ما چه میخواهیم
 لوط گفت کاشکی مرا قوت بودی یا شکری بودی تا با شما جنگ کنم و نگذارم تا قصد بدکنید بهمانان من
 عروس لوط آب گرم کرد و بر سر میهمانان ریخت تا بیرون آیند این آب بر سر کافران ریخت همواره
 مرض برص پیدا شد جبرئیل در آن حال خود را ظاهر کرد و لوط و گفت مترس که ما فرشتگانیم آمده ایم تا ایشان را
 هلاک کنیم در را بکشایی تا در آیند چون در کشید و هلاک کنیم پس جبرئیل لوط را فرمود که با اهل خود از میان
 جادوان را دورده است ما فردا وی را باین هممان هلاک کنیم پس جبرئیل لوط را فرمود که با اهل خود از میان
 این قوم بیرون رو که صبحی عذاب بایشان خواهد رسید لوط گفت ازین زودتر میخواهم فرشتگان
 گفتند صبحی مژدیکست لوط با دختران بیرون رفت عروس بی با ایشان رفت جبرئیل چهار شهر
 را بر سر خود برداشت و یکبار بگذشت چون ایشان کارهای بد میکردند و بالا بردنشان چند انکه
 فرشتگان آواز مرغ و سنگ را شنیدند و در آسمان بعد از آن نشیب کردند و نشیب را بالا
 کرد و بر سر ایشان سنگ را از سجین یعنی از دوزخ فرو داد یعنی خشت پنجه از دوزخ سجیل می آوردند
 و می انداختند چون عروس لوط آواز کافران را شنید و سر بر کرد و گفت ای دروغ ارقوم من
 سنگی بر سرش آمد و هلاک شد و این عذاب از ظلمان این است و دور است چنانکه خدا تعالی
 فرمود پس لوط و دختران را پیش ابراهیم برد و ابراهیم علیه السلام آن دختران را بشوهران مؤمن
 داد و همه پیغمبران بنی اسرائیل از نسل ایشان پیدا شدند نصیب من و تو ازین قصه اینست
 که ازین کارهای بد تو به کنیم و از ظلم و ستم دور باشیم و رسول گفت صلی الله علیه و سلم لا یَظْهَرُ
 اللهُ تَعَالَى إِلَى وَجَلٍ اِلَى وَجَلٍ اَوْ مَرَاةٍ فِی دُبُرِهَا یعنی بنظر رحمت حق تعالی نظر نکند
 کسی که بر روی نزدیکی کند یا زنی از راه پس و این حدیث در مصابیح مذکور است و این قصه را از کواشی
 و نبیه آورده شد و از قصه نوح نیز خبر کرده شد و گفت جل جلاله انا بدستی که ما کما چون که طغی بغیرانی
 کرد الماء آب در طوفان نوح علیه السلام و روی زمین را آب گرفت جملگرا که بر دستیم درین
 ستارا و ستارا که در پشتهای ایشان بودید اَلْحَمْلُ کسی را بر ستور خود نشاندن و بر داشتن
 فِي الْجَارِ وَیَدُهُ در کشتی که میرفت بر روی آب ایاریه و الجواری لَجَعَلَهَا تَارِکَ وَاب
 کشتی را یعنی نجات مرئوسان را در کشتی و هلاک کردن مرکافران که بیرون کشتی بودند لَكُمْ
 مرثیاء قلذ کبره باد و بنده و پند و بنده و وعظ مرئوسان را و ترسانیدن مرکافران را
 وَتَعْرِفَهَا و تا یاد کرد قصه این کشتی نوح را الواعیه نگاه داشتن اَذُنْ کوشی قاعیه یاد گیرنده

تأیید باشد مؤمنان را این نجات و اذن مؤمنان و هلاک کردن کافران این آیت آمد رسول گفت علیه السلام یا علی از خدا بیتی خواستم تا گوش ترا چنین گرداند که هیچ چیز را فراموش کنی بعد هیچ چیز را فراموش نکرد قصه نوح را بیان کرده شود و سوره انا انزلنا النشأه الله تعالی چون نجات را بیان کرد و مسکنان او را یاد کرد و ازان حال خبر کرد و گفت جل جلاله فلذا ایس چون نفخ و مید شد و فی الصور صور کفجه واحد که یک و میدن و آن و میدن اقول است و بقول ابن عباس رضی الله عنهما و میدم دوم است و حمله و چون بروشته شود الاوض زمین را و الجبال و کوه های زمین را و آنچه در روی است و کوهها را بر دارد و با سخت یا فرشتگان با قدرت حق تعالی بی سببی بروشته شود و در کثافت چنین آورده است فذکتا پس زده شود زمین و کوهها را بر یکدگر دگه واحد که یکبار زوئی و بقول امام حسن بصری رحمه الله علیه که بها چون گردی گردد و بر روی کافران نشیند قیوم شد پس در آن روز در روی و و میدن باشد و در عقب و میدن دوم و وقعت الواقعة افتاد فتنه یعنی خیمه است بیاید بدانکه صور بر شکل شایست و رازی و بی سی هزار ساله راه است و گردوی ده هزار ساله و مور یا هفت شلخ است و رازی هر شلخی هزار ساله راه است و در هر شلخی سوراخها است همچون زنبور خانه و در شلخ اول جانهای فرشتگان باشد و در دوم جانهای پیغمبران باشد و در سوم جانهای صدیقان باشد و در چهارم جانهای شهیدان باشد و در پنجم جانهای عامه مؤمنان باشد و در ششم جانهای کافران باشد از آدمیان و پریان و دیوان و در هفتم جانهای همه مخلوقات دیگر باشد بدانکه در تفسیر الغافلین آورده است که در یک روایت از رسول علیه السلام آمده و میدن است و در یک روایت و و میدن است و میدن اول را فرج گویند یعنی رُس گما قال الله تعالی وَنَفَخَ فِي الصُّورِ فَمُنَّجَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ وَانجَبَانِ باشد که اسرافیل در صور دم و بگوید اَنْتَهُمْ اَيُّهَا الْغَفْلَةُ یعنی باخود کشید ای غافلان چون این آواز بشنود ترسی و بی در خلق افتد و همه کس کار با بگذارند و زلزله در زمین افتد و همه برین حال مانند چند آنکه خدا تعالی خواسته باشد باز خلق بکار یا مشغول گردند و عمارتها کنند تا چهل سال یا بیشتر یا کمتر و همه روی زمین کافر گردند و یک مؤمن نماند آنگاه اسرافیل علیه السلام را فرمان آید تا صور بار و دیگر بد و آن و میدن مردن باشد کما قال الله تعالی وَنَفَخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَدَرِين و میدن

ویداسر فیل علیه السلام ای جانها بیرون آید از قالبها همه خلق بمیرند مگر جبرئیل و میکائیل و
 سرافیل علیهم السلام و برادرند کان عرش و باز جان همه را بگسیرد و ملک الموت مانند او را
 حق سبحانه و تعالی بمیراند خطاب رب الارباب در رسد این الملک الیوم یعنی ملک که است
 امروز هیچکس نباشد که جواب دهد حق سبحانه و تعالی خود جواب گوید **اللّٰهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ**
 یعنی ملک مرخص است که بچی است و یگانه است در ذات و صفات خود و سجدت قدر کنند
 ست بروشمنان خطاب رسد که گنجینه جباران و متکبران و مشرکان و فرعون صفقان و فرزندان ایشان
 پس زمین را کشته و هموار نمایند چنانکه اویم یعنی سختیانی را باز کشند و چون آنوقت شود که خلق
 ازنده گردانند از بحر الحیوان و آن دریا بی است و در زیر عرش واران دریا باران بار و چهل رؤیای پنهان
 آب بینی و قالبهای همه خلایق پدید آید اول کسیکه زنده شود اسر فیل بود و فرمان شود تا در صورت
 ده و آن دمیدن بعث باشد و بگویند آیتها **الظَّمَامُ الْبَالِیَةُ** و آیتها **الْحَرُوقُ**
الْمَنْقَطَعَةُ و آیتها **الْاَوْصَالُ الْمُتَفَرِّقَةُ** قوموا **الْفَضْلُ الْقَضَاءُ** یعنی ای استغنائی
 بوسیده و ریزه ریزه شده زنده شود یا از برای حکم خدا تعالی پس جانها نیز از صورت
 بیرون آیند چنانکه زنبور و میان آسمان و زمین پر شود و هر جایی بقالب خود در آید و
 زنده شود و از گور بیرون آیند اول کسیکه زنده شود و از زمین برخیزد مصطفی باشد
 صلی الله علیه و سلم نصیب عارفانست که همه عالم را مظهر شناسد که بیک میدان
 بمیرند و بیکت و میدان زنده شوند این را اسر فیل نیست از رب جلیل است **مُرْتَوِی**
 ای قبا پس شیدگان از زیر پوست باز گردید از عدم ز آواز دوست به مطلق آن آواز
 خود از شیشه بود به گریه از حقوق عبد الله بود و همچنین اولیاء الله نیز مظهرانند بر دلها
 طالبان که زنده شوند بحیات ابدی میرکت ایشان و حیات ابدی از انفس مبارک
 ایشان و دلهای مسکرا بمیرند بنظر قدر ایشان **لَطَمَ** بین که اسر فیل و قسده
 اولیا به مرده از ایشان حیات است و نمائند جانهای مرده اندر کوروتن به بر جسد آوازشان
 اندر کفن نه گویند این آواز خداست به زنده کردن کار الطاف خداست به چون شدی
 من کان الله اوله به من ترا **بِسْمِ** که کان الله به رو که بی سمع و بی بصیرت و بی **سُرْتَوِی**
 چون صاحب این **سُرْتَوِی** و **الْفَتْحُ السَّمْعُ** و شکافه بود آسمان فیهی پس این آسمان
 حکم و بی نظیر **قُوْمُكُمْ** در آن روز و در آن وقت **وَاهِیةٌ** سست باشد و پاره پاره

شود الوهی است شدن و الملک علی ارجائها و فرشتگان بر کرائی آسمان باشند
 در آن حال استاده آنچه فرمایند ایشانرا هیچ جای فرشتگان بر کرائی زمین استاده باشند
 و صفها زدو باشند و خلائق و مسایا ایشان باشند و یحیی و برادرند عرش و ملک عرش پروردگار
 ترا فوقهم بر بالای خلائق یومئذ در آن روز و در آن وقت ثمانیه هشت فرشته در کشف آورد
 است که رسول ماضی الله علیه و سلم گفت که برادرندگان عرش جایی چهار فرشته اند چون محبت
 شود بفرمان خدا تعالی بشت شوند با یحیی ایشان در زمین هفتم باشد بعضی از ایشان بصورت آدمی
 و بعضی بصورت شیران و بعضی بصورت کاه و بعضی بصورت کرکس و در روایت دیگر است
 که هر هشت بصورت بز گوهی باشند از میان اسم ایشان تا زانو هفتاد و نه رساله را نه
 چهار از ایشان این تسبیح میگویند سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ لَكَ الْحَمْدُ
 عَلَى عَفْوِكَ بَعْدَ قَوْلِكَ و چهار دیگر این تسبیح میگویند سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ لَكَ
 الْحَمْدُ عَلَى حِلْمِكَ بَعْدَ عِلْمِكَ و امام سخاک گفت که برادرندگان عرش هشت صف باشند که شمار ایشان را
 حق تعالی داد یومئذ تَعْرِضُونَ و آنروز عرض کرده شود برای جزا و حساب اعرض چیزی پیش کسی آوردن که
 تخفی پوشیده نماید مِنْكُمْ از شما خافیه هیچ پنهانی نصیب و رویش نیست که ظاهرش همچون باطلش و باطلش
 همچون ظاهرش باشد در خبر هشت که در قیامت خلق راسته بار عرض باشد و عرض از برای عذر و مجادله
 باشد و عرض و دیگر از برای خواندن نامه نصیب و رویش نیست که در دنیا حساب خود کند و از بدیها
 توبه کند بر روز از نماز دیگر تا نماز شام بحسابه و استغفار مشغول باشد کَمَا تَمَاقِنُ پس اما انکس که
 اَوْفَى داده شود کِتَابَهُ نامه اش را بِمِثْلِهِ بدست راستش قِیْقُولُ پس بگوید هَلْ لَّوْمٌ بگیرد این نامه مرا
 اَقْرَبُ بَجَانِدِ کِتَابِهِ نامه این سخن از غایت شادی و از بسیار طاعت پذیرفته و ثوابها که در آن
 نامه باشد دوستان خود را این گوید اِنِّیْ بِرِسْقٍ وَرِاسِقٍی که من ظَنَنْتُ و انتم بودم بقیقین
 اِنِّیْ مُلَاقٍ این را که من خواهم سیدن حسابیه بشمار خود از برای آن بطاعت مشغول شدم و از
 نامه دور بودم از برای این نامه من بدست راست داد و نصیب و رویش این است که یقین کند
 بحساب و اذن کتاب و بموجب آن عمل کند پس از حال او خبر داد و گفت جل جلاله فَمَهْوُ
 پس و فی عَشَةِ در زندگانی باشد ضَاضِیَه راضی و خوشنود باشد از آن زندگانی فی جَنَّتِ
 در بهشتی باشد غَالِیَه بلند مقامی یعنی در آسمان یا بلند باشد درجات آن یا بلند باشد
 لوشکهای آن و در خان آن در کشف چنین آورده است قَطُوفُهَا مَبُوی و در خان آن بشت

فَاَنْتَ نَزَوِيَّتْ بَاشْد اَكْرُو اِيَهْ خَفْتَه يَاب تَمَوَه بَجِرَوَان مِيو بَارَا الْقَطْف بِالْكَسْرِ مِيوَه وَالْقَطْف بِالْفَتْحِ
 اَكْرَفْتَن مِيوَه اَز دُرُخْت بَزُو مِي كَفْتَه شُو اَيْن بَشْتِيَان رَا كَلَوَا بَجَزِيدَ وَاشْتَبُو اَوِيَا شَامِيْدَه هَيْدِيَا
 اَكُو اَرَنْدَه بَاوِيَعْنِي بِي رَحْمَتِ وَرَبِّجِي بُول بَاشْد وَنَه غَاظُو مِي بِيَا رِي بِمَا اَسْلَفْتُمْ سَبَبِ اَتَجْمِعُ مِشْ نَوَاوِيْدَه
 اَز اَعْمَالِ نِيكَ اَز نَمَاز و روزه و حج و غير آن الاسلاف مِشْ فَرَسْتَاوَن فِي اَلْاَيَامِ اَلْخَالِيَةِ و روزه و
 اَكْشَمْتَه يَعْنِي و رَوْنِيَا حَتَّ وَرَبِّجِي كَشِيْدَه اَمْر و زَجْرِي اَن رَا بَجِرِي اَلْخَالِقُ تِي شَدَن وَ كَشْمَن اَبْنِ عَتَبَس
 رَضِي اَللّٰهُ عَنْهَا كَفْتَه اَسْتِ كِه اَيْن و رَحْ قِي رُزَه و اَرَان مَاهِ رَمَضَان بَاشْد و رُزَه بَايِ كَرَم و رَسُوْلِ عَلَيْهِ
 اَسْلَام كَفْتِ يَكِي اَز رُزَه بَايِ بَشْتِ رَا نَامِ رِيَان اَسْتِ هَر كِه اَزَان و رُزَه اَدِ هَر كَزَشْتَه نَشُو
 و اَزَان و رُزَه و اَرَان مَاهِ رَمَضَان رَا اَيْن و بَس حَقِّ سَجَانَه و لَعَالِي كُوِيْدَه يَا اَوَّلِيَايْ طَاكْ
 مَا نَظَرْتُ اِلَيْكُمْ فِي الدُّنْيَا يَعْنِي اِي دُوسْتَان مَن شَمَارَا بِيَا رُوِيْدِم و رُوْنِيَا لِهَايِ
 خَشْكْ شَدَه اَز تَشْكِي و تَشْكَمَا بَشْتِ چَسِيْدَه اَز كَرَسْ كِي و چَشْمَمَا شَان بَغَايِ اَسْتِ و اَرَنْبِ
 بِيَا رِي و رَطَا عَتَمَايِ مَن اَمْر و زُورُ نَحْمَتِ مَن بَشِيْدَه جَاوِيْدَه بَجَزِيدَه بِيَا شَامِيْدَه اَكُو اَرَنْدَه و رَكْشَانِ
 اَوْرَدَه اَسْتِ و دُرُقْمِير و سِيْطَرَا اَوْرَدَه اَسْتِ كِه رَسُوْلِ عَلَيْهِ اَسْلَام كَفْتِ قَالِ اَللّٰهُ صَلَّى اَللّٰهُ
 عَلَيْهِ و سَلَّمَ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ اَحَدُكُمْ اِلَّا بِجَوَازِ بِلَلِّ اَللّٰهِ اَلْحَمْدُ اَلرَّحِيْمُ هَذَا كِتَابُ مَن عِنْدَ
 اَللّٰهِ تَعَالَى اَلْزَلْزَلَانِ اَبْنِ فُلَانِ اَدْخَلُوْهُ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ اَنْصِبْ و رُوْشِ
 اَيْنْتِ كِه و رَعْلِ كُوْشْدَه وَجْرَايِ اَن اَزْ فُضْلِ اَللّٰهِ بَيْنِيْ اَنْعَمَلْ قَالِ اَمَامُ الْقَشِيْرِ مِي رَحْمَةً
 اَمْدَ عَلَيْهِ الْحَقِيْقَةُ تَوَكَّلْ مَلَا حِظَةَ الْعَمَلِ لَا تَوَلَّ الْعَمَلِ وَ خَوَاجَه عَبْدُ اَللّٰهِ اَنْصَارِيْ مِي فَرَايِدِ
 عَمَلِ بَارِ اَكْمَن لِيَكِنِ گَرَانِ بَهَا كَمَن چُونِ صِفَتِ مُؤْمِنَانِ فَرَمُوْ صِفَتِ اَنْكَسَانِيْ كِه نَامَه بَدَسْتِ چِپِ
 اِيْشَانِ وَاوَه شُوْ نِيْرِيْدَه اَكُو و كَفْتِ جَلْ جَلَالَه وَ اَمَامُ مَن وَا مَا اَنْكَسِ كِه اَوْجِيْ وَاوَه شُوْ
 كِتَابَه نَامَه وَا رِيْشَمَالِه بَدَسْتِ چِپِ وِي فَيَقُوْلُ اِسْ بَكُوِيْدَه يَا كَيْتِيْ اِي كَا شِكِيْ مَن كَلَاوَتِ
 وَاوَه شَدِيْ كِتَابِيَه نَامَه خُوْرَا و كَلَاوَتِ مَن اَسْتِيْ مَن حَسَابِيَه كِه حَيْثِ
 شَمَار مَن يَا كَيْتِيْهَا كَا شِكِيْ اَيْن دَمِيْدَن و رَمُور كِه سَبَبِ اَن زَنْدَه شَدِم كَا نَتِ
 بُوُوِيْ اَقْضَايِيَه حَكْم كَنْدَه بَر مَرُوْنِ مَن قِيْلِ اَقْضَيْتَه مَرَكْ يَعْنِي كَا شِكِيْ مَن زَنْدَه شَدِيْ
 تَا اَيْنِ بَلَا رَا نَدِيْدِيْ وَرَبِّجِي حَسَابِ نَكْشِيْدِيْ اِكْرَه دُرُكُوْر عَذَابِ بُوُوَا اَيْنِ عَذَابِ اَزَانِ خَمْتِ
 اَسْتِ مَا اَعْنِيْ عَيْنِيْ سَوُوْدَا شَتِ مَالِيَه مَالِ مَن يَحْمُوْ وَا شَتِ مَرَا مَالِ مَن هَلَاكْ
 عَيْنِيْ نَا مَرَا و بَلَاكْ سَبَاطَا نِيَا حَتَّ مَن و قُدْرَتِ مَن و سُلْطَنَتِ مَن فِيْ مَالِ مَن و بِيْ يَارِ

و مدوش که سو و نداشت فقیر و ذلیل گشتم نصیب عارفان گشت که عزت از خدا بیجا بود
و مال و سلطنت و مهتری و سروری را دورا و دور باز و تا غریز و نیا و عقی با شد چون این
توجه کنند فرمان آید از رب العزت جل جلاله که ای فرشتگان عذاب خذوا فیکم
فخذوا پس غل بنیدش و دستهای او را بگرونش در غل در آید الغل دست با گرون بستن
و قبل سوزیدش **ثُمَّ الْحَجِّمِ صَلَوَةٌ** در آیدش **ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ** پس
زنجیر که ذوعها و رازی وی الذرع بگرمی و در قیل و رازی سَبْعُونَ ذِئَابًا بفتا و گز با شد
فَأَسْلَكُوهُ پس و کشیدش امام حسن بصری کف اگر یک حلقه از آن زنجیر بگوید و نهند که بر خود
بگذارد و بگوید بعضی هر کافر را با و دیوار و در یک زنجیر کشد و بگوید بعضی یک زنجیر با شد
که همه و در میان را و روی کشند و رازی وی را حد و نهایت نباشد و نهایت وی را
خدای و اندوبس و گفته اند بهشت و گز از برای مبالغه باشد و حکمت این زنجیر این باشد
که چون آتش ایشان را بر اندازد و فرشتگان عذاب مرایشان را بگیرند و بدو زنجیر اندازند
و کعب اخبار گفت رضی الله عنه که اگر همه آهنهای دنیا را بر کشند بر یک حلقه از آن
زنجیر نباشد و این زنجیر را در دمان و وزخی اندازند و از راهی دیگر بیرون آورند و بانی را
بر گردن نشیند و بخود بافتند من ذلک **حکایت** امام فخر رازی رحمه الله علیه
روزی در درس نشسته بود ناگاه دیوانه از در آمد بشکل عجب و گفت ای امام خدای تعالی
را شناخته این چندین تصنیف و تالیف چیست و ترا چه سود و دار و واز پیش امام نهاد
یعنی بطریق مشافهه که آن راه انبیا و اولیای خاص حضرت است خدای را بشناس
جذبه و امام پیدا شد طالب آن درویش شد و درس را ترک کرد و گفتند این
درویش شیخ سبجان است امام از به راه بجانب سبجان روان شد چون رسید
دید که آن درویش بر بالای منبر این آیت را تفسیر میکرد **خُذُوا فِی سِلْسِلَةٍ**
ثُمَّ الْحَجِّمِ صَلَوَةٌ ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذُوعُهَا سَبْعُونَ ذِئَابًا فَأَسْلَكُوهُ
درویش گفت آه **بیت** حلقه بس باشد این دیوانه را به این همه
زنجیر و زنجیر چیست به فریاد از امام برآمد و بر بالای منبر شد و بدست شیخ توبه
کرد و از اصحاب شیخ شد شیخ فرمود که مقررین بیارید تا موسیقی پیشانی فخر ابیکرم
امام گفت آن فخر نباشد **نظم** گر خود در راه آورده بینی فخر رازی را

واروين بدی : چونکه او من لم یدق لم یربود : علم تحصیلات او حیرت فروود : ای درویش
 بخاطر این فقیر حی آید گوش دار چون عنایت ابدیه حضرت پروردگار به بنده رسد خطاب
 رسد که ای فرشتگان رحمت این بنده را بگیرید و غل بندگی برگردانید و در پیش
 محبت در آید و زنجیر کافور برگردانید و در پیش عاشقان ما برید تا در میان
 ایشان باشد و بی ازان ما و ما ازان و بی از کرم و بی امید داریم که ما را باین سعادت
 برساند **مستوی** هر کجا شمع بلا فروختند صد هزار آن جان عاشق سوختند
 در میان جان ایشان خانه گیر : در خلک خانه کن ای بدر مسیره مرزا دشنام و بیانی
 شمعان : بهتر است این از تنای گریان : زهرشان خور محو شه دشمنان : تا کسی
 گروی زاقبال شمعان : نصیب درویش نیست که قدم در محبت ذابیه زند حتی
لیسوی عند القهر واللفظ بیت عاشق بر قهر و لطف من بجد
 ای عجب من عاشق و این هر دو ضد : معنی سخن شیخ اینست چون عذاب کافران را
 گفت سبب آنرا بیان کرد **انه کان** بدستی که این کافرو در دنیا
لا یؤمن که ایمان نمی آورد **یا الله العظیم** بخدا بزرگ و بزرگوار **ولا یحضر** و بر
 نمی انگیزد یعنی رحمت نمیداد و خدا و خلق را علی **طعام الی کین** برودن
 خوردنی مرگه ای را یعنی خود بخیل بود و دیگری را تیر میفرمود و بخیر و دادن طعام بدانکه بخیلی
 بدخصیتی است بعد از کفر هیچ چیز بدتر از وی نیست و بعد ایمان هیچ چیز نیکوتر از جوان
 مردی نیست سبب عذاب قیامت و دوزخ است ایمان نیاوردن و بخیلی کردن
فلیس له الیوم پس نیست مر این کافران امروز **هنا** اینجا یعنی در قیامت حمیم
 و سستی نزدیک که شفاعت کند ویرا و رسم کند بر وی **ولا طعام** و نیست مردی را
 خوردنی **الا من غسلین** : مگر از یم آب و دوزخیان بعضی از دوزخیان را خوردنی باشد
 از قوم و بعضی را صریح و بعضی را غسلین پس تناقض باشد **لا یاکله** نخورد این
 غسلین را **الا الخا حون** مگر گناه گاران خطا ارجل عمدا گناه کردگان فی الکتاب
 نخورد غسلین را مگر کافران نعوذ بالله من ذلک نصیب درویش این است که در احوال
 ایمان و دادن نان سببی نماید **فلا اقیم** پس سو کند یا میکشم من که خداوند عالم بصا **یجوز**
 بحرست آنچه می بینید و ما **لا نبصرون** و بحرست آنچه نمی بینید **انما بدستی که قرآن**

شیمی بود که چون
 از مصطفی صلی الله
 علیه وسلم حکم
 خدای عزوجل
 شنید بی قراری
 شکر گفتند و مصطفی
 صلی الله علیه وسلم
 را شاعر
 چون خبر داد
 دود و بفرمان حق
 منسوب کردند
 عالم این است
 و جی کرد و ضیق
 نبوت باور و صفات
 کفره را اولی خلا
 به بنده

پندیت للیقین مر پرہیز کار از انکفر و شرک و یاد دہندہ است مر عاشقان را چون خواهند کہ شرف مکالمہ
 شرف شوند ثلثاوت کلام اللہ بکنند و انما و ہرستی کہ ما لنعلم میدانیم ان منکم مکذبین
 ہرستی کہ از شما دروغ وارندہ است مر خدائرا و مصطفی را و اولیا را و علمای ہرچہ سو کنند یاد
 کردیم و ہر ہمین قاطعہ نمودیم ایمان بخیر آرند بقرآن و باہل عرفان و انکار ایشان زیادہ میشود
 ضعیف و رویش نیست کہ منکر حال ایشان و اولیاء اللہ نباشد و اگر کسی انکار حال ایشان
 کند معذورش دارد و مصراع در جمع سبک روحان ہم بولہبی ہستاید و شکر گوید کہ وی
 بولہبی صفت نیست و انہ ہرستی کہ ناکر ویدن بقرآن و عمل ناکردن بآن کسرت ہر آنست
 و پشیمانست علی الکفرین ہر گاہ از ان چون ہمیرند و عذاب و دوزخ ہمشاہدہ کنند
 و اہل قرآن بخیر و جلالت بینند بعد از ان بدانند کہ از چہ دولت و سعادت محروم ماندہ اند
 و اہل دنیا کہ بدرویشان و صالحان اعتقاد نہ داشتہ اند و در حیرت عظیم بینند و قرآن حیرت
 ہست بر آنکسی کہ عمل نکند بآن اگر چہ یاد باشدش و بہفت قراءت بخواند و انہ لحق الیقین
 و ہرستی کہ قرآن راست ہست و درست و یقین ہست و ہیچ شکی در وی نیست و ہر کہ
 شک آورد وی کافرست و سبح پس بپاکی یاد کن خدا تعالی را یا ستم ربک العظیم نہ بیاوردن
 نام بزرگ و یعنی صفات نام سرا و دور کن و صفات باسرا را اثبات کن و بگوی سبحان اللہ
 و الحمد للہ ولا الہ الا اللہ واللہ اکبر و مانند این و سیکو بکار بخ و وقت نماز را
 بامر خدای بزرگ

سورة المعارج مكية اربعون آية

بسم الله الرحمن الرحيم

سَأَلَ سَائِلٌ بِأَيْدِيهِ الْعَذَابَ وَاقِعًا لَّشَكَّةَ آيَةٍ رَّا فَالْبَاءَ زَائِدَةً وَقِيلَ لَهُ
 بِرَّسَنَّهُ اِنَّ شَكَّكَ آيَةً فَالْبَاءَ بِمَعْنَى عَنْ وَابْنُ بَرَسَنَّهُ نَضْرِبُ الْحَارِثَ بُوَدَّ وَوَمَنْدَوِي
 كَا فَرَانِ وَبِغَيْرِهَا كَمَنْ حَقَّ تَعَالَى خَبَرَ كَرَدَ قَوْلُهُ وَادِّ قَالُوا لَللَّهِ مَا كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ
 قَامَطِرٌ عَلَيْنَا رَحْمَةً مِنَ السَّمَاءِ وَابْنُ عَبَّاسٍ الْعَذَابُ الْيَمُّ لَكَ كَافِرِينَ مَرَّا كَرَدَ كَا فَرَانِ لَكَ
 دَافِعٌ يَسْتَلِ الْغَدَابَ رَايُونَ بَيَّابِشَانَ بَارَزَ وَارَنَدَ وَوَرَكَنَدَ الدَّفْعَ بَارَزُوشْتَنَ دَوَرُ كَرَدَنَ
 اَزْخَدَايَ تَعَالَى دِي الْمَعَارِجِ مَا خَدَا وَنَدَّ سَمَانَهَا الْعُرُوجُ بِبَالِ اِبْرَاهِمَ دَنَ يَعْنِي خَدَا وَنَدَّيْ كَمَا سَمَانَهَا وَعَرْشُ الْاَفْرَدِ
 هَسْتِ كَمَا وَشْتَكَا نَبْرَمِي آيَنَدَ بَانَ جَمْعُ مَعْرَجٍ بُوَدَّ جَايِ بَرَاءَدَنَ يَا جَمْعُ مَعْرَجٍ بُوَدَّ زَرْدَ بَا خُصَا
 تَعْرَجُ الْمَلَكُ كَمَا بَرْمِشُونَدَ وَشْتَكَا نَبْرَمِي وَجَبْرُئِيلُ الْيَسْبُوبِي رَحْمَتُ اَوْ فِي

یوم این عذاب واقع باشد مرکا فران را در روزی که کان مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ اَلْفَ سَنَةٍ که مقدار
 درازی آن روز پنجاه هزار سال باشد یعنی برکا فران دراز نماید از سختی فاما بر مؤمنان چنان نماید که کس در
 دنیا و هر کس نماز گذارد و صبا بج آورده است که فی یوم کان مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ اَلْفَ
 سَنَةٍ روز قیامت است و این روایت در کتاب الزکوة است فعلی یا تعلق قوله فی یوم بقوله تعالی
 واقع و بقول دیگر یعنی جبرئیل و فرشتگان در میرو چندی بر می آیند که اگر غیر ایشان برود پنجاه هزار
 سال باید تا بخوابد و این مسافت از بالای آسمان هفتصد است از زمین هفتصد که از آن سخت
 التری گویند فعلی یا تعلق قوله تعالی فی یوم بقوله تعالی تخرج الملائكة والاقل اصح
 لما وینا من المصابیح ولما بعد هذه الایة قوله فَاَصْبِرْ صَبْرًا حَسْبًا پس صبر کن ای محمد
 صبر کن در نیک و آن صبری بود که در دی جرج نباشد و قیل هو الوضاء بالقضاء بلا شکوی
 این فقیر را فرزند لیلی بفرده ساله کم چاره با انواع کمالات از اسم حسن صورتی و خلق معنوی و هست
 چون دی خست شد خاطر منالم شد بر سر قهر و بی متوجه می بودم بخاطر از ره حایت او این بیت گذشت
 بیت یاد و قبله در ره توحید نتوان رفت رست یا رضای دوست باید یا بوی خوشن
 و این بیت را با بیت دیگر بخفا میمون خود در پشت کتابی نوشته بود و بسیار میخواند قطعه
 بر در میدان الا الله متبع لاله بشرط عقلت هر چه غیر است آن بفرمان و دشمن یا چون دوست
 دوست خوروی یک ذاق از جام عشق لقمه ملو او سکو بهر دو یکسان دشمن یا چون جمال
 خشم چو گان دیده شد در کوی دوست یا خوشن را پای کوبان کوی میدان دشمن
 و این ابیات از سخنان خواجه حکیم سنائی غزنوی است رحمه الله علیه اِنَّهُمْ يَكُونُ بَعْدَ
 بدستی که این کافران عذاب قیامت را دور می سپند وَ كُنُوزُهُمْ قَبْرًا وای بنیم آن عذاب را نزدیک
 یعنی کافران یعنی میگویند نخواهد بود و ما میدانیم بهر آنکه خواهد بود وَ كُنُوزُ السَّمَاءِ كَالْمُهْلِ
 آن عذاب نزدیک است و آینه در روزی که باشد آسمان همچون مس که آخته یعنی بگدازد و مساند
 وَ كُنُوزُ الْجِبَالِ كَالْعِهْنِ و باشد که گو بهما همچون پشم رنگین نیست شوند وَ لَا تَبَالُ
 حَمِيمٌ حَمِيمًا و نرسد و سی از دوستی که حال توحید هر کس بکار خود مشغول باشد و اگر لایه
 خوانده شود بلفظ مجهول بالرفع معنی این باشد که پرسیده نشود گناه دوستی را از دوست دیگر
 يُصْطَرُّوْهُمْ مَمْنُودٌ می شود خویشان بخویشان بعضی یکدیگر را میبندد فاما نرسد که حال تو
 از غم و اندوهی که باشد هر یک را و همه دوستیهای که برای خدا می باشد منقطع شود فاما

و ستمایی که از برای خداست و آن محل زیاده باشد اللهم اجعلنا من المحضين
 يك لقوله تعالى أَلَا خِلَاءٌ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ نصیب و رویش
 بن است که خداست و او دوست دارد و پس مثنوی عشق آن زنده گرین کو باقیست نه و شراب
 بان فرات است عشق آن بکزین که جمله آبیا نه بافتند از عشق او کار و کیا نه تو گو ما را بدان
 نه بار نیست نه بار میان کار و دشواریست ببینان کرد عذاب کا فران را و گفت جل جلاله یَوْمَئِذٍ الْحُجُومُ
 زور و دوست دارد و زور قیامت گناه گار یعنی کا فر تباہ کار کو یغثک حبی این را که فدای خود بد و دور
 از دوزخ باز خرد افتاد خوشتر را خریدن مِنْ عَذَابٍ یَوْمَئِذٍ از عذاب آن روز بِسَبِّهِ پس
أَوْصَاحِبَّتِهِ و عودش وَأَخْبِيَهُ و برادرش را وَفَصَّلِيلَهُ الَّتِي تَقُودِيهِ و خوششان خود را
 له و اری می دادند در کارهای سخت و دنیا و جای میدادندش به میان خود الایواء جایی وادن مِنْ
فِي الْأَرْضِ جَنَّاتٍ و هر کس را که باشد در زمین همه را فدای خود بد ثُمَّ يُنْجِيهِ پس این خدا و ان
 او را از عذاب قیامت بر نهد الانجاء را نیند كَلَّا حَقًّا که از وی قبول نکنند این خدا را از عذاب و فرخ
 خلاص نیابد و اگر یک بار با خلاص گفته باشد که لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ خلاص یابد و در حدیث
 آمده است که اگر بفت آسمان و آنچه در وی است در ثُمَّ تَرَاهُ و وی قیامت بنهند و ثواب لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
 و رقیه دیگر بنهند ثواب کلمه طیبه زیادت آید ای مؤمن دایم بگو این کلمه طیبیه را تا بدرجات اعلی بری
 و همه دوستان تو را از عذاب و فرخ خلاص نتوانند کرد پس ایشان را چو دوست میداری و از
 ذکر حق تعالی غافل مثنوی صفت و فرخ کرد و گفت جل جلاله إِنَّهَا لَطِفَةٌ بدرستی که آن آتش و فرخ است
 زبانه زنده فَتَأْكُلُهُ سخت کننده است یعنی برنده بسوی خود وَاللَّشْوِکَ مرده استهای سر و زخیان را
 و قیل و زخیان را و قیل کرانها یعنی دست و پای قیل پوست سر جع شود که از صد ساله راه و از ده لیست سال
 راه زبانه زنده و زخیان را بخورد و بکشد چنانکه متناطیس آهن را بخورد و کشت القراعة تَرَاعَةُ بِالضَّبَعِ
عَلَى الْأَخْطَاصِ ای عینی تَرَاعَةُ بِالْقِرَاعَةِ علی رقایه عاصم و برویت حصص بِالْفَخِ تَرَاعَةُ لِلْبَاقِينَ خبر سبده محمد و فای
تَرَاعَةُ باز صفت دیگر و فرخ کرد و گفت جل جلاله تَدْعُو أَمْخِجُوا آتش و فرخ بسوی خود مِنْ أَدْمٍ و گوئی کسی
 که روی گردانیده باشد از ایمان و اعراض کرده باشد از طاعت و جمع و کرده باشد مال را فاف و عی پس نهاده
 باشد مال را در جانی أَلَا يَجَاءُ و بار نهادن مال و زکوة مال نداده باشد ابن عباس رضی الله عنه
 گفته است که دوزخ مرکا فران را و منافقان را نام بنام میخواند و میگوید بِأَيِّ مَدَانٍ
 که جایی تو منم پس باز صفت حرص آدمی کرد و گفت جل جلاله إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَاضِمًا

و غیر ایشان عقوبت کرده شود در عقبی وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهِمْ وَنَحْبِهِمْ و کسان کی که مرا مانده ای
خود را و عهد هَمَّ زَاعُونَ ه هم دای خود را نگا دارند کاند و امانت را خیانت نکنند و
عهد را نشکنند وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آلِهِمْ وَنَحْبِهِمْ قَائِمُونَ ه و کسان کی که ایشان بگویند
ایستاد گانند یعنی گواهی راست بدهند و از کسی نترسند و گواهی دروغ ندهند وَالَّذِينَ
هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ ه مگر آنکسان کی که نماز خود نگا داشت کنند و حفظ نکنند
و قیل مراد از اول نمازهای نفل است چون نمازهای چاشت نمازهای تجد و نماز شارق و این آیه مراد نمازهای
فرض است أُولَئِكَ فِي جَنَّتٍ مُّكْرَمُونَ ه که آنها که برین صفها می نیک باشند
یا در دیم در بهشت یا می باشند بر نعمت و بی زوال نیکویی کرده شده برایشان با انواع
کرامتها الاکرام نیکویی کردن با کسی چون کافران این وعده را نشنوند که مؤمنان را
بهشت خواهد بود ایمان نیاورد و دفاها در مجلس رسول الله صلی الله علیه و سلم می آمدند و می
نشستند بنفاق و مسخرگی با و و یارانش نظر میکردند حق تعالی ایشان خبر کرد و گفت جَنَّالَهُ
قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا پس چه بوده است مر آن کسان را که کافر شده اند قَبْلَكَ سویی
مُهْطِعِينَ و ایم بکنندگان بسویی تو محطعین حالت از ضمیمه کفر و اقلیدره مابال الذین
کفروا مَلَا يَمِينُ الظُّلُمَاتِ بالاسراع خول الا هطاع شتافتن یعنی چه بوده است
این کافران که در مجلس تو می نشیند و ایم نظر میکنند بسویی او مسخرگی عجب که از عذاب ما
نترسند و بتواستند مَبْكِنَةً عَنِ الْيَمِينِ می نشینند از جانب دست راست تو
وَعَنِ الشِّمَالِ و از جانب دست چپ تو عَزِيزِينَ ه جماعه جماعه و بلوک بلوک گروهای پراکنده
گوئی هر گروهی کسی دیگر را خواهند می شوند عزیزین حال عن المقد و تقدیر و مجلس عن
همینک و شمالک جماعات و حلقات مختلفه عزیزین جمع عزه است اصلها عروه
صنح الکفر و نسبت کردن خود را کسی کافران میگفتند اگر محمد و محبت دین ما را کافر میگویند
و جای ما را دوزخ میدارند و خود را مؤمنان و جای خود را بهشت میدهند آنها اند که ما ایشان
را در مجلس می بینیم و حال ایشان بدانیم همه فقیرانند و ما توانگران اگرچنان باشد که محمد میگوید
که ضابط خواهد بود ما بهشت اولتر باشیم از ایشان نصیب درویش ازین آیه این است که بنفاق
در مجلس اهل حق نشینند و بر اولیاء الله عجب بخورید و بر احوال أَقْوَالِ ایشان اعتراض نکنند که ببلوک
شود و نفوذ با الله من ذلک مَشْنُوعِي گفت پیغمبر که ای طالب چرا با من مکن با هیچ محبوبی

چون قبول حق بود آن مرد است به دست او در کارها دست خداست به دست ناقص دست شیطان است و دیو به زانکه اندر بندگی است و دیو به یعنی ای مرد طالب دلیری مکن بمحبوب حق و چون کافران میگفتند که ما به بهشت از محبت و محبت دین او لستیم از بهر آنکه ما را مال و جاه و بزرگی و اوقات خداست و دنیا و ایشان را نداد اگر این وعد ما است باشد ما در آخرت بهشت از ایشان بیشتر و راستیم حق تعالی فرمود **يُطِيعُ كُلُّ أَمْرٍ مِّنْهُم** آیا طمع میدارد هر مردی و هر کسی ازین کافران **أَنْ يَدْخُلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ** که در آورده شود در بهشت یا نعمت و نیکوئی بی ایمان و علم و کلامه چنان است که ایشان طمع میدارند از بهر آنکه ما بهشت را حرام کرده ایم بر کافران و مسلمانی و مال هیچ فائده نمیکند بر کافران را نصیب و در پیش نیست که خائف باشد و بشوینات نفس و شیطان مغرور گردد و هر چه طمع کند از رحمت حق تعالی طمع کند و طاعت ترک نکند طاعت را مکن ولیکن گران بها مکن **قَالَ الشَّيْخُ الْمُحَقِّقُ أَبُو الْقَاسِمِ الْقَشِيرِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ الْحَقِيقَةُ تَرْكُ مِلَاحِظَةِ الْحَلِّ لَا تَرْكُ الْحَلِّ** بعد از آن حق تعالی حقارت کافران را بیان کرد و گفت **جَلَّ جَلَالُهُ إِنْ أَحَلَّقْنَا هُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ** نه بدستی که ما آفریدیم ایشان را از آنچه میداند یعنی از نطفه قدر پس از کجی بزرگی حاصل آمد ایشان را تا طمع در آمدن بهشت کنند اول ایشان آبگند و آخر ایشان خاک پراکنده شرف آدمی با ایمان و عمل صالح است و ایشان ندارند پس چون طمع بهشت میدارند نصیب و در پیش این است که بکثرت مال ننازد و بعد ازین حضرت **جَلَّ جَلَالُهُ** قدرت خود را و عجز ایشان را یاد کرد و سوگند یاد کرد و بدست پاک خود و گفت **جَلَّ جَلَالُهُ قُلْنَا أَقْبَمَ رَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ** پس سوگند میخورم من که پروردگار و آفریدگار جاهای برآمدن آفتاب و ماه و ستارگان و بجایهای فرو و رفتن ایشان **إِنَّا لَنَقَادِرُونَ عَلَى أَنْ نُبَدِّلَ خَيْرَ مِّنْهُمْ** بدستی که ما توانایم برایشان بدین که بدل آریم بهتر از ایشان و ما نحن بمسبوقین و ما عاجز نیستیم از هر چه خواهیم بدانکه آفتاب هر روز از جای دیگر برمی آید و بجای دیگر فرو میزد و پس پروردگار مالاخریده است فرشتات سموات را قادر است بر همه خواهد عجز از جلال و کمال او دور است در عالم فاعل هر کس می این موجود است و مشاهد در عالم باطن نیز قلوب عارفان از بشوینات عرفان و آثار و جودان و کواکب ثواب مزین گرانیده است **فَتُبْحَارُ الْكَافِرِينَ قَادِرٌ عَلَيْهِمْ يَقْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيَحْكُمُ مَا يُؤْتِي** و چون این مبکران ازین بیان اعراض کردند و در باطل و بهیوه و کار فاسد و نکو سید و باطن

انا برستی که ما او را فرستادیم فوجا نوح پیغامبر را علیه السلام الی قومیه بسوی قومش آن اندرز
 قومت که بیدار و بترسان قوم خود را ای قلنا بان اندر و چونان بکون ان مفسره لان الا رسال
 فيه معنى القول فلا محل لها حينئذ من الاعراب یعنی ما گفتیم ترسان قوم خود را بدانکه
 نوح علیه السلام هفت واسطه با دم میرسد و احوال آنست که عمر وی هزار و چهار صد و پنجاه سال
 بوده است پنجاه و یک هزار پیغمبر بود و همه روی زمین کاف و بودند ایشان را ایمان میخواندند و درین مدت و
 ایمان نمی آوردند و هرگز ایمان نداشتند و میگویند که مردوی باز بخود می آمد و خلق را براه
 خدا میخواند تا روزی که بچه خود وی را پدرش فرمود که زود بجا و سر او را شکست خون روان شد
 نوح علیه السلام و عای بد کرد و گفت ای من قوم خود را بسیار خواندم مایمان روز و شب آشکارا و پنهان
 بت پرستی را ترک نکردند هر چند مجرّم و بدند از من ایمان نیامد و نه الهی ایشان را بپاک گردانید
 قول هشتاد و یک و بیست و یک قول چهل و یک و بیست و یک قول هفتاد و یک و بیست و یک و بیست و یک
 که از قوم تو هیچکس ایمان نخواستند و ما عذاب میفرستیم کشتی بساز که قوم ترا بپاک خواهیم
 کرد مگر کسی که در کشتی باشد بود و درختان نشان از ساج یعنی از آبنوس و نوح علیه السلام و
 کوفه بود و درختان نشان از چهل سال است تا درختان کلان شدند و درین فرصت بکافران
 هیچ تعرض نمیکرد و ایشان نیز با وی تعرض نمیکردند و حق تعالی باران را از ایشان باز داشت
 درین چهل سال و درین مدت هیچ زن بچینا و دره آنها می ایشان برین فرود رفت بعد از چهل سال
 بوی و حی آمد که چو بهما بر و تختها ساز و بهر دل او را تعلیم کرد که سر کشتی را همچون سر خروس ساز
 و سینه اش همچون سینه بط و دمش را همچون دم کبوتر بیدگر و رازی او و پهنای او سیصد و
 سی و سه گز بندی او و چشمهای قیر پیدا شد تا درون و بیرون کشتی را با و طلا کردند و بهنجایی
 آهن کشتی را و درخت هر گاه که کافران میدیدند میخندیدند که این دیوانه چا میکند هیچ آب
 نی کشتی میسازد و حی آمد از حی سبحانه و تعالی که زود کشتی را تمام کند که غضب بسیار شد
 بر کافران چند مرد و در گرفت و تمام کرد و همه چندان و پرند و گاو را با هر حق تعالی چه پیش
 جمع کرد و پای نوح علیه السلام را می رسیدند که در کشتی در آیند فرمان شد از هر جنبی و در
 و دو ما و در آرد و ابلبس و دم خرا گرفت و در آمد و کشتی را سه طبقه ساخته بود در یک طبقه چهار پایان
 و سباع بیابانی را انداخت و در طبقه دیگر مرغان را انداخت و در طبقه بالا خود و فرزندان
 همه نشست و مورچه را بالای سر خود نگاه داشت یعنی در سقف خانه نگاه داشت و در خانه وی

آب برآمد و تهرش آمد و خبر کرد و نشانی این بود آمدن عذاب را اهل خود را در کشتی در آورد و مگر عوسج
را که علقه نام بود و پس روی کنگان نام کافز بودند و عوج ابن عقی را در کشتی نگذاشت و وی کافر
بود و آب طوفان نوح نازانوی و بی پیش رسیده بود و او سه هزار سال عمر یافت تا موسی پیغمبر
علیه السلام ویرا کشت و چهل شبانه روز باران بارید کشتی را سرپوش ساخته بود تا باران در نیاید
و کشتی در روی آب سیصد و پنجاه روز بود و غیر آن چهل روز که باران باریده بود و نوح را سه پسر بود
حام و سام و یافث ایشان با عوسج و فرزندان با همه مؤمنان از کشتی بسلامت
بیرون آمدند و همه کافران و همه جانوران که در کشتی نبودند هلاک شدند مگر عوج بسبب آنکه نوح
را مدد کرده بود در کشتی تراشیدند و عمر دراز را برای این واوند تا خلق را خبر کند از قصه کشتی
نوح علیه السلام نصیب درویش ازین قصه است که ایمان آورد و عمل صالح کند تا از عذاب
ابدی خلاص یابد و اعتماد بر مال و جاه نکند قوله تعالی افاذا رسلنا الایة یعنی گفتیم ما نوح را
بهترسان قوم خود را من قبل آن یا قیام عذاب الیم پیش از آنکه آید بایشان عذاب در زمان
اگر سخن ترا قبول نکنند چون فرمان رسید که بایشان برسان قال گفت نوح علیه السلام
یَقُومُ اِیْمَرُ مَرْدَانٍ مِّنْ اِیْتِیْ لَكُمْ نَذْرٌ مُّبِیْنٌ بدرستی که من مرثدا را پیغمبرم ترسان
از عذاب خدا تعالی پیداست پیغامبری من پیش شما بمجازات یابیدا کنند ام حق را از باطل
الابانته پیداشدن و پیداکردن لازم و متعدی میفرمایم شما را اَنْ اَعْبُدُوا اللهَ که پرستید و بندگی
کنید خدا تعالی را و بتان را بندگی نکنید و نه پرستید و تقوه و بترسید خدا را غرض
و اطیعون و فرمان بردار باشید مرا در آنچه میفرمایم شما را کَفِّرْ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ تا بیا مرزوم
شما را و گنایان شما را من زانده یا بیا مرزوانگایان شما بعضی را للتبعض و یؤخرکم
الی اجل مسمی و تا زمان ممتد و قت نام برده شده که آن مرگست اِنْ اَجَلَ اللهَ اِذَا
جاء لا یؤخرکم بدرستی که وقتیکه خدا تعالی بخواهد است از برای مردن چون بیاید پس انداخته
نشود ساعتی لو كنتم تعلمون که شما هستید که میدانید با آنکه اجل یکی است که بشیر و کفر نشود پس
معنی این آیت این است که فرمان بردار بنشینید خدا تعالی را بر خور داری و دها تا از عمر و مال فرزندان
تا وقت مرگ و اگر فرمان برداری نکنید رنج و دمان از قضا و بلا تا وقت مرگ آسایش نه بینید و
تعالی اعظم چون نوح علیه السلام قوم خود را بطاعت خدای خواند و ایشان قبول نکردند قال و یس فی
دَعَوْتُ قَوْمِی لَیْلًا وَ نَهَارًا گفت نوح علیه السلام ای پروردگار من بدرستی که من خادم قوم خود را و شب

خلق را بر حق تعالی بخواند و در آثانی آن از ذکر حق تعالی غافل نشود چنانکه شیخ المرسلین یعنی حضرت نوح علیه السلام بیان کرده است اولاً و لیسلاً از وجود ایشان بایشان نمود و ثانیاً از آسمان که محل نظر ایشان بود و ثالثاً از ترنن آسمانها و رابعاً از انشاء صل ایشان که آدم بود از زمین و خامساً از زمین که مادی و محرک مسالک ایشان بود چون بچندین دلیل قاطع و براین ساطعیه و نمود بعد از اظهار طرق استدلال تصریح کرد بحضرت ذوالجلال و گفت قَالَ نُوْحٌ كَلَّمَ نُوْحٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِطَرِيقٍ تَحْنُ وَتَحْتَهُ نَفْخُ زُلْزَلَةٍ كَا فِرَانَ رَبِّكَ ارْتِهَمَ عَصْوِيَّ اَي پروردگار من بدرستی که این کافران قوم من بغیرانی کردند مرا از سخن من روی گردانیدند و استعجاب و پیروی کردند مَنْ كَلَّمَ نَزْدَهُ مَالَهُ وَوَلَدَهُ الْاَحْسَاؤُةَ کِیسی را که مال وی و فرزند وی زیاده نکرد ویرا مگر زیان کاری یعنی مرا متابعت نکردند و توانگران و کلا نتران را که مال وارند و فرزندان را رعایت کردند و آن مال و آن فرزند سبب زیان و دجانی ایشان است نصیب درویش این است که میل توانگران و ظالمان نکنند و بصحبت صالحان دار و در راه فقر و صبر سعی تمام نماید که دنیا را بقای بیشتر نیست و در آن کوشد که از علم ظاهر و باطن بهره گیرد و عمل کند تا بدوستی حضرت مولی شرف شود بیت طواف حاجیان دارم بگرد یا میگردم نه نه اخلاق گان دارم که بر مراد میگیرم وَ مَكْرُؤًا مَكْرًا كَبِيرًا رَاٰهُ و مکر کردند مکر بزرگ و مکر ایشان این بود که کلا نتران و توانگران ایشان و قائلان گفتند مردم خود را لا تَدْرُکْ گذارید هیچگونه از دست خدايان خود را بسخن نوح که وی دروغ گوئی است و دیوانه است بطریق اجمال گفتند باز بطریق تفصیل گفتند وَلَا تَدْرُکْ و گذارید این پنج بت را و دَاوُلًا سَوَاعَا وَلَا یَعُوْثُ وَ یَعُوْثُ وَ شَرَّ طَائِفَةِ اَیْنِ نَامَیابی بمان قوم نوح است وَقَدْ اَصْلَحُوا کَثِیْرًا و بدرستی که گمراه کردند کلا نتران قوم بسیاری از مردم را و این پنج بت را جمشید ساخته بود و چون جمشید را کشتند این بتان در میان مردم حی بودند و آن پادشاه که جمشید را کشت وی نیز بت پرست بود حق سبحانه و تعالی نوح را پیغمبر آن قوم فرستاد و آن قوم سخن وی را نشنودند پس دعا کرد نوح علیه السلام و گفت وَلَا تَدِرُ الظَّالِمِیْنَ اَی خدای من زیاده مگردان مگر کافران را اِلَّا ضَلَالًا مگر زیانکاری و بطلان و حق سبحانه و تعالی دعای نوح را قبول کرد و گفت مَتَا خَطِیئَتِهِمْ اَرْحَطًا و کفر مایی ایشان بود اَعْرِضُوا عَنْهُ غَرَقَ شَدَنَدَ در آب طوفان فَاَدْخَلُوْا اَنَا و پس در آورده شدند و انبیا و نوح از پس آن و بقول امام ضحاک

رحمة الله علیه از یک طرف قوم نوح در آب غرق میشدند و از طرف دیگر آبش و وزخ می سوختند و این آیه دلیل
 است بر آنکه کافران را در گور عذاب باشد لغو ذیالته من ذلک قلتم یحیدوا لهم من دور الله یصفا
 پس نیافتند قوم نوح خود را یاری کنندگان بدون خدا یغالی یعنی هیچکس فریاد نرسیدشان از عذاب
 یغالی یعنی آن قوم سخن کلاسران و توانگران خود را شنودند و آن قوم که سخن ایشان را شنیدند هیچ سود
 نرسانیدند نصیب درویش نیست که سخن اهل شریعت و طریقت را بشنود و از سخن اهل دنیا و دود را باشد
 تا هلاک نشود بیت من سکت اصحاب کفم بر مردمان مقیم نگرد و هر مردمی نگر و م استخوانی کوسه
 چون نوح علیه السلام از ایمان آوردن قوم خود نوسید شد و عا کرد و گفت وَقَالَ نُوحٌ هَکْتُ نَوح
 رَبِّ لَا تَذَرْنِي اَلَا رَحْمَةً مِّنْ رَّبِّیْ ذَاقَا اِیْ پروردگار من مگذار از کافران هیچ گردند
 و باشند یعنی هیچکس الدَّيَّارُ مُنْجِدٌ مِنَ الدَّارِ وَسَاکِنُهَا کَسِی که سرافری کرد و در وی ساکن باشد
 آزاد یا رگو بند چون نوح علیه السلام این دعا کرد همه کافران هلاک شدند مگر عوج ابن عقی که وی از اهل
 دار نبود زیرا که وی از بسیاری بزرگی در هیچ خانه و داری ساکن نمی توانست شد وی هلاک نشد
 و نیست تا زمان موسی علیه السلام و بروست او هلاک شد اِنَّکَ اِنْ تَذَرَهُمْ بَدِیْتِیْ که
 تو اگر بگذار ای ایشان را هلاک نکنی یُضِلُّوْا عِبَادَکَ گمراه کنند بن گان ترا و لَا یَلِدْ وَاَلَا فَا جَلَّ
 کَفَّارًا و تزايند مگر فرزندان بد کردار و فاجر و کفار نیک ناسپاس یعنی کفر اختیار کنند و این دعا
 وقتی بود که معلوم وی شده بود بوجی که فرزندان ایشان نیز ایمان نخواهند آورد و زنان ایشان
 عقیم شدند پس از آمدن عذاب ایشان بچهل سال چون کافران را دعائی بد کرد و مؤمنان را
 دعائی نیک کرد و گفت رَبِّ اغْفِرْ لِّ اِیْ پروردگار من و شهید گار من بیا مرز ما و اولاد
 و مرز ما و پدر ما و هر و مؤمن بودند وَلَمَّا دَرَجَلَ بَنِيَّ مُؤْمِنًا و بیا مرز
 مرکبی را که در آید در خانه من یعنی در کشتی و یا در مسجد وی و یا در دین وی او مؤمن باشد
 چنین گفت تا ابلیس شامل نشود اگر چه داخل کشتی بوده باشد وَلِلْمُؤْمِنِيْنَ وَ
 الْمُؤْمِنَاتِ ط و بیا مرز همه مردان با ایمان را و زنان با ایمان را تا قیامت و درین اثنا
 است که انبیا و اولیا مظهر قمر اند ترا عدا و مظهر لطف اند بر اولیا بیت
 در جنگ چاهیم و در صلح چاهیم بِر و دوست مبارکیم و بر دشمن شوم
 وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِيْنَ اِلَّا تَبَارًا و میفزای و زیاده مکن ستمکاران را مگر هلاکت و عقوبت
 التبار و التبریه هلاک کردن است و عا کرد کافران و مؤمنان را و ظالمان را اگر گوئیم مراد

از ظالمان کافرانند که راست و وعای او مستجاب شد و حق کافران و ظالمان و ظاهر شد آمدید ایم که بر
همه مؤمنان رحمت کرده شود و همه ستمکاران بقتل پاک کرده شود و ای درویش سخی نمایی تا از مؤمنان بشی
و از کافران و ظالمان نباشی تا بقتل پاک گردی و عَمَّنْ وَ سَوَّلَ اللَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِنَّهٗ قَالَ مَنْ قَرَأَ هَا
كَانَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ سَوَّلَ الْجَنَّةَ وَ هِيَ تَسْعُ عَشْرِينَ ^{بدر که هم دعوت نوح علیه}

لَسْمَ
فَلْ يَكُوِيَ مُحَمَّدٌ كَافِرَانِ كَمَا غَيْرِ اِيْثَانِ رَاَوْحِي اِلَيَّْ وَ حِي فَرَسَاوَهٗ شَدِيْعِيْنَ اِنَّهٗ اسْمَعُ بِدَرْسِيْكَ
گوش داشتند گفتند که روی من الجن از پریان و فَعَالُوا پس گفتند اِنَّا مَعَكُمْ بِرَسْتِي
که شنودیم ما قولا فاخذنا في عَجْبًا عَجَبًا که هرگز باین بلاعت و فصاحت و خوبی سخن نشنود
بودیم میهدی اِلَى التَّوَسُّلِ راه میناید بصواب و دین راست اَلتَّوَسُّلُ وَ التَّوَسُّدُ وَ التَّوَسُّدُ
راه راست بافتن و راه نمودن قَامْنَا بِهٖ پس ما ایمان آوردیم باین قرآن وَلَكِنْ فَشَرِّكَ
بِوَسِيَّتِنَا اَحَدًا و هرگز شرک نیاریم بعد ازین بخدای خود هیچکسی را و دین سخن اشارت است
بفضل بید خدا بی تعالی نسبت این پریان و سرزنش است کافران که را که ایمان نمی آرند با خود
انکه خود را از عقل و فصاحت میدانند و بتنازل شرک میدارند بحضرت واجب الوجود و یکبار پریان
قرآن رشنودند ایمان آوردند و ایشان و ایم می شنوند و نمی گردند قَوْلُهُ فَاِنَّكَ فَضْلُ اللَّهِ
يُؤْتِيهِ مَنْ يَّشَاءُ در سیر النبی علیه السلام آورده است که این هفت در سال و بهم از نبوت
بود و آن چنان بود که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در قرینه نخل محمود بایران
خود نماز با دعا میگذازد که گروهی از پریان آمدند و قرآن را شنودند و رفت و و جد در
در لباسی ایشان پیدا شد و دوستی حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم در دلهای ایشان
پیدا شد بطاعت شدند و بقوم خود رفتند و این حال را گفتند و آمدند شبی در پیش رسول علیه السلام
ایمان آوردند و در لیل الجن غیر عبد الله بن مسعود رضی الله عنه کسی دیگر بار رسول نبود و عبد الله
ابن مسعود گفت که رسول علیه السلام خطی کشید و مرا فرمود تا در میان آن خط شستم و رسول
علیه السلام رفت و پریان را دعوت کرد با سلام و ایشان بسیار بودند ایمان آوردند
و در صحیح مسلم آورده است که هیچکس از صحابه با وی نبود و رسول علیه السلام گفت که
پریان بر سه نوع اند بعضی همچو مرغان با پروبال در هوای پرنده و بعضی بصورت
سگان و مارانند و بعضی بجهنمی و صورتی که خواهند میگردد و لیل الجن

تا ما قرآن را شنودیم و دانستیم که ایشان دروغ می گفتند ما از ایشان بیزار شدیم و مسلمان
گشتیم که با صفت مصدر مخذوف ای قولا کذباً ای ممکن و با فیه و انّه کان حال
مِنْ الْاَکْبَرِ یَعُوذُ وَنَ بَرِکَالِ مِنَ الْجِنِّ فَرَادُ وَهُمْ رَهَقًا ه بدستی که بودند مردانی از آدمیان
که پناه می گرفتند بمردانی از پریان پس زیادت کردند این آدمیان پناه گیرنده پریان را بکسب و بزکی
و سداوی و تباهی کردند سخی رهتق این است یا زیادت کردن پریان آدمیان را گمراهی و تباهی بسبب
آنکه ایشان پناه گرفته اند در جاهلیت و کافری رسم این بود که چون کافران بفرزقتندی و در پناه
فساد و آمدندی گفتندی ما پناه میگیریم بکلاستر پریان این موضع از بدی قوم او و ازین سخن
پریان را بکسب و گمراهی زیادت شدی که آدمیان میسرند از ما و پناه میگیرند ما پس
این پریان که قرآن را شنودند و دانستند که هیچکس کسی را فریاد نمیرسد مگر الله تعالی
و پناه گرفته اند مگر حضرت مکر حضرت رب العزت و ازین برگشتند و توجه بحضرت او قبل جلاله
کردند پس مؤمن موحد باید که چون برسد در بیابانی یا در سفر یا در حضر بگوید اَعُوذُ بِاللّٰهِ
مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیْمِ و گوید و قل رب اعوذ بک من هزات الشیاطین و
اعوذ بک رب ان یحضر و ن و معوذتین را بخواند و گوید اعوذ بکلمات التامات
کُلّها من شری ما خلق و ذوال و بوال هیچ چیزی بوی ضرر ندارد ان شاء الله تعالی و یکی
از باریان رسول صلی الله علیه و سلم گفت که در وقت کفر و کافری و سفر بودیم در بیابانی
ناگاه گرگی آمد و گوشتی را از زمره شخصی گرفت و میبرد آن شخص خبر داد که ای کلاستر پریان
ما در پناه تو آمده ایم و بتو پناه میگیریم آوازی شنیدیم که ای گرگ گوشت را رها کن
وی ما پناه گرفته است در حال گرگ گوشت را رها کرد و رفت و این استدراج باشد
اعوذ بالله من ذلک نصیب تو اینست که پری خوانی نکنی که کافرتی و عروس بر تو
طلاق شود و اعتقاد بکتاب طالع و حیوایات نامحکم و بوی سوختن و چراغ نهادن
از برای دفع مضرت پریان نکنی و آنهم ظنوا کما ظننتم ان لن یتبع الله
احدا و بدستی که پریان گمان میبردند چنانکه شما کافران گمان میبردید که هرگز زنده
نگند خدای تعالی هیچکس را بعد از مردن پریان که متهم آن را شنودند همچنین
گفتند و ازین اعتقاد برگشتند و درین نیز تعرض است مکر کافران که را و میچملان
یَکُونُ الضَّمِیرُ فِیْ اَنْتُمْ وَظَنُوا اِجْعَالِیْ بَعَالَیْ مِنَ الْاَنْسِ وَظَننْتُمْ

كان خطا بالجن على سبيل الموعظة من المستمعين وقيل اين ووايت از سخن پريان
 نيست بلكه از جمله وحي است وهو عطف على انه استمع تقديره على هذا قل اوحى
 الى انه كان رجال من الجن الاية وانهم اى كفار الجن ظنوا كما خطتتم
 اى ايها الكفار من الانس والاول اولى بقرينة ما قبل الايتين وما
 بعدها وهو قوله تعالى وَإِنَّا لَنَسْنَاكَ السَّمَاءَ فَوَجَدْنَا هَامِلَةً حَسْبًا شَدِيدًا
 وشنهنگا پريان گفتند بد رستى كه ما يسوديم آسمان را يعنى خواستيم كه با آسمان برآييم پس يا شميم
 آسمان را پير كرده شده از نگاهبانان قوي و ستارگان روشن الحرس جمع حارس معني
 قوايم جمع و لذلك وصف بشديد الحراسته نگاهبانى كردن الشبب جمع شباب يعنى پاره از
 شعده نور ستاره كه انداخته شود بديو تا گر يزد و بر آسمان بر نيايد وَإِنَّا لَنَكُونُ أَقْنَعًا مِّنْهُمَا مَقَاعِدَ
لِلنَّجْمِ باز پريان گفتند بد رستى كه ما بوديم كه مى نشستيم در جاهاى نشستن از آسمان از پريان
 شكون سخن و شنگان يعنى پيش از اين ما مى توانستيم كه بر آسمان بر آييم و هر جا خواستيم
 نشستيم سخن و شنگان شكون مى فتمن كَيْفَ يَصْبِرُ الْآنَ يَجِدُ لَهُ شُهَبًا بَارِقًا پس كه
 از اكنون ميخواهد بر آسمان برود و گوش دارد سخن و شنگان را مى بايد از پريان خود ستاره
 را كه راه اورا نگاه دارد و ميزندش و يني مانندش تا با آسمان بر آيد مقاعد جمع مقعد است جاى
 نشستن الآن يعنى اكنون و هو مبني على الفتح بلام التعريف الرصد نگاهبانان اسم
 جمع او جمع راصد الرصد و الرصد چشم داشتن و نگاه داشتن وَإِنَّا لَنَكُونُ أَقْنَعًا مِّنْهُمَا
مَقَاعِدَ لِلنَّجْمِ فِي الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَهُمْ بِشُكْلِهِ و بد رستى كه مانند آييم كه با
 و عقوبت خواسته شده است بابل زمين يا خواسته است بابل زمين پروردگارشان
 نيكي و رحمت يعنى بعد از اين مانند آييم چنانكه پيشتر از اين ميدانستيم پس منع كردن ما را از آسمان
 بسبب نيكي اهل زمين است يا بسبب بدى ايشان عبد الله بن عباس رضي الله عنهما
 گفت كه هر مقبيله از پريان كان بودند كه بر آسمان بر شدند و جاى نشستن دي چون
 وحي آمدى با آسمان و شنگان شنيدند نهي آوازي مثل آواز آهن كه بر طاس زده شود و همه
 و شنگان سجده كردند و وحي آمدى پرسيدندى كه اين چه وحي آمد اگر حكى بودى كه همه
 در آسمان بودى پس متبول كردند و اگر وحي حكى بودى كه تعلق بزمين داشتى از خط و و با و فرما
 و مردن و غير آن با يكديگر و شنگان گفتند و پريان شنيدندى و آن خرابه و ستان خود كه پريشان

بقرينه ما قبل الايتين
 ووايت از سخن پريان
 نيست بلكه از جمله وحي است
 وهو عطف على انه استمع
 تقديره على هذا قل اوحى
 الى انه كان رجال من الجن
 الاية وانهم اى كفار الجن
 ظنوا كما خطتتم اى ايها
 الكفار من الانس والاول
 اولى بقرينة ما قبل
 الايتين وما بعدها وهو
 قوله تعالى وَإِنَّا لَنَسْنَاكَ
 السَّمَاءَ فَوَجَدْنَا هَامِلَةً
 حَسْبًا شَدِيدًا وشنهنگا
 پريان گفتند بد رستى كه
 ما يسوديم آسمان را يعنى
 خواستيم كه با آسمان
 برآييم پس يا شميم
 آسمان را پير كرده شده
 از نگاهبانان قوي و
 ستارگان روشن الحرس
 جمع حارس معني قوايم
 جمع و لذلك وصف
 بشديد الحراسته نگاهبانى
 كردن الشبب جمع شباب
 يعنى پاره از شعده نور
 ستاره كه انداخته شود
 بديو تا گر يزد و بر
 آسمان بر نيايد وَإِنَّا
 لَنَكُونُ أَقْنَعًا مِّنْهُمَا
مَقَاعِدَ لِلنَّجْمِ باز
 پريان گفتند بد رستى
 كه ما بوديم كه مى
 نشستيم در جاهاى
 نشستن از آسمان از پريان
 شكون سخن و شنگان
 يعنى پيش از اين ما مى
 توانستيم كه بر آسمان
 بر آييم و هر جا خواستيم
 نشستيم سخن و شنگان
 شكون مى فتمن كَيْفَ
 يَصْبِرُ الْآنَ يَجِدُ لَهُ
 شُهَبًا بَارِقًا پس كه
 از اكنون ميخواهد بر
 آسمان برود و گوش دارد
 سخن و شنگان را مى
 بايد از پريان خود ستاره
 را كه راه اورا نگاه
 دارد و ميزندش و يني
 مانندش تا با آسمان بر
 آيد مقاعد جمع مقعد
 است جاى نشستن الآن
 يعنى اكنون و هو مبني
 على الفتح بلام
 التعريف الرصد نگاهبانان
 اسم جمع او جمع راصد
 الرصد و الرصد چشم
 داشتن و نگاه داشتن
وَإِنَّا لَنَكُونُ أَقْنَعًا
 مِّنْهُمَا مَقَاعِدَ
 لِلنَّجْمِ فِي الْأَرْضِ
 أَمْ أَرَادَهُمْ بِشُكْلِهِ
 و بد رستى كه مانند
 آييم كه با و عقوبت
 خواسته شده است بابل
 زمين يا خواسته است
 بابل زمين پروردگارشان
 نيكي و رحمت يعنى بعد
 از اين مانند آييم
 چنانكه پيشتر از اين
 ميدانستيم پس منع
 كردن ما را از آسمان
 بسبب نيكي اهل زمين
 است يا بسبب بدى ايشان
 عبد الله بن عباس رضي
 الله عنهما گفت كه هر
 مقبيله از پريان كان
 بودند كه بر آسمان
 بر شدند و جاى نشستن
 دي چون وحي آمدى با
 آسمان و شنگان شنيدند
 نهي آوازي مثل آواز آهن
 كه بر طاس زده شود و
 همه و شنگان سجده
 كردند و وحي آمدى پرسيدندى
 كه اين چه وحي آمد اگر
 حكى بودى كه همه در
 آسمان بودى پس متبول
 كردند و اگر وحي حكى
 بودى كه تعلق بزمين
 داشتى از خط و و با و
 فرما و مردن و غير آن
 با يكديگر و شنگان
 گفتند و پريان شنيدندى
 و آن خرابه و ستان خود
 كه پريشان

بودند و متحان و فال گویان گفتندی و دروغ بسیار بآن آیمختندی و سبب فساد و خلق شدند
 چون حق تعالی محمد مصطفی را صلی الله علیه و سلم بخلق فرستاد و آسمان را پرنگا هبمان کرد
 تا ویان را منع کنند و در کشف آورده است که زمین ستاره پیش از رسول ماصلی الله علیه
 و سلم بود و فاما بسیار نبود چون او را بخلق فرستاد و آسمان پر شد از نگا هبمان فان قلت پس
 این پرمان که گفتند فوجدنا انما السماء ما اخر از ان کان بودند که قرآن را استماع کرده
 بودند یا از غیر ایشان قلت احتمال وارو که از ایشان بوده باشند و ظاهر این است و الله تعالی
 اعلم و چون ستارگان بسیار رفتن گرفتند ابلیس علیه اللعنه گفت کار بزرگ در زمین پیدا شد که پرمان
 را از آسمان باز داشتند پس شکر خود را فرستاد و تا از هراقلیمی بگشت خاک آورد و ندا بلیس بوی کرد
 و گفت این کار در زمین نبی تهاست یعنی در زمین عرب پیدا شده است و این نشان پیغمبر است
 است و بخبر اوست بعد از ان پرمان را فرستاد و تا ایشان تفحص این معنی بکنند ایشان
 بر زمین عرب آمدند مصطفی را صلی الله علیه و سلم یافتند در نماز که قرآن میخواند چون بقوم خود
 بازگشتند این قصه را بیان کردند و گفتند ما دانستیم که حکمت در بازداشتن ما چه بوده است
 وَاقَامُوا الصَّلَاةَ وَكَفَتُ عَنْهُمْ بِرِسْتِي كَذَلِكَ وَبَارِئَانِ هَسْتُمْ وَمَتَادُونَ
 ذَٰلِكَ و از ما بزرگان هستند یعنی کافران و فاسقان کُنَّا طَرِئُقِ قَدَدَا و بودیم ما
 بر دینها و مذاهبهای مختلف یعنی جهودان و زبایان و گبران و این سخن پرمان است
 که قرآن را شنوند و قوم خود را پسندیدند و تا ایمان آرند و دین سادینی را قبول کنند
 و چنانکه بودند نباشند یعنی همه بیکان و پاکان باشند طریقه راه طرائق جماعه القیاده
 از چیزی قدو جماعت و المضاف من قوله کُنَّا طَرِئُقِ محذوف ای کنا اصحاب مذاهب
 مختلفه شبه المذاهب بالطرق المختلفه فالاستحارة مصرحه وَاَنَّا طَرِئُقِ و بدستی که دانستیم
 ما که پرمان هستیم یقین اَنْ لَّنْ نَّخْجُرَ اللهُ فِي الْاَوْضِی که هرگز ما عاجز نتوانیم که خدای عزوجل
 در زمین اگر بما چیزی رساند از بالا و عقوبت وَلَنْ نَّخْجُرَ اللهُ هَرَبًا و هرگز او را عاجز نتوانیم که بگریختن
 یعنی از آنچه خواهد بما نتوانیم گریختن و ما بوی ضرر نتوانیم رسانیدن المراد بالظن العلم الاعجاز
 عاجز کردن و در گذشته هر باری ما بین الهرب گریختن وَاَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهَلْدَیْ امْتَنَاعُ
 و بدستی که ما - چون شنیدیم راه راست را یعنی قرآن را که راه راست مینماید گریه و بدیم ما با و
 و تصدیق کردیمش هَمْنٌ یُّؤْمِنُ بِرَبِّهِ فَلَا یَخَافُ مِحْسًا وَلَا رَهَقًا پس هر که بگردد بخدای

خو پس نترسد کم کردن را و ظلم کردن را یعنی کم نکند ثواب طاعت او را و زیادت نکند عذاب معصیت او را المبتدأ محمد و فای قهلو لا یخاف الجنس کم کردن و هقهه سید بوی و هقهه یعنی نترسد رسیدن ستم را از حق تعالی وَاَنَّا مِّنَ السَّالِکِیْنَ و بدستی که از زبان بر زبان مسلمانند و مِمَّا الْقَاسِطُونَ و از ماستمگارانند و ظالمان و کافران فَمِنْ اَسْلَمَ فَاُولَٰئِكَ اَنحَرُوا وَاَشْدُّ اَطِيسَ هر که اسلام آورد پس ایشانند که طلب کردند راه راست را و وصف کردند راه حق را القسوط بیدادی کردن الاقطاع داد دادن الضحی ثواب جستن و قیل سزاوارستن بعد ازین یاد کرد عذاب کافران و ظالمان را و گفت جل جلاله وَاَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا و اما مستمگاران و کافران پس باشند بزم مردورخ را وَاِنْ لَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الصِّرَاطِ لَانْ خَفِضَتْ مِنَ الثَّقِيلَةِ و ضمیر الثان اسمها محمد و ف یعنی بدستی که شان و کار این است که اگر ایستادند ی اهل مکه بر راه اسلام یا همه آدمیان و پریان اگر ایمان آورند و کسی که نرود ی کاسقینهم ماء عند قاهر آینه ما ایشان را و ادیمی آب بسیار یعنی نعمت بسیار و ادیمی ایشان را چون نعمتها باب باران می شود آب گفت و نعمتها خواست ذکر سبب و اراده مستب از بلاغه است لَفَتْنَهُمْ فِيهِ طائمه از مودیم ایشان بدان نعمت که شکر میگویند یا بی چون نعمتها بار شود باید که شک نند بسیار شود نعمت بسیار و زیاده شود و قوله تعالی وَلَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ مصراع ای شکر نعمته بی گو چند که نعمتهای نظم من میشود می قرار نتوانم کرد به احسان ترا شمار نتوانم کرد به کر بر تن من زبان شود هر موعی بیک شکر تو از هزار نتوانم کرد به نصیب عارف اینست که استقامت ظاهره و باطنه بجای آورد تا مشرف بر باری معارف الهی شود کما قال النبی صلی الله علیه و سلم استقیهوا و لن یخصوا یعنی راست بایستید و مژده آنرا شمار نتوانید کرد یا مژده آنرا ندانید یا نتوانید راست بایان الاستقامه راست ایستادن الاحصاء و انستن و توانستن و شمار کردن قال سید الطایفه جنید بغدادی رحمه علیه کو طالب الاستقامه و لا تکر طالب الکرامه فان التوب غریه جل یطلب الاستقامه و النفس تطلب الکرامه چون بجای استقامه را یا و کرد سهرای عدم استقامه را نیز یاد کرد و گفت وَ مَنْ یُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِهَا وَ هَر که روی برگرداند از یاد کردن پروردگار خود و طاعت او نکند یَنلُکُ و را آوردش اِنَّا جَاعِلٌ اُولَٰئِکَ سَحَابًا و دشوار تر از الصعد سحبت

و اینست که جنید
سید الطایفه جنید
بغدادی رحمه علیه
نموده است که
سحابه و انفس خود
را بجای سحابت
نماید

بها و قيل ان ابتداء اخبار است از حق تعالی چون بنده مؤمن یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم
 پیغمبری را آشکارا کرد و گفت لا اله الا الله و حده لا شریک له و قرآن میخواند و خلق را
 بوحدا نیت و عبادت میخواند و خودستندگان را که باشند پلاک کنندگان وی و گرد آمدن بروی
 خاما حق تعالی و پیرانضرت داد و نگاهداشت او را از شر ایشان و این مناسب تر است بآیت آینده
 که قل انما ادعوا ربی محمد بدستی که میخوانم و بندگی میکنم پروردگار خود را و لا
 استولیکم به احدگاه و انبار نمی آرم بخدای خود هیچکس و هیچ چیز القاء قل و قال قل انی لا املک
 لکم ضراً و لا نفعاً بگوای محمد که من نتوانم که شمار از نیای زسام و کفر و کافری و هم
 شمارا یار و رست و هم شمارا دوست من هیچ اینها نیست جز پیغام رسانیدن حق را بر که قبول
 کند از عذاب خلاص باید و بر که قبول نکند عذاب مبتلا شود و الضر که زرسانیدن قل
 انی لئن تجیرن من الله احد بگوای محمد هرگز نماند مرا از عذاب خدا یعنی هیچکس
 و لکن اجد من ذو قدر ملکی که و هرگز نیام از غیر خدا یعنی پناه گاهی که بوی گریزم و نماند
 مرا از عذاب خدا یعنی هیچکس الا بکافرا من الله و رسالتی که رسانیدن شریعت
 بخلق و بیان کردن پیغامهای خدا یعنی این دو چیز مرا پناه باشد و نماند از عذاب
 و سبب عزت من در دنیا و عقبی باین تقدیر بلافاصله باشد از ملکی و رسالت عطف باشد
 بر بلافاصله و روا باشد که استثناء باشد از لا املک لکم ضراً و باقی کلام معترضه باشد لکن
 الاول اولی و میخطر بیالی آن یگونی الا بمعنی غیوه و یکون صفة للملک الضعیف اهل
 حق نیست که در رسانیدن سخن حق بخلق تقصیر نکند و در عزت خود و زرسانیدن شرائع
 و بیان کردن احکام شرع نداند و مارا بجهت معلوم شده است که هر چند تبلیغ احکام شرع
 بظالمان و بدعتان کرده میشود باخلاص ایشان را نیک بیناید و همه دوست میشوند
 بتائید الله تعالی الالحاقه را بنیدن التلخیص پناه گاه الالحاقه پناه گرفتن و ممن یحصر الله و
 رسوله و هر که گناه کار شود و پیغمبران شود خدا تعالی را و رسول و پیرا فرق که فارجعهم
 بس بدستی که ویرا باشد آتش و دوزخ خلدین فیها ابداً جاودانه باشد در آتش و دوزخ
 همیشه یعنی هر که کافر شود و ایمان بخدا تعالی و رسول وی نیاورد و همیشه در دوزخ باشد
 لغو باشد من ذلك مرا از عصیان اینجا کفر است من شرطیه فلذا اجزم یحصر بحدف
 الیاء فان له جزاه و حله الضمیر فی له نظراً الی لفظ من و جمع خالداً من نظراً

الى معناه وهو حال مقدرة اي ثبت لهم نار جهنم مقدرة من الخلود فيها على انفسهم
 حتى اذا ارادوا يؤعدون اي امهلهم الله تعالى يعني الله تعالى مهلت واوه است اين کا وزن
 را تا چونکه به بنید آنچه بهیم واوه میشود بآن یعنی قهر خدای تعالی را پسند و دنیا و عقبی میکنند من
 اصحف ناقصا و اقل عدا پس بدرستی که بدانند یا زود بود که بدست که گیت شست
 تر یاری کنند و عی و گیت کمتر شمارش کروی و این چنان بود که کا وزن میگفتند که ای
 محمد کار بزرگ بیش گرفته و همه عالم بود دشمن اند و ترا یاری کنند نیست و شکر نداری
 ما بر تو میسرسیم ازین دعوی پیغامبری باز گرد تا ما ترا نصرت و بهیم حق سبحانه و تعالی و در روز جنگ بدر
 با ایشان نمود و در آخرت نیز بنمایند شان که مدد و بسیاری یاری یاری که است الضعف است
 شدن علق تعلمون الاستفهام بعد از ناصرا متمیز و کذا عدد دامن نسبت الجلالة
 اي من اضعف چون کا وزن گفتند که این کی خدا بد بود که عذاب بیا ید این آیت آمد قل ان اقرب
 اقرب مني ما تو عداون بگو ای محمد که من میدانم که نزدیک است آنچه وعده کرده میشود و بهیم واوه
 میشود از عذاب حق تعالی یا دور است امر محجل که و جی امداد با که پیدا کرده است الله تعالی
 مرا این عذاب را وقت معنی یعنی من میدانم که خبر کرده نشوم که دور است این عذاب یا نزدیک
 عالم الغیب ای هو عالم الغیب یعنی الله تعالی علم غیب را میداند فلا یظهر علی غیبه احدا
 پس و انا نکر و اند بر غیب خود هیچکس را الا من اراد من و قضی من و سؤل مگر کسی را پسند و از پیغمبران
 که او را غیب خود و انا کر و اند بوحی یا بالهام یا بمشا به اسباب یا بحجاب و صاحب کثیف
 گفته است که درین آیه ابطال کرامات است مرا ولیا را از جهت آنکه آنکسانی که کرامات را نسبت
 کرده میشود با ایشان اگر چه پسندیده باشند فاما رسول نیستند و عبارتة هذا فی هذا ابطال
 الکرامات لان الذین یضاف الیهم وان كانوا اولیاء مرتضیین فلیسوا
 برسول الی اخره بدانکه معتزله کرامات اولیا را منکرند و این مسکین از ایشان بوده است
 امام فخر الدین رازی وی را مسکین میگوید حق مذہب سنت و جماعت است که کرامات
 اولیا حق است چنانکه در علم کلام مذکور است و این آیت دلالت بر ابطال کرامات میکند
 بر تقدیر تسلیم اگر ولالت کند بر یک نوع اطلاع بر غیبت دلالت میکند بر جمیع آن و
 بدانکه انکار اطلاع بر غیب غیر رسول مصطلح را انکار رضی آن است قال الله تبارک
 و تعالی و اوحینا الی موسی الی قوله انا را ذوه الیک و جاء علوه من

المُرْسَلِينَ و ما در موسی علیه السلام رسول مصطلح نبود و از وقت ولادت او تا وقت نبوت تمت
 مدید بوده است و نیز انکار است مرچیزها را که از صحابه و مشایخ کبار مرویست و ما نیز بسیار چیزها را نشانه
 کرده ایم از اولی پس این آیت را تاویل باشد و الله تعالی اعلم بما طرم می آید که بطریق منع بگویم مرعیه را
 که چنانشاید که مراد غیب لوح محفوظ باشد چنانکه در سوره ن والقلم گفته است صاحب کشف فی قوله ام عندکم
 الغیب فیهم یمکتبون ای اللوح در سوره و النجم ام عندکم الغیب ای اللوح یا معنی غیب وحی باشد بطریق محدود
 و این معنی مناسب است و بنجیل یا چنانشاید که از رسول معنی لغوی مراد باشد چنانکه مقرر میگوندین آیت قوله تعالی
 وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا قَالُوا لِمَ آدُبُ الْرُسُلَ أَنْ يَكْفُلَ عَلَى مَا عَمِلُوا فِي الْأَصُولِ وَرَوَى
 صالحه از نبوت است قال لنبی علی السلام لم یبق من النبوة الا الرؤیا الصالحة وقال النبی علیه السلام
 فراسة المؤمن فانه یظن برب الله وقیل الفراسة من عض بصرة عن المحارم وامسك
 نفسه عن الشهوات وعمره وقته بدوام المراقبة ويعود اكل الحلال لم یحط فراسته بنور
 تعالی وقال الرؤیا الصالحة جزء من ستة واربعین جزءا من النبوة وفي الرؤیا اطلاع
 علی الغیب و هر که اولیا باشد و اندک آنچه اهل سنت و جماعت گفته اند حق است و اگر محب ایشان
 باشد و صحبت ایشان یافته باشد دل مرده او با نفاس شریفه ایشان زنده گردد و انکار ایشان نیکند
 مشنوی
 بین که اسرار فیل و عقده اولیا به مرده از ایشان حیات

و نمایی جانهای مرده اندر گورتن نه بر چند زان و از شان اندر کفن به فکر نه بدستی که خدا تعالی یسکات
 در می آرد من بین یدیه و من خلفه و صد از پیش پیغمبر و از پس او نگاهبانان یعنی و ششگان را
 میفرستد تا نگاهدارند آن بنده و ستاده را به پیغمبری تا ابلیس علیه اللعنه و دیوانه او را
 گمراه نگردانند چون حق تعالی وحی و ستادی گرداگرد آن پیغمبر را و ششگان نگاهداشتندی
 چون ابلیس لعین خود را بصورت و نشسته ساختی و آمدی آن و ششگان ان پیغامبر را خبر کردند
 که این ابلیس است که می آید و اولیاء الله نیز محفوظان حق اند رباعی

زبانجا که جمال و جاویدانه است به عالم همه در پناه جانانه است به ما را چه از آنکه عالمی خشم شوند
 پیش و پس ما سپاه جانانه است به و او همیا علماء باقد اند ایشان نصیب تمام دارند از
 ولایت نبی مستبوع ایشان قال النبی صلی الله علیه وسلم علماء امتی
 گان نبیاء بنی اسرائیل و قال علیه السلام الشیخ فی قومه کالبی
 فی امته صفت اولیاء الله را مختصاتی نیست بعیت برترند از عرش

کسی و خلا فی سکان مقصد صدق و صفا یا اللّٰهُمَّ اجعلنا منهم وارزقنا متابعتهم ومحبتهم وصحبهم لعلّهم یأبوا بذخای تعالیٰ و رجال چنانکه میدانست و راضی و میداد و استقبال ای فصل ذلک لعلّهم ان قد ابغوا این را که تحقیق رسانید اندیغیران و سلاکات ربّهم پیغمباپی خدای تعالیٰ را و تقصیر کردند و قیل تا بیان کند الله تعالیٰ و یا تا بداند رسول که رسانیدند و فرشتگان پیغمباپی خدای تعالیٰ را و احاطه بمالک یهم و فراسیده است علم حق تعالیٰ با آنچه نزد ایشان است که تبلیغ رسالات کرد و بذبی تقصیر و اخصّ کلّ شیء عداً و الله است خدا تعالیٰ شمار همه چیزها را و قطره های باران را و یک بیابان را و گفت و ریاها را و احوال بندگان را نصیب مؤمن این است که با او باشد و از مخالفت حضرت او بر حذر باشد تا بعقوبت او گرفتار نگردد و

سُورَةُ الْمَزْمِلِ مَكِّيَّةٌ وَفِي عَشْرِ آيَاتٍ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

يَا أَيُّهَا الْمَزْمِلُ ايمردجامه بخوچیده و قیل ای از آسته بلس پیغمبری قم اللیل بر خیز و در شب و شب را بیدار دارد و نماز بگذارد و قرآن بخوان و ذکر بگوی الا قلنا لا وای از شب که آن اندک نصفه نیمه شب باشد و انقص منه یا کم کن از نیمه شب قلنا تا و دانگ شب او زد علیه یا زیادت کن بر نیمه شب تا مقدار چهار دانگ و اختیاد دارند و درین که بیدار باشد نصف را که و دانگ باشد بکتر از نیم شب که و دانگ باشد یا زیادت کن که چهار دانگ باشد و سبب نزول این آیت آن بود که چون وحی آمد بر رسید رسول علیه الصلوٰة و السلام که دیوانه شود و گفتی ای مجامه پیچید مرا جرّیل آمد و گفت یا ایُّهَا الْمَزْمِلُ و منزل در فصل منزل بود و تا را بزدل کردند و او غم کرد و شد منزل شد بد و نشدید اللیل ظرفتم نصفه بدل من چون این آیت آمد مصطفیٰ صلی الله علیه و سلم بایاران بیدار می بود و در شب و نماز میگذاشت چون و سوار بود و در تن نیمه شب و دو دانگ شب و چهار دانگ شب همه شب بیدار می بود و ناز ترس آنکه تقصیر نشود و در فرمان تا پاهای ایشان درم کرده و رنگهای روی ایشان زرد گشت حق تعالیٰ این حکم را ایشان برداشت و پنج وقت نماز بر ایشان فریضه شد و در حدیث آمده است که هر که نماز خفتن و نماز با مدا و اعجاب بگذارد و ثواب کسی یا بد که همه شب بیدار بود و نماز کرده باشد و بیست قول

در این فصل شامل شده است
این دو بیت در این فصل
نیم از نصفه و نصفه
نیم از نیمه شب
نیم از چهار دانگ

تا یکسال فرض بود و بقول دیگر تا ده سال و بر رسول علیه السلام تا آخر عمر فرض بود
 بیک قول و بقول دیگر لغفل بود و نزدیک اهل سلوک شب بیدار بودن و دوازده
 رکعت نماز بعد از نیم شب گذارون مستحب است از اول شب و یا آخر شب نیز آمده است
 و در نماز شب فضائل بسیار است چنانکه در احادیث آمده است خدا تعالی همه را توفیق
 بخشد و وَقُلِ الْقُرْآنَ تَوْفِيقًا و آیه خوان قرآن را یعنی با دای حروف و نگار داشت
 و قوف الترمیل و آیه و کشاد خواندن در حدیث آمده است که قرآن خوان را در روز
 قیامت گفته شود که در بهشت و رای و قرآن میخوان با هستگی و بدرجای بهشت بر میر و
 چنانکه در دنیا میخواندی که آخرین درجه تو با رسیدن آیتی باشد که بر خواندی و عبد الله
 ابن مسعود گفت رضی الله تعالی عنک که قرآن را با هستگی بخوانید و زود و زود بخوانید
 چنانکه مستحرام میخوانید و بایستید در موضع عجائب و بی و دوطهار حرکت دهید
 یعنی بوعده و و عبد الله را متحرک سازید و قصد شما نباشد که زود و سوره را تمام
 کنید و این فقیر میگوید که چون در بلده فاخره بخارا و آدم و از شهر برات آمده بودم
 در منزل فتح آباد و مقابل قبر حضرت سیف الحق و الدین الباخزمی رحمه الله علیه حجره
 بود در آن می بودم شبی بخاطرم آمد که بکدام علم از علما مشغول شوم حضرت مصطفی صلی
 الله علیه و سلم در خواب دیدم که قرآن میخواند آیه آیه بخاطرم آمد که چرا آیه
 میخواند باز هم در خواب بخاطر رسید که وَقُلِ الْقُرْآنَ تَوْفِيقًا در حق ایشان
 است و باین اشارت بقراءة تفسیر قاضی ناصر الدین بیضاوی قیام نموده اند و بود
 رویای صالحه در سنه اثنین و ثمانین و سبعایه و بسبب این اقبال و اشتغال
 بتفسیر فوائد بسیار حاصل آمد و معانی قرآن بیکت اشارت مصطفی علیه فضل و صلوات
 و اکمل التحیات ضبط شد و بعد از این اوقات حضرت شیخ العالم شیخ سیف الدین
 رحمه الله علیه را در خواب دیدم مرا گفت بگوی لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ
لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ
الْعَالَمِينَ إِنْ أَسْأَلْتَنِي عَلَيْكَ قَوْلًا تَفْعِيلًا بدرستی که می اندازیم ما بر تو گفتاری که از حق
 یعنی وحی میفرستیم بر تو کتابی که در وی حکمای بزرگ است و گرانست بر کاغذان
 و منافقان یا کتابی که در وی معانی و وقایع و حقایق بسیار است و سبک است

نیست یعنی شب بیدار باش و در کار باش و در خواندن قرآن و رسانیدن فرمان
و حکم رحمان بسیار باش که ما را بکار بزرگ رسانیدیم و به پیغمبری و عزت و سبوی
مشرف گردانیدیم و این در اول نبوت بود نصیب درویش و مرید صادق این است که شب
بیدار باش خود سازد و بتلاوت قرآن و ذکر بسیار مشغول باشد تا شائسته بار
گران ولایت و ارشاد گردد و بار و برین درگاه بمقدار بار است و از عزیزان نقلست که میگفتند
که هرگاه سه دل جمع شوند کار بنده برآید دل شب و دل قرآن که یس است و دل مؤمن
ان نأشئة الليل بدستی که برخواستن در شب از خواب هی اشد و طاسحت تر است
بر نمازکننده از جهت ایستادن الوطی کف پای بر زمین نهادن یعنی ایستادن در شب
و نماز گذاردن بعد از خواب سخت تر است از نماز گذاردن روز و اگر و طاسخانی معنی این باشد
که نماز در شب موافق تر است یعنی دل با گوش و چشم و زبان موافق تر است در نماز شب
از نماز روز چون در شب خلق آرامیده اند و شغلی نیست مگر نماز شب حضور دل بیشتر است
از نماز روز و اقوم قیلاط و راست تر است از جهت گفتار یعنی قرآن خواندن در نماز شب
بجضور دل نزدیک تر است و سر قرآن خواندن در شب بیشتر پدای می شود و قیل نأشئة الليل
ساعتی است و قیل تن خیزنده به شب فعلی الا قول النأشئة مصدر کالعا فیه و علی اللیل
اسم فاعل من نشاءت السحابة اذا ظهرت درین آیت اشارت فضیلت نماز شب
است چنانکه در حدیث آمده است که قال النبی صلی الله علیه و سلم علیکم بقیام اللیل
فانه اب الصالحین قبلکم و قرینه الی ربکم و مکفره للثلاث و منهات عن
الاثم و در فضیلت نماز شب احادیث بسیار است ان لك في التمار سبجا طويلا بدستی
که ترا می محمد در روز آمد و شد و از راست و مشغولی و تصرف در کارها است بسیار چون تعلیم
شرع و احکام اسلام و استعدادها و غیر آن پس در شب بیدار باش و قرآن بخوان و راز بگو
بحضرت رحمن چون روز فرصت بیشتر نداری در شب عبادت کن پنهان و درین آیت اشارت
است که محل راز نماز شب است عذر تقصیر روز در شب باید خواست بیت
لرنداری روز تو پروای ما نه شب بیایار شب تارت منم و در حدیث آمده است از صحاح
سنة انه قال النبي صلی الله علیه و سلم ينزل ربنا تبارك و تعالی كل
ميلة الى السماء الدنيا حين يبقى ثلث الليل الاخرة يقول من دعا عوفی فاستجب

در نماز شب بیدار باش و در کار باش و در خواندن قرآن و رسانیدن فرمان و حکم رحمان بسیار باش که ما را بکار بزرگ رسانیدیم و به پیغمبری و عزت و سبوی مشرف گردانیدیم و این در اول نبوت بود نصیب درویش و مرید صادق این است که شب بیدار باش خود سازد و بتلاوت قرآن و ذکر بسیار مشغول باشد تا شائسته بار گران ولایت و ارشاد گردد و بار و برین درگاه بمقدار بار است و از عزیزان نقلست که میگفتند که هرگاه سه دل جمع شوند کار بنده برآید دل شب و دل قرآن که یس است و دل مؤمن ان نأشئة الليل بدستی که برخواستن در شب از خواب هی اشد و طاسحت تر است بر نمازکننده از جهت ایستادن الوطی کف پای بر زمین نهادن یعنی ایستادن در شب و نماز گذاردن بعد از خواب سخت تر است از نماز گذاردن روز و اگر و طاسخانی معنی این باشد که نماز در شب موافق تر است یعنی دل با گوش و چشم و زبان موافق تر است در نماز شب از نماز روز چون در شب خلق آرامیده اند و شغلی نیست مگر نماز شب حضور دل بیشتر است از نماز روز و اقوم قیلاط و راست تر است از جهت گفتار یعنی قرآن خواندن در نماز شب بحضور دل نزدیک تر است و سر قرآن خواندن در شب بیشتر پدای می شود و قیل نأشئة الليل ساعتی است و قیل تن خیزنده به شب فعلی الا قول النأشئة مصدر کالعا فیه و علی اللیل اسم فاعل من نشاءت السحابة اذا ظهرت درین آیت اشارت فضیلت نماز شب است چنانکه در حدیث آمده است که قال النبی صلی الله علیه و سلم علیکم بقیام اللیل فانه اب الصالحین قبلکم و قرینه الی ربکم و مکفره للثلاث و منهات عن الاثم و در فضیلت نماز شب احادیث بسیار است ان لك في التمار سبجا طويلا بدستی که ترا می محمد در روز آمد و شد و از راست و مشغولی و تصرف در کارها است بسیار چون تعلیم شرع و احکام اسلام و استعدادها و غیر آن پس در شب بیدار باش و قرآن بخوان و راز بگو بحضرت رحمن چون روز فرصت بیشتر نداری در شب عبادت کن پنهان و درین آیت اشارت است که محل راز نماز شب است عذر تقصیر روز در شب باید خواست بیت لرنداری روز تو پروای ما نه شب بیایار شب تارت منم و در حدیث آمده است از صحاح سنة انه قال النبي صلی الله علیه و سلم ينزل ربنا تبارك و تعالی كل ميلة الى السماء الدنيا حين يبقى ثلث الليل الاخرة يقول من دعا عوفی فاستجب

که من بپشنای فاعطسه من استغفر فاغفرله وفي رواية العلم ثم يسطيد به ويقول من
 يقرض غير عدوم ولا ظلوم حتى يتفر الفجر وقال النبي صلى الله عليه وسلم ان في الليل
 ساعة لا يوافقها رجل مسلم يسأل الله فيها خيرا من الدنيا والاخرة الا اعطاه اياه وذلك
 كل ليلة من المصايح حضرت شيخ جنيد راجع الله عليه ورحمة الله عليه پرسیده شد که حال چیست جواب گفت که تاهت
 العبادات وفيت الاشارات وما نفعا الارکات رکناها في جوف الليل يعني فانه ذكره ما تعرف
 ولفيفات وتصوف مگر فاده کرد ما را چند رکعت نماز که در دل شب گذاردم و قيل بدستی که ترا در
 روز وقت قبوله هست پس بروز رحتی بر کمر تا شب بیدار توانی بود فعلی هذا السج النوم
 وعلى الا قول السج السوا سوا و الاقبال والادبار في الامور ومنه السباحة
 في الماء لان فيها اضطرابا و اقبالا و ادبارا و اکی از کا برگفته است که من هرگز در سفر
 و حضر قیامه را نماندم تا در شب بیدار توانم بود و در نقل چنین آمده است که حضرت رسول صلی الله علیه و سلم
 همه کارهای خانه خود کردی از بهر این گفته شد که ترا در روز کار بسیار است و روزی حضرت علی (ع)
 در خانه درآمد و عایشه رضی الله عنها نان می پخت حضرت گفت یا عایشه ترا یاری دهم یا نه خمیر
 لرخت و نان ساخته و بشو بپخت همه ما نماند پخت و آن نان می پخت عایشه گفت یا رسول الله همه نان پخت و نان شما می پخت
 گفت یا عایشه دست من بروی رسیده است آتش بروی کار نمیکند استید میداریم که هر چند کانه کاریم خاما دوستی
 محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم داریم حق تعالی ما را از آتش نگاهدار و بمنزله و کرمه و اذکوسم و بک و یاد
 من نام پروردگار خود را و قَبْلُ الرَّسُولِ قَبْلُ لَکُمْ و بهر از خلق بوی بریدن بزرگ یعنی جنود دوستی وی و در آن
 دوستی و یگر دار بیت زخیرت خانه دول را زخیرت کرده ام خالی نه که غیرت را نمی شاید
 درین خلوت سرافتن نه رباعی ما در نرزی بهره داری آتش نه هرگز نشود حقیقت وقت تو خوش
 ما را خا بهی خطی بعالم درکش نه کا ندر کیدل و دوستی نماید خوش نه و این معنی را اهل سلوک نفی است
 میگویند و این معنی کبریت ذکر حاصل آید و بعنایت از لیه و خدمت شیخ کامل مکمل بیت
 بیعنایات حق و خاصان حق پگر ملک باشد سیاهشش ورق نه و بیک نظر مبارک شیخ که
 محبوب حق و مجذوب مطلق باشد چندان تصفیه و تخلیه ظاهر و باطن حاصل آید که با انواع عبادات
 ظاهر حاصل نیاید بیت انکه به بریزد دید یک نظر شمع بن نه طعم
 زنده زد همه سحره کند بر چکه حضرت محمد صلی الله علیه و سلم خواجه ما رحمة الله علیه میگفتند که ما فاضل
 ما را بفضل خود قبول کرده است و این بیت را میگفتند بیت

آوردند که یکی از ارباب
 اهل تصوف است
 که در وقت بی خوابی
 میخوابد و در خواب
 میبیند که در آن
 عالم چه میگذرد
 و این را از ارباب
 اهل تصوف میگویند
 که در وقت بی خوابی
 میخوابد و در خواب
 میبیند که در آن
 عالم چه میگذرد
 و این را از ارباب
 اهل تصوف میگویند

از آنکه در پذیر و معبود کلیلۃ : اورا چه حاجت آید ریخ چهارمکه : اللَّهُمَّ ارزقنا من بخلک
 ما یلیق بکرمیک قیل تنبیلاً مکان تنبیلاً لان المعنی بثل
 نفسک تنبیلاً رَبُّ الشَّرِیفِ وَالْمَغْرِبِ ای هورب المشرق والمغرب ویت آفریدگار
 جای بر آمدن آفتاب و جای فرو شدن آفتاب لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نیت هیچ خدای جز او فَاخْذُهُ
 وَکَیْلُهُ پس بگیر او را کار ساز خود یعنی کار بای خود را همه بوی گذار الفلک ترفع الباء خبر
 مبتدأء محذوف و بکمره بدلا من ربک فی قوله تعالی واذ کرامکم ربک
 وکیل باید که توانا و دانا باشد تا کار با و گذارند و این در حقیقت حضرت عترت جلالت قدرته است
 بدانکه از اقل سوره تا اینجا اشارت بمقامات سلوک است اول خلوت در شب بعد اشتغال بقرآن
 و ذکر رحمت بعد و نفی ماسوی امتد بعده توکل بخالق سمان و زمین حضرت خواجه محمد میفرماید
 قطعه هر که خواهد تا شود ابدال حق : چار چیزش کرد باید خست یار : خامشی و جوع و غلث را خلق
 بودش بیدار در شب بای تاری : باز اشارت کرد بمقام علی که آن صبر است در بلا و جفا
 اعداء بریدن از ایشان اگر چه باشند خویشان پس گفت جل جلاله وَاَصْبِرْ عَلٰی مَا
 یَقُولُونَ و صبر کن ای محمد بر آنچه میگویند کافران ترا سحر و شاعره و مجنون
 میگویند و تو دوست مائی و ما ترا نگاه میداریم چونکه ما را وکیل گرفته و کار بها گذاشته
 غم حوز اگر همه عالم بتو خضم شوند رباعی زانجا که جمال و جاه جانانه ماست : عالم همه
 در پناه جانانه ماست : ما را چه از آنکه عالمی خضم شوند : پیش و پس ما سپاه جانانه
 ماست : وَاَهْرَاقْهُمْ تَجَرَّ جَمِیدُکَ و ببر از ایشان بریدن نیکو یعنی تعرض بجواب
 ایشان مکن و بجنگ ایشان مشغول شو و این آیت بآیت سیف که اَقْتُلُوا
 الْمُشْرِکِیْنَ منوخ است نصیب درویش این است که از مسکین تحمل کند و بار
 ملامت بکشد تا عاقبت عافیت یابد رباعی
 در عشق تو من با و ملامت بکشم : در شکم این عهد غرامت بکشم :
 گر عسر و فاکند جفا بای ترا : باری کم از آنکه تا قیامت بکشم :
 روزی این فقیر را درون ف پیدا شده بود و قبضی بود که هیچ قبضی نمیرد
 و در رفتن به پیش شیخ تکاسلی می بود و در مسجد بدر سر مشغول بود و م شخصی
 از در آمد و کاغذ پاره بمن داد و روی این بیت بود جده و جیدی در من پیدا شد حضرت

خواهد مایغرمود نذر رحمة الله علیه که مدت پنج ماه در بیا با نخا مستحیر می بودم و قبض عظیم
 داشتم در ششجر بخارا در آمدم گفتم این دوزا بن یمنی کاشاید در پیش مخلومی روم سبت
 حاکم بخارا کنم بر در مسجد محله دیدم چیزی نوشته اند گفتم فال من این باشد چون
 دیدم این بیت نوشته بود بیت ای دوست بیا که ما ترسیم بیگانه مشو
 که آشنایم بی فریادی از من برآمد و روی به بیابان بخا دم بعد از آن قبض عظیم پیدا شد
 پنج شبانه روز بداشت سبحان من یحیی مرقة با حیا نه بالقض والا نفضال مرقة
 بالبسط والوصال بیت هم رؤیت خوش هم موت خوش هم بیچ زلف
 هم قفا بی هم شیوه خوش هم میوه خوش هم لطف خوب و هم لقا بی و ذوقی و المکذبان
 ای مع المکذ بین یعنی بگذار مرا ای محتسب باین کافران که ترا دروغ گو می میدارند اولی
 النعمه که با سایش و نعمتها اند یعنی تو انگار است و مستکبرانند این آیت از برای توست حضرت
 مصطفی صلی الله علیه وسلم آمد والمکذ بین یحمل ان یكون مفعولا به و یحتمل ان
 یكون مفعولا معه و مملهم قلیلا و مملت و ده ایشان را اندکی یعنی تا
 وقت مرون ایشان و آن اندک بود و این رجح کلانتر از وریش بود که در جنگ بدر کشته شدند
 النعمه بالفتح النعم و بالکسر المال والعناء وبالضم المسترة شاد شدن پس بیان کرد عذاب
 ایشان را در قیامت که چگونه خواهد بود و گفت جل جلاله ان لک دنیا انکالا بدستی که نزد
 ما است در روز قیامت از برای کافران بندهای و غلها بی گران و کجیما و آتش سوزان
 و طعاما ذغصه و خوردن گلو گیر و آن چون خار زقوم است و ضریح و غلین و عذابا
 الیمما و شکنجه دردناک و آن آتش و وزخ است لغو و بالله من ذلك و در حدیث
 آمده است که چون دوزخیان خوردنی بخورند در گلوئی ایشان سخت شود و بماند صد سال
 نه فرمود و نه بر آید چون حضرت مصطفی صلی الله علیه وسلم این آیت را بر خواند پیش
 شد امام حسن بصری رحمه الله علیه روزه میبست چون نماز شام طعام پیش آوردند این
 آیت در خاطر او گذشت تا سه شبانه روز طعام نخورد و چون شب چهارم شد باز این
 آیت بخاطرش آمد گفت که طعام را برگیرید و در گریستن شد فرزندان وی رفتند و شیخ
 ثابت بانی را و بعضی یاران ویرا خبر کردند آمدند و بسیار الحاح کردند تا یک سیاه شربت
 آب خورد النکل و بید غلها بی گران و الانکال جماعة العصاة گرفتن طعام در گلو و میل

در بیا با نخا مستحیر می بودم
 در ششجر بخارا در آمدم
 حاکم بخارا کنم بر در مسجد محله
 دیدم چیزی نوشته اند
 دیدم این بیت نوشته بود
 که آشنایم بی فریادی از من
 پنج شبانه روز بداشت سبحان من
 بالبسط والوصال
 هم رؤیت خوش هم موت خوش
 هم قفا بی هم شیوه خوش
 ای مع المکذ بین
 النعمه که با سایش و نعمتها
 مصطفی صلی الله علیه وسلم
 یكون مفعولا معه
 و مملهم قلیلا
 و غلها بی گران
 و کجیما
 و عذابا
 الیمما
 و شکنجه دردناک
 و وزخ
 لغو و بالله من ذلك
 و در حدیث آمده است
 که چون دوزخیان
 خوردنی بخورند
 در گلوئی ایشان
 سخت شود
 و بماند صد سال
 نه فرمود و نه بر آید
 چون حضرت مصطفی
 صلی الله علیه وسلم
 این آیت را بر خواند
 پیش شد امام حسن
 بصری رحمه الله علیه
 روزه میبست
 چون نماز شام
 طعام پیش آوردند
 این آیت در خاطر او
 گذشت تا سه شبانه
 روز طعام نخورد
 و چون شب چهارم
 شد باز این آیت
 بخاطرش آمد
 گفت که طعام را
 برگیرید و در گریستن
 شد فرزندان وی
 رفتند و شیخ ثابت
 بانی را و بعضی
 یاران ویرا خبر
 کردند آمدند و بسیار
 الحاح کردند تا یک
 سیاه شربت آب
 خورد النکل و بید
 غلها بی گران و
 الانکال جماعة
 العصاة گرفتن
 طعام در گلو و میل

پس بخوانید آنچه آسان تر باشد از قرآن در نماز شب و بقول دیگر در همه نمازها بعد و بیان کرد حکمت را در منسوخ کردن فرصت نماز شب و گفت عَلِمَ أَنَّ سَيَكُونُ مِنْكُمْ قَرَضِي خدا تعالی دانست بدستی که باشد از شما این که بیمار خواهد شد از شعله آتش و اسم وی ضمیر شان محذوف است و وَآخِرُونَ يُضْرَبُونَ فِي الْأَرْضِ و دیگران باشند از شما که میروند در زمین يَتَّبِعُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ میجویند از زیادتی نعمت خدا تعالی یعنی بازگشت میروند و سود میطلبند تا مصلحت زندگانی خود کنند پس ایشان در سفر نماز شب نتوانند کرد باز برای این معنی فرض بودن نماز شب را منسوخ کردیم ضرب فی الارض رفت در زمین و وَآخِرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ و دیگران باشند که میروند در زمین از برای جنگ با کافران اگر نماز شب برایشان فرض سازیم دشوار شود و برایشان فَاقْرَءُوا مَا فَيَسِّرْهُ لَكُمْ پس بخوانید آنچه آسان تر بود بر شما از قرآن در نماز شب و مفسران گفته اند که این در اقل اسلام بود پس منسوخ شد بهر پنج وقت نماز درین آیت دلیل است که کسب حلال ببارزگانی بمنزل جهاد است چون هر دو راحی تعالی جمع کرد و وَاقِيمُوا الصَّلَاةَ و بسایه دارید نماز را یعنی بگذارید نماز را و ترک ندهید و وَأَتُوا الزَّكَاةَ و بدهید زکوة مال را و وَأَقْرَضُوا اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا و وام دهید خدا تعالی وام دادن نیکو یعنی صدقه بدهید با خلاص و قرض گفت صدقه را تا بنده حریص باشد بدادن صدقه و امیدوار باشد بیاقتن ثواب از خداوند و ناب عجب حالی که همه عالم ملک و ملک او و حضرت او جل جلاله از برای بندگان فقیر خود وام میطلبد نصیب مؤمن این است که گدایان را بانک نزد و چیری بدیشان بدهد شاید که آن گدایی ولی خاص الله تعالی باشد

مثنوی

برتر از کرسی و عرش اسرار و به شیء الله شیء نگار و به انبیا هر یک بهین من میزنند به خلقی مغسول
 گریه ایشان میزنند به نبرد و دلهای مردم هر زمان به لغو ای قرضوا الله میزنند به او و مَا تَقْلِدُ مَوْلَا فَنَفْسِهِ
مِنْ خَيْرٍ و هر چه پیش برستید از برای تنهایی خود از نیکی و طاعت يَجِدُ وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ
 مایه بید آرزو نزد خدا تعالی یعنی در بهشت و ثواب آرزای شما رسانده هُوَ خَيْرٌ
وَأَعْظَمُ أَجْرًا این پیش و ستادن نیکی بهتر است شما را از بجایی کردن و مال را از برای میراث خوار گذاشتن و بزرگتر است از روی مزد یعنی مال که صدقه کنی ترا بهتر است و ثواب او بزرگتر است از آن مال که بگذاری

درین آیه
 پنج کسب حلال
 بنیزند ببارزگان
 راحی تعالی جمع
 کرد کسب حلال
 بجهاد درین
 جای
 پنج

یکی راده و ده را به قصد و ده بار به قصد را که هزار و چهار باشد هُوَ صِرَ الْفَضْلَ خَيْرًا
مفعول ثانیه تجد و اول اول الهاء و كذلك اعظم اجرام تمیز و استغفر و الله
و آمرزش خواهید خدا تعالی را اِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ بدرستی که خدا تعالی نیک آمرزنده
است از گناهان و نیک بخشنایند و بدکرداران است نصیب مؤمن اینست که نومید
نباشد هر چند که گناه دارد و بیت
کرم بین و لطف خداوند کار به گناه بند و گرد است و او شمسار به گفت غفور مبین
گناهت را و رحیم که رحمت را انتار تو سازم بیت

ندارم هیچگونه نوشته راه به بخیر لا تقنطوا من رحمة الله

اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْنَا مَحْرُومِينَ بِرَحْمَتِكَ

سُورَةُ الْمَدْثُرِ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ خَمْسُونَ آيَةً

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ه
یا ایها المدثر ای مرد جامه بر خور و پیچیده قم فَاذْنُ بَرِئِز و پس بهم کن خلق را و برسان از
خدا تعالی الاصل متدثر بود و بر قول بعضی از مفسران این اول سوره بوده و حی و مد و آن
چنان بود که رسول علیه الصلوة و السلام پیش از وی بگوید حرا میرفت و در غاری می بود چون
توشه نمادی بیامدی بشهر و توشه بروی تاروی آوازی شنودار بهوا نظر کرد و سختی دید
از زبر روی شخصی دید با جمال متور شسته است و میگوید یا محمد انت رسول الله
و انا جبرئیل انحضرت علیه السلام بر سرید و بخانه آمد و گفت من پیرم که دیوانه شوم رحیم
رضی الله عنهما گفت که تو هرگز دیوانه نشوی که همیشه راست میگوئی و همان را نیک میداری
و بخشنان نیکوئی میکنی گفت بر سر من آب بریزید چون آب ریختند جامه در سر پیچید
و سر بها و جبرئیل علیه السلام آمد و این آیت را آورد یا ایها المدثر قم فَاذْنُ
فَعَذَابُكَ فَعَذَابُكَ پروردگار خود را به بزرگی یاد کن وَ تَبَاكَ فَطَهَّرَ و عامهای خود را پاک
کن و قیل تن خود را پاک کن و قیل دل خود را پاک کن از کفر و معصیت و محبت و نیات عبادت عباد
یا بی و التوحید فَاذْنُ و از عذاب بس میر و قیل از تبتان و قیل از شرک و قیل از جمله
گناهان الرجز بالضم و بالکسر النجاست البحر بریدن از کسی و لا تَمَنَّیَنَّ تَتَّكِبُ یعنی نمی
دهد کسی تا بتیرستانی و این حکم خاصه محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم باشد فَاذْنُ است را و

فی فضیله نه سوره
قال النبی صلی الله علیه
و سلم انه قال من
قرأ سوره المدثر
راوی سوره المدثر
اعطاه الله تسالی
بعد من این سوره
و بعد من کفر و بدعت
و بعد من کفر و بدعت
کفر و بدعت
خاست و جبرئیل
سبقت و رخ افشاند
و او خطه تنقانی
مع اول التقوی و اول
الفقره فی خبثه
الفرس

پس تو ای شسته رو در جیستی : پرتلع و باحد با کیشی : بادم شیران تو بازی می کنی :
 با طایک ترگتازی می کنی : قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَكَايَةٌ عَنْ رِبِّ
الْعَرْقَةِ مِنْ عَادِي وَلِيَا فَقَدْ بَارَزَنِي بِالْحَادِيَةِ عَادَابُ بْنُ دُشْمَنٍ وَحَالُ رِبِّ
رَابِئَانَ كَرَدَ وَكَفَتَ سَارَهُ قُهُ صَعُودًا بِرَأَيْنَهُ وَرَسَائِمُشْ مِنْ كِهْ خَدَا وَنَدَ عَالِمُ كَبُودِ وَنَوَا
 برآمدن در و درخ یعنی بفرمایش تا بگوید آتش بر آید بهفت و سال باید تا بر سر آن بر آید باز
 فرشتگان بر بخیر با بر بندندش و از اینجا بیندازندش بر بیایان بر سه همچنین عدا
 باشد و بر انغوز باشد من ذلك الكهوه که بی از آتش سبب نزول این آیت
 آن بود که چون فرو آمد سوره حم تنزیل الکتاب من الله الخضر العليم غافر الذنب
 رسول صلی الله وسلم در مسجد حرام درآمد کفار قریش شسته بودند این سوره را بر پیشان
 خواندند و لید بن مخیره نزدیک بود گوش داشت بار دیگر برخواند و لید برفت و در پیش کاfran نگفت
 و الله که من از محتسب چیزی شنیدم که سخن آدمیان نیست و سخن پریان نیست و آنرا حلاوتی
 و طراوتی دیدم که هیچ سخن را ندیدم و آن چیز نیست که هر روز زیادت خواهد شد کاfran
 گفتند که لید میل کرد بدین محمد علیه السلام چون وی مسلمان شود همه اهل مکه مسلمان
 شوند چونکه ریحانه قریش اوست یعنی مقبول ایشان است ابو جهل لعین نزدیک و لید برفت
 و گفت تو بطعام محمد و ابو بکر میل کردی ویراست آمد در پیش کاfran آمد و گفت که
 محمد دیوانه نیست و ساحر نیست و کاهن نیست و در و عکونیت از بهر آنکه این چیز تازه ای ندیده ایم پس فکر
 کرد که وی جادوست از بهر آنکه زن را از شوهر و پسر را از پدر جدا میکند و همچنین جادو می باشد کاfran همه گفتند
 که راست می گوئی پس این آیت آمد أَنَّهُ بِرَبِّیْ كِهْ وَلِیدُ فُكْیَ اَزْدِشَهْ كِرُو قُلْدَرُو اَزْدَرُو كَرُو كَار
مُحَمَّدٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَقْرَا نَزَا فُقُیْلُ كِهْ قُلْدَرُو فُقُیْلُ كِهْ قُلْدَرُو پَس لَعْنَت
 کرده شده با و چگونه باز لعنت گزیده شده با و ثُمَّ نَظَرُ ثُمَّ عَبَسَ وَكَبَسَ ثُمَّ أَذْبَرَ
 وَاسْتَكْبَرَ پس بنگرست پس روی ترش کرد و آنرا نك در پیشانی آورد و آنرا نك است
 و عداوت پس روی گردانید از ایمان و نكست کرد و گردن کشی کرد و از پیر
 کردن حق فَقَالَ اِرْهَنَّا اِلَّا سِحْرًا يُؤْتَوْنَ پس گفت نیست این قرآن مگر جادویی
 که محمد از کس می گیرد و روایت میکند از عجم چون در عرب جادویی
 نیست اِنْ هَذَا اِلَّا قَوْلُ الْبَنَرِ نیست این قرآن مگر سخن آدمی این ملعون اقول و نكست

زنجبیل
 که سود می باشد
 از آتش در و درخ
 و درخ را تکلیف
 کنند از این
 که بگوید
 باین بیان
 می باشد

بزرگی تو را تا سبب ابو جهل و سخن وی برگشت نصیب تو ایست که از دشمنان اولیاء حق دور
 باشی و بایشان صحبت بداری که از شوخی انکار ایشان اقرار ترا بر زبان نبرد **قطع** با بدان صحبت
 گیر و دور باش **یا** اگر چه تو پاکیزه بلبس **یا** همچنین شمع جهانت آفتاب **یا** اندکی از ابر گردد
 ناما پدید **یا** با صا و قان و عاشقان حق تعالی صحبت دار تا از ایشان شوی **بیت**
 ابرگران بلوغ را خندان کند **یا** صحبت مردانست از مردان کند **یا** با عاشقان نشین و همه
 عاشقی گزین **یا** با آنکه نیست عاشق کیدم مشوقین **یا** سخن کبر است که فرموده اند فقر من
 المنکر كما يقتر من الاسد عذاب او را با و کرد و گفت جل جلاله سَأَصْلِيهِ سَقَطُ
 زود و باشد که دلید را و آریم و در و زرخ و ما آذونك مما سقوه و تو چه دانی ای محمد
 که چیت و زرخ لا یقی و لا تذو و گذارد و نماذین و زرخ از و زرخیان هیچ چیزی را نه گوشت
 را و بی پوست را و بی استخوان را چون نماذ باز پیدا شود **لَوْ اَحَدٌ لِلْبَشَرَةِ** سیاه کننده
 باشد این و زرخ پوست روی و زرخیان را **سپون** شب تاریک و یاپیدا شونده است
 این و زرخ مراد میان را یاپیدا بیندش یا سوزنده باشد مر پوست آدمی را و شکننده
 باشد مر استخوانهای آنها را نفوذ باندند من ذلک **لِوَا حَة** خبر مبتداء محذوف ای
 ہی **لِوَا حَة** علیها **اَشْعَرَة** عشره بران و زرخ باشد نوزده و نشسته که ایشان را زبانه
 و زرخ گویند و **جَاءَ فِي الْحَدِيثِ** ان عیونهم کالبوق الخاطف و اسنانهم
 کصیار البقر **تَلَبَّ النَّارِ** من افوا **هَلِ هُم** یعنی چشمهای ایشان **سپون** برق باشد
 و دندانهای ایشان **سپون** شاخهای فراخ شاخ باشد و از دهان ایشان آتش بیرون
 می آید بین منبجی **اَحَدُ هُم** مسیره سنة میان دو کف ایشان یکساله راه
 باشد یحرون اشعار هم و میکشد موهای خود را بر زمین نزعت منهم
الْوَحْمَة از و لهامی ایشان رحمت کشیده شده باشد **یَوْ مَع** **اَحَدُ هُم** سبعین
الْفَاوِ مینهم **حِث** اراد من جهنم یکی از ایشان بیند از و زرخ هفتاد و هشتاد
 کس را در هر کجا که خواهد **اَحَدُ هُم** قو الثقلین هر یکی از ایشان را قوت همه آدمیان
 و پریان باشد چون این آیت آمد ابو جهل گفت محتمل میگویی که زبانه و زرخ نوزده
 اند شما بر ایشان غلبه میتوانید کرد کافری بقوت بود گفت من هفتاد تن را بس
 باشم ده تن را بهشت و هفت تن را بشکم و دو دیگر را شما بایان کفایت کنید

یا اگر چه تو پاکیزه بلبس
 یا همچنین شمع جهانت آفتاب
 یا اندکی از ابر گردد
 ناما پدید
 یا با صا و قان و عاشقان حق تعالی صحبت دار تا از ایشان شوی
 بیت
 ابرگران بلوغ را خندان کند
 یا صحبت مردانست از مردان کند
 یا با عاشقان نشین و همه
 عاشقی گزین
 یا با آنکه نیست عاشق کیدم مشوقین
 یا سخن کبر است که فرموده اند فقر من
 المنکر كما يقتر من الاسد عذاب او را با و کرد و گفت جل جلاله سَأَصْلِيهِ سَقَطُ
 زود و باشد که دلید را و آریم و در و زرخ و ما آذونك مما سقوه و تو چه دانی ای محمد
 که چیت و زرخ لا یقی و لا تذو و گذارد و نماذین و زرخ از و زرخیان هیچ چیزی را نه گوشت
 را و بی پوست را و بی استخوان را چون نماذ باز پیدا شود
 لَوْ اَحَدٌ لِلْبَشَرَةِ سیاه کننده
 باشد این و زرخ پوست روی و زرخیان را
 سپون شب تاریک و یاپیدا شونده است
 این و زرخ مراد میان را یاپیدا بیندش یا سوزنده باشد مر پوست آدمی را و شکننده
 باشد مر استخوانهای آنها را نفوذ باندند من ذلک
 لِوَا حَة خبر مبتداء محذوف ای
 هی لِوَا حَة علیها اَشْعَرَة عشره بران و زرخ باشد نوزده و نشسته که ایشان را زبانه
 و زرخ گویند و جَاءَ فِي الْحَدِيثِ ان عیونهم کالبوق الخاطف و اسنانهم
 کصیار البقر تَلَبَّ النَّارِ من افوا هَلِ هُم یعنی چشمهای ایشان سپون برق باشد
 و دندانهای ایشان سپون شاخهای فراخ شاخ باشد و از دهان ایشان آتش بیرون
 می آید بین منبجی اَحَدُ هُم مسیره سنة میان دو کف ایشان یکساله راه
 باشد یحرون اشعار هم و میکشد موهای خود را بر زمین نزعت منهم
 الوَحْمَة از و لهامی ایشان رحمت کشیده شده باشد یَوْ مَع اَحَدُ هُم سبعین
 الفَاوِ مینهم حِث اراد من جهنم یکی از ایشان بیند از و زرخ هفتاد و هشتاد
 کس را در هر کجا که خواهد اَحَدُ هُم قو الثقلین هر یکی از ایشان را قوت همه آدمیان
 و پریان باشد چون این آیت آمد ابو جهل گفت محتمل میگویی که زبانه و زرخ نوزده
 اند شما بر ایشان غلبه میتوانید کرد کافری بقوت بود گفت من هفتاد تن را بس
 باشم ده تن را بهشت و هفت تن را بشکم و دو دیگر را شما بایان کفایت کنید

حق تعالی این آیت فرستاد و مَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ إِلَّا مَلَائِكَةً و ما گزینیم و در خیانت
 را اگر و نشنگان و یک فرشته را بشما گماشتیم که ملک الموت است روح همه را بگیرد
 و اگر نوزده فرشته را قوت و بهیم تا کافران را بدوزخ برند هیچ عجب نباشد بدانکه در تفسیر
 تیسرا عبد الله بن مسعود روایت کرده است که گفت بسم الرحمن الرحیم نوزده حرف است
 چه که کجبار با خلاص بگوید از نوزده فرشته عذاب خلاص یابد حکمت این که نوزده چرا گردان
 بیان کرد و گفت جل جلاله و مَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ إِلَّا فِتْنَةً لِلَّذِينَ كَفَرُوا و ما گزینیم
 شما را از بانیان نوزده مگر از برای عذاب کافران تا در شک هفتند فاما مؤمنان
 ایمان بسیارند با آنچه حق تعالی فرموده است یا مگر از برای آزمودن مرایشان را که ایما
 می آرند یا نبی اگر چه ما دانستیم که ایشان ایمان نخواهند آورد الفتن و الفتنه و الفتون آزمودن
 و سوختن و عذاب کردن باز بیان فائده دیگر کرد و گفت جل جلاله لِيَسْتَقِنَ الَّذِينَ
 أُوتُوا الْكِتَابَ و نوزده یاد کردیم از بانیان را در قرآن تا یقین شود اهل تورات و انجیل را که
 قرآن کتاب سماوی است و راست و درست چونکه در کتاب ایشان نیز چنین بود
 و يُؤَدِّدُ الَّذِينَ آمَنُوا إِيْمَانًا و اما افزون کن این عدد مخصوص را که نوزده است مؤمنان را
 ایمان یعنی ایمان مؤمن برایشان زیاده شود یا تا افزون شود از روی گردیدن لازمی و افزون
 کردن و افزون شدن اصله لازمی و از افتعال و لا یزید کتاب الذین اوتوا الکتاب
 و المؤمنون باز برای تاکید فرمود تا در شک نیستند اهل کتاب و مؤمنان و در حق بودن قرآن
 و رسالت محمد علیه السلام و لِقَوْلِ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ و تا گویند شما را
 که در دلهای ایشان بیماری نفاق است و شک و کفر و کافران مَا ذَا
 آوَدَا اللهُ بِهِذِهِمْ مَثَلًا چه خواست خدا تعالی باین مثل عدواندک که نوزده است و که
 و پس نبی و عرض نکار قرآن بود که قرآن کتاب هدایت است مَثَلًا تمیز و حال فی المثل
 داستان و فی ما ذا وجهان احدها ان ما ذا شیء واحد ای شیء اراد
 فهو مفعول و الثاني ما بمعنی ای شیء و ذا بمعنی الذی ای شیء او و الله بهذا
 حال کونه مثلا و من جهة المثل کذا لک یُضِلُّ اللهُ مَنْ یُشَاءُ و یَهْدِیْ مَنْ یُشَاءُ همچنین
 فرد میگردد و در مگر ای خدا تعالی بعد از اختیار بنده هر که خواهد و راه راست می نماید آنرا که خواهد بعد از اختیار
 می او بوجهل الله علیه گفت که چون لشکر خدای محمد از نوزده زیاده نیست این آیت آمد و ما یعلم جنودنا

درست نیست
 و در کتب کفریه
 که در نوزده
 با شکی نیست
 در شش نوزده
 که در شش
 و نوزده
 که آن نوزده است
 که در حق نبی
 که در حق نبی
 که در حق نبی

فیه المذکر والمؤنث کالجیح وانما هی اسم بمعنی الزهن کاستیمه بمعنی الشتم کانه
 قیل کُلْ نَفْسٍ بِمَا کَسَبَتْ رَهینَةً فِی جَنَّتٍ باشندان اصحاب یمن در بوستان
 حال من اصحاب الیمین او من خمیر فی یَسَاءَ لَوْنٍ عَنِ الْحِمْیَرِ ه میسرند صاحبین
 از گناه کاران چون بیند ایشان را در دوزخ مَسَاکِکُمْ فِی سَفَرٍ چه در آورده شمارا
 در دوزخ این سؤال از برای توجیح باشد یعنی سرزنش قَالُوا لَمْ نَأْكُ مِنْ الْمَصْلُکِیْنِ وَلَمْ نَأْكُ
 نَطْعُ الْمَکِیْنِ ه جواب گویند ووزخیان که نبودیم مادر دنیا نماز کنندگان و نبودیم
 مادر دنیا طعام دهندگان مرگدایان را الاصل لم نکن حذف النون حذفاً شاذاً
 وَکُنَّا نَحْوُ ضُ مَعَ الْخَائِضِیْنِ ه و بودیم مادر دنیا که در می آمدیم در کارهای باطل با باطلان
 یعنی بمنکران قرآن الخوض در کار باطل و آنچه نباید در آمدن کُنَّا نَمُکِّدُ بِیَوْمِ الدِّیْنِ حَتَّى
 اَمَلْنَا الْاَیْقِیْنِ ه و بودیم مادر دنیا که دروغ میداشتیم آمدن روز قیامت را تا آمد ما را مردن پس
 یقین شد ما را که روز قیامت حق است ووزخیان چهار جواب گویند سبب در آمدن دوزخ
 رایجی آنکه نماز را ترک کردند دیگر آنکه زکوٰۃ بگدایان و طعام و صدقه نفل ایشانند و دیگر آنکه باطل را
 قیامت را منکر بودند نصیب تو اینست که نماز را ترک کنی و حق خدای و صدقه را و طعام را از
 فقیران باز ناری و با اهل بدعت و فاسقان یا رنثوی و باشیخان باطل و دانشندان خیال
 و امرای ستمکار یا رنثوی و از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه روایت کرده اند که گفت مرا وار
 اصحاب یمن طفلان مؤمنان اند و این طفلان از گناهکاران پرسند که چه در آورده شمارا در
 دوزخ ایشان گویند ما نماز نمی کردیم و طعام بفقران نمیدادیم و در باطل شروع میکردیم و
 قیامت را منکر بودیم طفلان گویند ما نیز این همه را میکردیم فاما روز قیامت انکار میکنیم
 پس از حال دوزخیان خبر کرد و گفت فَمَا تَقْعَمُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِیْنِ ه پس سؤ و نادر این دو
 را شفاعت و در خواستن شفاعت کنندگان و شفاعت کنندگان پیغامبران
 باشند و فرشتگان و شهیدان و عالمان و مومنان نیکوکار گناه
 گاران را شفاعت کنند مگر چهار گروه را بی نماز و بی زکوٰۃ و باطلان و دروغ و ارنده گان
 روز قیامت را چنانکه درین آیت گذشت الشفاعه در خواست کردن چون حضرت

ذوالجلال بطریق
 اکرام از

احوال قیامت و کافران خبر کرد ایشان قبول کردند گفت جل جلاله علی سبیل الاستعداد
 قَالَهُمْ عَنِ التَّذَكُّرَةِ مَعْصِيَتُهُمْ پس چه بوده است مرا این کافران که از قبول کردن
 وعظ و قرآن و نصیحت کردن سرور بیخبران روی میگردانند سخت گناهتُم حُشْرُ
 مُتَنَفِّرَةٍ قَرَّتْ مِنْ قُوَّةٍ ط گویا که این کافران که میگیرند از قرآن و نصیحت و وعظ
 خرابی اند که رسیده اند یا مانده شده اند از شیر یا از تیر اندازان یا از صیادان یعنی گویا
 ایشان خراب و حشی اند که میگیرند از صیادان نصیب درویش این است که از وعظ
 حقانی بگریزد و الا ستغافونیک رسیدن بار ما بدین معصیت حال من الضمیر فی المصروف
 تقدیریه ای شیئی ثبت لَهُمْ حال کونهم معرضین القراءه مستنصره
 علی اسم الفاعل والمفعول چون کافران گردن کشی کردند و حق را قبول نکردند و طلب کاری
 که لایق نبود کردند حق تعالی خبر داد و گفت بَلْ يُؤْخِرُ كُلَّ مُرْسِيٍّ مِنْهُمْ أَنْ يَتُوبُوا حَقًّا
 مُنْشَوْرَةً ط یعنی نه چنان است که ایشان میخواهند لیکن گردن کشی میکنند و از حد بندگی قدم
 بیرون می دهند و اقتراح کار بزرگ میکنند الاقتراح بستم خواستن و میخواهند که هر کسی
 از ایشان را داده شود نامه باز کرده شده از حضرت باری تعالی بنام وی و این چنان بود
 که کافران گفتند ای محمد اگر نامه را از برای ما بیا ری از خدا تعالی که ای فلان ایمان آید
 و برای ما بیا ری از برای هر یکی از ما که ما را آمرزد خدای تعالی تا ایمان آریم پس حق تعالی
 بیان کرد و حال ایشان را و گفت جل جلاله كَلَّا بَلْ نَحْنُ جُنُودٌ كَانَتِ
 این کنیم ایشان ایمان نخواهند آورد و از برای آنکه ایشان یقین ندارند با خرت كَلَّا يَتَخَفُونَ
 الا خسرته یعنی ترسند ایشان از عذاب آخرت چونکه ایمان ندارند بآن كَلَّا إِنَّهُ
 تَذَكُّرٌ ط حقا که این قرآن قدیم و فرقان عظیم پند است مریه خلایق را و سحر و شحریت
 فَمَنْ شَاءَ ذِكْرٌ ط پس هر که خواهد که بر حجت حق تعالی برسد یا کند و پندگشاید
 قرآن و مایه کسرون اِلَّا اَرْثِيَاءُ لِلَّهِ و پندگشایدند ایشان بقرآن مگر بخوابند حق
 تعالی فرد جوینده آنان نه که جویند تو نیست و تو جویندانی یقین دان که ترا جویند
 هُوَ اَهْلُ التَّقْوَى و اَهْلُ الْمَغْفِرَةِ ط وی است سزای پرهیزگاری که از وی برترند و از
 غیر وی برترند و ویست سزای آمرزیدن گناهان بندگان یعنی ویی بیا مرز و گناها را
 فی غیر وی یعنی هر که برترند و از وی آمرزش خواهد بیا مرز و اللهم اغفر لنا ورحمنا وادقنا التَّقْوَى

که میگویند بیایا تا خود را خوش داریم تا حالیکه خواهیم مرد و معلوم نیست که چه خواهد شد و باین سخن کافر
 میشود چونکه انکار قرآن میکند بسبب انکار آمدن قیامت حق تعالی از علامتهایی او خبر کرده گفت جل جلاله
فَإِذَا نَفَخَ الْبُصْرُ الْقَارِءَةَ بکسر الراء یعنی چون خیره شود و متحیر باشد چشم و یفتح الراء برق چون بهرین باشد
 و باز ما چشم از ترس قیامت و خسفت القمر چون تاریک شود ماه و تمام نورا و برود الخف گرفتن ماه و جمع
الشمس والقمر چون کرده شود آفتاب و ماه را از مغرب بآیند یا هر دو کرده شود که هر دو را نور نماند و یا
 کرده شود و سیاه همچون دو کاه عقیده شده و یابی کرده و یا هر دو را یک برج جمع کرده شود و یا یکجا بآیند بخلاف آنکه
 بجای آیند يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ إِنَّ الْمَفْزَأَ كُبُورٌ بدان کافر مستکر روز قیامت کجاست
 جایی که بخت یعنی از قیامت و بچه پناه گیرم از عذاب قیامت كَلَّا لَا وَزُّوْهُمْ که
 نباشد در آن روز هیچ گریزگاهی و پناهی إِلَىٰ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ بهر پرو و گاه
 تو باشد در آن روز جایی قرار و آسگاه الاستقرار آرام گرفتن یعنی از عذاب خداستغالی هیچ
 چیز پناه نتوان گرفت و هیچ چیز نتوان گریخت مگر بگرم و فصل خداستغالی يَلْبَسُوا الْإِنْسَانُ
يَوْمَئِذٍ بِمَا قَدَّمَ وَأَخَّرَ خط خوراده شود آدمی را آنچه پیش فرستاده باشد و آنچه پس انداخته
 باشد یعنی از همه کردارهایش که در اقل عمر و آخر عمر کرده باشد خبر کرده شود یا همه مالها که در خیر
 صرف کرده باشد یا همه مالها که از پس خود مانده باشد خبر داده شود و حساب کرده شود یا آنچه
 بوی اقدام نموده باشد و کرده باشد و آنچه پس انداخت و نکرد خبر و سزای هر دو آشکار شود
بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ أَصْهَرُ بلکه آدمی بر خود گواه است و قیل نیک بینا و داناست یعنی
 چاره نیست ویرا از حساب التاء فی بصيرة للبصيرة كما فی علامة و لواقعی معا ذین که
 اگر چه بیند از پرومائی خود را و پنهان شود و قیل اگر چه بیارد عذرهای خود را جمع المَعذرة علی
 الثاني جمع المَعذرات علی الا قول المَعذرات پرده یعنی اگر چه در دنیا گناه پنهانی کرده باشد
 فروای قیامت همه اعضایی او گواهی دهند بر کردن آن گناه لَا تَحْصِيهِ يَٰ لِسَانُكَ مجنون
 بقرآن زبان خود را پیش از فارغ شدن جبرئیل علیه السلام از ترس آنکه فراموش کنی لِيَحْصِلَ
بِهِ مَا إِنْ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقَوْلَهُ تا تجمل کنی بر قرآن بدستی که بر ما است گرد کردن قرآن
 در سینه تو و خواندن دیگر بر بر تو نایا و گیزی فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ پس چون بخونیم
 ما یعنی جبرئیل بخواند بر تو بفرمان ما پیروی کن خواندن او را تَقْرَأْ عَلَيْنَا بَيِّنَاتٍ پس بدستی
 که بر ما باشد بیان کردن قرآن بر تو آنچه مشکل شود بر تو از معانی قرآن ما از بیان کنسیم

و یقول
 ما جمع
 ان است که از آن
 جمع است که یکجا
 و یا بهر دو را یکجا
 ان است که از آن
 و یا بهر دو را یکجا
 ان است که از آن
 و یا بهر دو را یکجا

كَلَّا بَلْ يَحْتَبُونَ الْعَاجِلَةَ حَتَّىٰ نَحْكُمَ لَكُمْ بِمَا كَانُوا يَكُونُونَ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا هَذِهِ السُّبُلَ
 بود بلکه چنین است که شما دوست میدارید و شما را و دوستی دنیا برین میدارد که گناهان
 آخرت را پس از برای اینی قیامت را منکر میباشید و شما را دوستی دنیا برین میدارد که گناهان
 بسیار میکنند که حب الدنيا را سَوَّكُلَ خَطِيئَةٍ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ
 أَحَبَّ الدُّنْيَا أَضْرَبَ بِأَخْوَتِهِ وَمَنْ أَحَبَّ الْآخِرَةَ أَضْرَبَ بِنِيَاكُ فَاشْرَوْا مَا يَبْقَىٰ عَلَىٰ مَا
 يَفْنَىٰ نَصِيبُ تَوَانٍ هُوَ أَنْ تَكُونَ دُوسْتِي وَنِيَا رَا زُولُ بَرُونَ كُنِي كَهَ جَاهِ طَلَبِي وَدُنْيَا طَلَبِي كَافِرًا
 بکفر دانه است بهیت غر و غنا و سلطنت سر کجاست میکند : فقر و فاقه و مسکنت جانب مات میکند
 چون کششیت ناگهان تا نبری بخود گسان : بیک قول مات بان جانب مات میکند
 پس بیان کرد فضیلت آخرت را بر دنیا و گفت جَلَّ جَلَالُهُ وَجْهُهُ يَوْمَئِذٍ فَاصْوَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا
 فَاصْوَةٌ طَارِيهَا بَاسْتَدْرَانِ رُوزِ تَارِهِ وَتَرْتَابَانِ وَبِحْدَايِي خُودِ نَگَرَانِ شَر
 ویدار حق است مؤمنان را : خار زم نه بند و ستان را : بدانکه ویدار حق سبحانه و تعالی
 روا است و حق است بخلاف معتزلیان اَظْهَرُ هَرِکَرِ اِستِ از هوسها جان پاک
 زود بیند حضرت و ابوان پاک : چون محمد پاک شد از نار و دود : هر کجا رو کرد و وجه
 الله بود : هر کجا باشد ریشنه فتح باب : اوز سر زده به بیند آفتاب : چون بهشت
 میمان خانه مومنان است و میمانی بی ویدار دوست نیک نباشد بهیت
 اگر ویدار بنمائی و جنت را بسیار بی : برای همیزم و دوزخ کشد از روضه طوبی را : اللَّهُمَّ
 ارْزُقْنَا لِقَاءَكَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْفَكُمْ سَتُورُونَ
 وَتَبْكُمُ كَمَا تَبْكُونَ الْقَمَرُ لَيْلَةَ الْبَدْرِ لَا تَضَامُونَ وَبِإِيَّائِي أَصْحَابَهُ رَضَوْنَ
 الله عليهم اجمعین روایت کرده اند که حضرت رسول الله علیه و سلم حق سبحانه و تعالی
 را دید وَجْهُهُ يَوْمَئِذٍ بِأَمْرَةٍ وَرُوحُهُمَا بَاسْتَدْرَانِ رُوزِ تَارِهِ وَتَرْتَابَانِ وَبِحْدَايِي خُودِ نَگَرَانِ شَر
 از ویدار حق تعالی و در مانده لغو ذبا الله من ذلک تَظُنُّ أَنْ تَفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ
 و انید که عذاب کرده میشود بایشان کاری که استخوان پشت ایشان را بشکند
 یعنی و انید که عذاب بزرگ خواهند کرد و ایشان را الفاقرة سختی پشت شکنده من الفقر
 الفقر پست شکستن و وجه مبتداء و ان کانت نكرة بحصول لفائدة ای وجه
 کثیره يَوْمَئِذٍ ظَرْفٌ لِلْخَبَرِ وَهُوَ نَاطِقٌ كَلَامًا إِذَا بَلَغْتَ الثَّرَاغِيَّ چو که برسد روح بجزای

کردن بینی نزدیک شود مردون و قیل من و اقی و گفته شود کیست امنون کننده این بیمار را تا صحت یابد و جان او بقلب باز گردد و الراقیه امنون کردن و خیل فرشتگان گویند کیست که روح او را با آسمان برد
 فرشتگان رحمت اند یا فرشتگان عذاب تا فرمان کرا باشد الترقی به بالاستن
 یکی از بزرگان دین میگوید که دوستی داشتم فوت شد در آن شب من در خانه او بخواب رفتم دیدم که
 فرشتگان رحمت و عذاب ایستاده اند و منتظر اند تا کرا فرمان شود که روح و پیرا بگردد و آوازی شنیدم
 که میگفتند بگریه که هیچ عمل صالح با خلاص کرده است یا بی اگر یک عمل با خلاص کرده
 است خلاص یابد از عذاب و الا بی فرشته را دیدم که آمد و دست وی را بوی کرد
 و گفت ما وجدت یعنی نیا فتم که بدست عمل با خلاص کرده باشد و همچنین پای را
 و دیگر عضای او را تا بر زاننش رسید بوی کرد و گفت وجدت یا فتم که بکار با خلاص
 گفته است لا اله الا الله و احد لا شریک له له الملك وله الحمد وهو على
 کل شیء قدير فرمان آمد که وی را به بهشت برید و این قصه در نزد شیخ محقق
 خواجه محمد علی حکیم ترمذی رحمه الله علیه مذکور است و ظن آنکه الفرق و چون
 بدانند بیقین که این مردن جدایی است از مال و فرزند و دوستان و القیت الساق
 بالساق و چون پیچیده شود ساق پای با ساق پای دیگر و قیل سختی بسختی پیوندد و قیل رنج
 دنیا با رنج آخرت جمع شود و عرب سختی را ساق گوید الى ربك يومئذ الساق و پیر و دوگانه
 تو در آن روز راندن باشد در خلق را یعنی خلق را بجزای تعالی بر بند روح بهشتی را بعلین
 بر بند یعنی با سمانها و ده زنجی را بسجین یعنی بر زیر زمین بهستم بر بند فلا صدق پس رست
 گویی مذاشت رسول خدا را آن آدمی و لا صلی و نماز نگذارد و لیکن کذب
 و توکی و لیکن دروغ گوئی و هشت رسول را و وی از حق تعالی گردانید ثم ذهب
 الى اهله یتطلى و باز رفت بسوی اهل خود میخراشید الضمائر و اجعة الى الاناس فی
 قوله تعالى ایحسب الانسان و مراد ازین سنن ابو جهل است یا کافر دیگر التطی
 خراشیدن پس و عای بد کرد برین کافر و گفت جل جلاله اولی لك فاولی ثم
 اولی لك فاولی و او ای بر تو باد ای کافر باز و ای بر تو باد و قیل معنی الاول
 نزدیک باد بر تو شکجه هلاک کننده یعنی بلائی بر تو نزدیک است بر حذر باش او را مبتدا
 و لك خبره ایحسب الانسان ان یتروک سلی و پندار آدمی یعنی ابو جهل که فرود گشته

شود و بی جمل یعنی بی امر و نبی و عذاب و رحمت در دنیا و عقبی کسی را با وی کاری نباشد و چون
بمیرد بازنده نشود اینچنین میباید که فرغ تا چنین نیست دلیل بیان کرد بر قدرت خود و گفت
جَلْ جَلالَهُ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ نَظْفَةً مِنْ مَنِيَّتِي تَمِيحًا لِيُؤْمِنُوا بِأَدَمِي أَمْ يَزِيدُكُمْ آسَافًا مَنِيَّتِي كَرِهْتُمْ أَنْ تَكُونَ
الْأَمْنَاءُ فَرُودًا وَآرُونَ آبَ ثَمَّ كَانَ عَاقِبَةُ فَخْلٍ فَتَوَخَّى أَنْ يَزِيدُوا بِأَدَمِي خُونِ بَسْتَهُ
پس از آب بیا فرید ویرا حق تعالی پس راست کرد ویرا و اندامهای وی را چون سر و دست
و پایی و دست و دیگر اعضا فجعل منه الزوجین الذکر و الانثی و پس گردانان
سینی و وجعت یکی از وی که ماده در درون زبده آن اگر خواهد زنا فرزند و اگر خواهد همسر و هم
یعنی غشی الکس فذلك بقادر علی أن یحیی الموتی ثم آیات خداوندی که چنین کند
از آب منی قادر و توانا برین که زنده کند مردگان را یعنی قادر است که همیشه بود و باشد رسول
و علیه السلام گفت سبحانک یی چه نکر تمام شدی سوره و سنت این است که چنین باید
گفت

مُؤَيَّدًا لِمَكِينَةٍ وَهِيَ أَحَدُ تِلْكَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَذْكُورًا به درستی که آدم را
علیه الصلوة والسلام روزگاری که نبود و بی چیزی یاد کرده شده بقول امام سیدی کالبه آدم
علیه السلام چهل سال میان که و طوائف بنهاده بود سرسویی که و پایی بسویی طائف
اول خاک بود پس بر روی بارید تا گل شد پس آفتاب بر روی قامت تابویی گرفت
و حواء سنون شد حواء سنون گل سیاه بویی ناک را گویند پس با و بروی و زید تا خشک چون سفاک شد
که آواز کردی چون دست بردی میزدند کالصال و کالفخار و قیل المراد من الانسا هم او و
إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ اَمْشَاجٍ به درستی که آفریدیم فرزندان آدم را از آب منی
آمیخته آب مرد و آب زن الامشاج جمع مشج و جمع مشج کخلط و خلیط و اخلاط نبتلیه
تا بیا ز ما نیم ویرا بکارهای شریعت آید شود از وی که با اختیار خود خیر می کند یا شر می چنانکه ما
دانسته ایم از وی بعلم قدیم خود فجعلناهم سمیعاً تبصیراً پس گردانیدیم این آدمی را شنوا و بینا
انظره آب منی بخیر قطره آب منی آدمی را شنوا و بینا آفریدیم إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا به درستی
که ما نمودیم آدمی را راه یکنی و بدی و حق و باطل را بشکر گوید اگر شکر گوید و ایمان آورد و عمل نیکو کند

راه بنامیش و اگر شکر گوید و کافرشود و کینه کند نیز راه بنامیش از ما همه کرم بود آدم نبود -
 پس پیش از خاک و فرزندان و از آب منی و فریدیم و شنید و بینا کردیشان و راه حق و باطل نمودن ایشان
 اگر ایمان آرد و عمل نیک کند خیرای ایشان بهشت جادوان باشد و اگر ایمان نپارند و عمل نیک نکنند
 خیرای ایشان و در بخ باشد چنانکه بیان کرد و حال هر دو طایفه را تا آخر سوره و گفت جل جلاله انا
 اعتمدنا لک کفین سلاسل و اعلاک و معجزات بدرستی که ما آموه کردیم و کافران را بخیرای
 و غلامی گران و آتش سوزان بعد ازین حال مؤمنان را بیان کرد و گفت جل جلاله ان الاکابر اکثر یون
 من کائس کان مؤلجها کافورا بدرستی که نیکان یعنی مؤمنان نیکو کار بسیار مند و بهشت
 از شراب قحی باشد که باشد آئینش و یی یعنی از آنچه در وی آئیند خنک و سفید باشد چنانکه در سرت
 رخ آئیند و در دنیا و سفیدی و سرودی و خوش بونی همچون کافور باشد و قیل کافور در بهشت چشمه است
 عینا فی ثوب بها عباده الله آن کافور چشمه باشد که بسیار مندا و یی بندگان خدا یتالی الباه یعنی
 من اوزایده یفخر و نفی یفخر به براندان آب را در سینه لهای خود هر کجا که خوا بند در بند یی و پستی
 بجوی بخلاف آب و دنیا که می باشد خبر کرد که این بندگان بپا کنند و صفت ایشان چیست گفت
 جل جلاله یوفون بالتذکر و فامیکنند این بندگان پاک نذر ناکه کنند و طاعتها و و فرضا
 و سنتها و یکنایون یومما کان شکره مستطینا و میسرند و زیرا که بدی و یی برانگند
 باشد یعنی عذاب دمی و بدی آشکارا باشد و بهمه گناهکاران برسد و امام قاده گفت
 رحمة الله علیه از سختی آن روز آسمان شکافته شود و ستارگان بریزند و گوهاها سپو گرد
 هوار و د و آفتاب و ماه تاب را نور نماند و زمین بجنبند و آها بر زمین فرو رود و مقدار چهار
 صد گز دانی که حال آدمی در آن روز چگونه باشد زهی غافل از آن روز نرسد و گفت
 و کواشی آورده است و در بسیاری از تفاسیر آمده که این آیتها در حق امیر المؤمنین علی رضی الله
 عنه و اهل بیت او رضوان الله علیهم اجمعین نازل شده است که ایشان روزی نذر می افتند
 از برای صحت شاهزادگان و در سه شب طعام دادند مسکین و یتیم و اسیر را امیر المؤمنین
 علی رضی الله عنه بنان ملک دنیا گرفت و بهر سه نام ملک عقیقی گرفت مسکین
 نو که نه بنان واری و نه سه نام و درین قصه مبالغه بسیار کرده اند
 که آن لائق ایشان نیست و محققان نمی پسندند و بقول مقاتل
 رضی الله این آیتها در حق یک از انصار آمده

فان من یستغیب الخائن
 اگر چه چنگیان و بجای
 بجز را زانوی سخیل
 است الا که بلفظ
 یعنی جز از خنقین
 که هر چه نیست
 خام بود و هر چه
 که نشستی است زود
 گذر کلا بزم
 الی بابی و بکر
 و در نیت
 زود بر و بزم
 بدونی است
 زود باشد

که در یک روز طعام واد بکین ویتیم و اسیر و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیمنا
و اسیرنا و خوردنی میدهند از برای دوستی حق با وجود دوستی طعام و حاجت بومی
کدایان را و یتیم و بی پدر را و اسیر را و میگویند اِنَّا نَطْعِمُکُمْ لَوْ جَهِلَ اللّٰهُ لَا تَزِیدُ مِنْکُمْ
جَزَاءً وَّلَا تَنْکُورًا بدرستی که ما میدیم خوردنی شمار از برای رضای حق تعالی و
منجوایم از شما جزا و تنار اِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا یَوْمًا عَبُوسًا قَطَطًا بدرستی که ما
میسرسیم از خدای خود روزی را که دیهای گناه گاران در آن روز ترش باشد و سخت شود
باشد آن روز بر گناه گاران قَوْفُهُمْ اللّٰهُ شَرُّ ذَٰلِكَ الْیَوْمِ وَلَقَتْهُمْ نَضْرَةٌ
وَسُورٌ وَاذْهَبَ سَبَبُ اَیْنِ کَارِ بِاَیْنِکَ نگا داشت ایشان را خدا تعالی از بدی آن
روز و او شان تا زکی و پها و شادی و لها و دشمنان را داسیاه روی و غم و
اندوه و بیداری اندازد الوقایته نگاه داشتن التقیته چیزی به پیش کسی آوردن و دادن قوفلهم
و لقتهم بغنی استقبال است و بقول بعضی یعنی نگاه خواهد داشت ایشان را و خواهد
و او شان در روز قیامت وَجَّوْهُهُمْ بِمَا صَبَرُوا وَجَنَّةٍ وَحَرِیرًا و جزا و پاداش را
بسبب صبر کردن ایشان و طاعتها و بلاها بهشت جاودان و جامهای سرسبز
چون در دنیا و دوستان او را بلا بود و در عقبی عطا بود و در دنیا ایشان را غم در آخرت
شادی بود و دنیا ایشان را زندان بود و در عقبی بهشت جاودان بود و در دنیا آنرا جامهای زنده
بود و در عقبی ایشان را جامهای حریر باشد و فروترین کسی را بهشت و حله و حریر پوشند
و بهترین را بهشت و هزار هر یکی را بلون دیگر و تنگی هر یک همچون سنگ برگ گل و چون
از جای و جامه ایشان خبر کروا از تحت و بخت ایشان خبر کرد و گفت جل جلاله
مُتَّکِنِیْنِ فِیْهَا عَلَی الْاَوَّلِکَ بحکم زده باشند دران بهشت بر تختهای ارستاده پیش
هزجتهی بوستانی و در پیش هر بوستانی کوشکی و در پیش هر کوشکی گلتانی چون در دنیا
بر بساط فقر و فاقه قناعت کرده باشند و در خانهای محقر بسر برده باشند و بهشت
چنین نملها خوب باشد شان مُتَّکِنِیْنِ حَالِ مِنَ الضَّمِیْرِ الْمُنْصُوبِ فِی
جَزَا هُمْ کَقَوْلِهِ تَعَالٰی لَا یُرَوْنَ فِیْهَا شَمْسًا وَّلَا زَمْهَرِیْرًا لَّکَ یُرَوْنَ حَالِ
مِنِ الضَّمِیْرِ الْمَرْفُوعِ الْمُسْتَقَرِّ فِیْ مُتَّکِنِیْنِ یعنی نه پند دران بهشت آفتاب را و زهریر
را یعنی کرم و سرم را یعنی چون در دنیا کرمائی تابستانی و سربای رستمانی دیده بودند

اینکه عجب است
چنین را گویند
که میان دو چیز
تفصیل نیست
بود و اندک تفاوت
و در قیامت
عجبی گفته میشود
که بسبب صبر
خاست از تحت
جنت و از جای
درست و در جای
نست و در جای
نست و در جای

و طاعت را ترک نکرده آنجا از سر ما و گر ما در آن باشند چون کافران در تنگم بوده
 باشند و تا بستان و زمستان در گما و سرمای و وزخ در مانند چون از جای و جاسه
 ایشان خبر کرد از سایه و میوه ایشان نیز خبر کرد و گفت جل جلاله وَ دَانِيَةً عَلَيْهِمْ
 ظِلًّا لَطِيفًا وَ زَدِيكَ بَاشَد بَآنْ بَشْتِيَانْ سَايَهِي وَ رَحْمَانْ بَشْت وَ ذَلَّتْ قُلُوبُهُمْ
 تَذَلُّلًا لِّهِ لِي قَرِيبَتِ مِنْهُمْ يَعْنِي زَدِيكَ كَرْدَه شَو بَآنْ بَشْتِيَانْ مِيوْءِي وَ رَحْمَانْ بَشْت
 اَكْرَنْتَه وَ خَفْتَه وَ اِيستاده آن مِيوْءِي بَا لِيْشَانْ مِيرسد وَ زَدِيكَ شَوْد مِير آمدن وَ رَحْمَانْ
 اَحْتِيَاَجْ شَوْد و اَمَامْ مَجَاهِدْ رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَيْهِ كَفْتْ كَهْ صَحْنِ بَشْتِ از فقره خام باشد و خاک
 آن زمشك و تَهْ رَحْمَانْ اَنْشْ از زرو فقره و شاخه‌ای اواز مر و اريد و از زبرجد و با قوت
 و مِيوْءِي اَوْ بَتُو زَدِيكَ بَاشَد كَهْ دَسْتْ بُوِي بَرسد بِيْرَجْ از ورخت مسگیری و
 مِيخوَرِي چُونْ دَشْمَنْ اَو رَاوَرْدَنْيَا بُوَسْتَا مِهَا و مِيوْءِي لَوْنْ لَوْنْ بُوْدْ دَرْ عَقْبِي جَا
 اِيْشَانْ دَوْنِخْ اِسْتْ و مِيوْءِي اِيْشَانْ رَقُومْ وَ ضَرْيَعْ عَطْفْ عَلَيْ جَنَهْ اِيْ وَ اَعْطَا هَمْ جَنَهْ
 دَانِيَةً ظِلًّا لَطِيفًا وَ مَسْحَرَةً اَنْهَا وَ الظَّلَالُ جَمْعُ الظِّلِّ التَّذَلُّلُ رَامْ كَرْدَنْ الْقَطُوفُ جَمْعُ
 قَطْفِ اِسْتْ وَ قَطْفِ مِيوْءِ وَ رَحْمَتْ رَا كَوْنِيْدْ بَدَا كَمَهْ اَوَّلِ اِيْنْ عَطَا بَا اَنْ بُوْدْ كَهْ فَرَسُوْدْ كَهْ فَوْقَهُمْ
 اِلَى اُخْرَهْ يَعْنِي نَكَا وَ اَشْتَمْتَانْ و دَا دَشْتَانْ عَطَا بَا كَهْ اَوَّلِ اَنْ تَا زِيْگِي رُو يَهِي اِيْشَانْ بُوْدْ
 اَثَرِ حَسْبِيْ جَالِ مِنْ وَ شَا دِيْ دَلَمَا كَهْ اَزْ مَشَاهِدَهْ جَالِ اَنْوَارِ صِفَاتِ وَ ذَاتِ سَنْ بُوْدْ
 چُونْ اِيْشَانْ حَسَانْ كَرْدَنْدَنْ نِيْزْ حَسَانْ كَرْدَمْ كَهْ هَلْ جَوَاءُ الْاِحْسَانِ الْاِحْسَانُ
 وَ مُحَقَّقْ وَاَنْدَكَهْ اِيْنْ كَرْمِهَادْ رُو نِيَا وَ عَقْبِي هِمَهْ اَزْ بُوْدْ كَهْ تَوْفِيْقْ طَاعَتِ و دَاوْ جَرَايِ طَاعَتِ
 نِيْزَا و دِ دِ پَسْ بَر كَرَا قَبُولْ كَرْدَمْ دُوْ ذَكَرْدُوْ هَر كَرَا رَدْ كَرْدُوْ قَبُولْ نَكَرْدُوْ رُبَاعِي
 اَزْ لَطْفِ تَوْ هِيْجْ بَنْدَهْ نُوْمِيْدَنْشْدْ بِيْ مَقْبُولْ تَوْ جَرِ مَقْبِلْ جَا وِيْدَنْشْدْ بِيْ لَطْفِ كَبَامْ
 ذَرَهْ پِيُوْسْتْ دَمِيْ بِيْ كَانْ ذَرَهْ بِيْ اَزْ هَزَارْ خُوْرَشِيْدَنْشْدْ بِيْ مِنْ قَبْلَهْ قَبْلَهْ بِلَا عِلَّةِ
 وَ مِنْ رَدَهْ رَدَهْ بِلَا عِلَّةِ بِيْ وَ اَزْ نَعْمْتِ دِيْگَرْ كَهْ دَاوَهْ شَوْد وَاَنْ شَرِبْتَهِيْ شَرِيْنْ
 بَاشَدْ خَبَرْ كَرْدُوْ كَفْتْ جَلْ جَلَالَهْ وَ يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِاَنْبِيَةٍ مِنْ فِصَّةٍ وَ كَرْدَانِيْدَهْ شَوْ
 بَرِيْنْ بَشْتِيَانْ اَبْ وَ جَا مِهَا يَعْنِي مَشْرِبَاهْ وَ قَدْ جَايِ نَفَرَهْ وَ اَكْوَابْ وَ كُوْزَهِيْ بِيْ
 وَ سْتَهْ كَاَنْتَ قَوَادِيْرُ قَوَادِيْرٍ مِنْ فِصَّةٍ كَهْ بَاشَدْ اَنْ كُوْزَهْ اَزْ شِيْشَمَا كَهْ اَزْ
 نَفَرَهْ بَاشَدْ يَعْنِي اَزْ اَصْفَايِ اَكْبَنِيَهْ بَاشَدْ وَ سَفِيْدِيْ نَفَرَهْ كَهْ هَرْدُوْنْ اَوْبَاشَدْ اَزْ شَرِبْتَهِيْ

رنگ برنگ از بیرون او بنماید عبد بن عباس رضی الله عنه گفت که اگر از نقره دنیا
 خدجی ساخته شود تنگ تر از پرگس آنچه در درون وی است نماید بخلاف قبح نهشتی
 که از نقره بود چنان با صفا بود که هر چه در وی باشد از بیرون نماید همچو شیشه
 و شیشه دنیا از خاک باشد فاما شیشه بهشتی از نقره پاک باشد قولیر از روی
 ترکیب خبر کانت باشد القواء ببتونینهما و تکره فیهما و بتونین الا ولیه
 و تکره فی الثانی من فضله بیان الاصل القواء یوکنذانی الکواشی قد و
 اندازه کرده باشند یعنی شرابهای بهشتی را در آن کوزه های کوزه ها اندازه کرده باشند
 و شستگان پیش از آمدن بهشتیان در بهشت تَقْدِیْگَ اندازه کردن که شراب بکوزه ها
 برابر باشد بمقداری که بهشتی سیر شود نه کم آید و نی زیاد و این نوع بالذت می
 می باشد و شاید که این اشارت باشد که اقلاح راح شراب بمقدار خوصله رواح
 باشد در معارف الطبی و الله تعالی اعلم وَلَيُسْقَوْنَ فِيهَا و داده شوند آن بهشتیان
 را در بهشت گاسا قدی را از شراب که گان مِنْ اَجْزَائِهَا باشد آینه شرحی وَيُجْبِلُونَ
بِجَبَلٍ جیزی که خوشبوی و خوش مزه میباشد در عرب و قیل چشمه است در بهشت
عَيْنًا فِيهَا لَتَمُنَّ سلسبیل است چشمه باشد که نامبرده میشود ویرا سلسبیل یعنی خوش
 بوی و گوارنده و فرمان برادر و سعی متعدی بمفعولین میباشد يقال سقاها الماء
 مضاف محذوف میباشد کاسا ای شراب کاس چون صفت لباس بهشتیان
 و نرلهما و میوه و شرابها و قدحهای ایشان کرد صفت خادمان ایشان نیز کرد و گفت
جَلَّ جَلَالُهُ وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ و میگردد بر ایشان و لکن کوکان یعنی بچگان و
 غلامان مُخْلِذُونَ جاوید کرده شد گان که هرگز پیر نموند و از جمال و حال خود برنگردند
 بعضی گویند این خادمان بهشتیان فرزندان کاوان باشند که خورده باشند و بعضی
 گویند که این خادمانی باشند که حق سبحانه و تعالی ایشان را در بهشت آفریده با صفت
 دیگرشان یا کرد و گفت اِذَا وَاكَبْتَهُمْ چون منی توان خادمان را حسبتهام اَوْ لَوْ سَمِعُوا
 بیداری و بدانی که مروریده می سفیدند پراگنده و ریخته شده از غایت سفیدی و پاکیزگی
 همچون مروریده ها باشند و در آن یکدیگر در لباسها برای خدمت کردن بهشتیان بپایند
 خادمان ایشان چنین خوب صورت باشند تا وانی که محذومان چون باشند وَ اِذَا وَاكَبْتَهُمْ

ثُمَّ رَأَيْتُ نَعِيمًا جَوْنَ تَوَانِجٍ يَعْنِي دَهشتِ مِیَنی تَوْحُشِیَا وَنَعْمَتِیَا بِیَ بَیَارٍ وَ مُلْکَا
 وَ بَادِشَاهِیَ کَیْوَگَاهِ بَیْرُکِ قَالَ النَّبِیُّ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَسَلَّمَ اِنْ اَدْنٰی اَهْلِ الْجَنَّةِ
 مَنْزِلَةً مِنْ یَنْظُرُ اِلٰی مُلْکِهِ مَسِيرَةُ الْفِ عَامِ یَرِیْ اَقْصَاهُ کَمَا یَرِیْ اَدْنَاهُ یَعْنِیْ کَیْوَگَاهِ
 دَهشتِیَا زِیْرَ مُلْکِیَّتِیْ بَاشَدَ کِهْ مَسَافَتِ اَنْ هِزَارِ سَآلِهْ رَآهْ بَاشَدُ وَ رَآهْمِچُونِ نَزْدِیکِ مِیْنَدَ کَلَّا زِیْرَ
 زَوَالِ نَبَاشَدُ وَ مُلْکِ اسْتِ بَیْرُکِ یَقُولُ خَوَاجَهْ عَلِی حَکَمِ تَرِیْدِی رَحْمَتِ اللّٰهِ عَلَیْهِ اَنْ بَاشَدَ کِهْ هَرِجِهْ
 اَوْ خَوَاجَهْ هِیچَانِ کَرْدُودِ یَقُولُ مَآمِ مَقَاتِلِ رَحْمَتِ اللّٰهِ عَلَیْهِ مُلْکِ کَبِیْرِ اسْتِ کِهْ هِفْتَا دَهْزَارِ حَاجِبَانِ
 وَ دُورِ بَانَانِ بَاشَدُ مَرِ هِیْشَتِی رَآهْمِچُونِ فُشْکَانِ خَوَاشَدَ کِهْ مِیْشِ اَنْ هِیْشَتِی دَرِآیْنَدُ وَ اِیْنِ هِمِهْ وَ سِتُورِیْ خَوَاشَدَ بَعْدِ اَنْ
 مِیْشِ هِیْشَتِی دَرِآیْنَدُ وَ سَلامِ حَضَرَتِ بَارِی تَعَالٰی بَرِ سَآنَدُ وَ هَرِکِیْ دِیْدِ بَیَارِ نَزْدِیکِ چِشَمِ کِیْسِ جِیْنَانِ نَزْدِیکِ هِیْشَدُ
 وَ هِیچِ کُوشِ هِمِ نَشْنِیْدِهْ بَاشَدُ وَ هَرِ خَاطِرِ کِیْسِ نَشْنِیْدِهْ بَاشَدُ فُشْکَانِ کُوینَدَ کِهْ حَقِ تَعَالٰی
 اَزِ تَوْحُشِ نُوْدِ اسْتِ اِیْنِ بَرْدِلِ هِیْشَتِی شُشْتَرِ اَزِ هِمِهْ نَعْمَتِیَا بَاشَدُ لَقَوْلِهِ تَعَالٰی وَ ضَوَّاءُ
 مِنْ اللّٰهِ اَکْبَرُ وَ مُلْکَا کَبِیْرَا دَرِ قَوَآءِ عَآشَتِ رَضِی اللّٰهُ عَنْهَا اَمْدَهْ اسْتِ کِهْ مِیْنِ تُو پَادِشَاهِ
 بَیْرُکِ رَایْعِی خُدَایِ تَعَالٰی رَآهْ حَقِ سَبْحَانِهْ وَ تَعَالٰی صِفَتِ دِیْکَرِ دَهْشَتِیَانِ رَآهْ حَآصِی
 اِیْشَانِ زِیْرَ جَلِّ جَلَالِهْ کَفْتِ عَلَیْهِمْ هَرِ بَالَایِ اِیْشَانِ بَاشَدُ شِیَابِ سُنْدِ سِیْ حَآصِی
 تَنَکِ وَ قِیلِ دِیْبَایِ تَنَکِ خَضِیْرِ حَآصِی سَبَرِ یَاسِنْدِ سَبَرِ وَ اسْتِ بَرِقِ حَآصِی دِیْبَایِ
 سَطَرِ بَرِ مَوْسِی بَاشَدُ هِفْتَا دَهْ هَرِکِیْ بَرِکِیْگَرِ وَ حَآصِی زِیْرِ مِیْنِ اِیْشَانِ بَاشَدُ دِیْبَایِ
 سَبَرِ تَنَکِ تَنَکِ هَرِ حَلَهْ هِیچُونِ تَنَکِ بَرِکِ کُلِّ الْقَرَاءَةِ بِسْکُونِ الْاِیَّاءِ عَلَیْهِمْ فَهَؤُلَاءِ
 حَظَرِ شِیَابِ سُنْدِ سِیْ وَ بِنَصْبِهْ ظَرْفِ اِیْ ثَبَتِ عَلَیْهِمْ اَوْ حَالِ مِنْ ضَمِیْرِ عَلَیْهِمْ
 وَ صِفَتِ دِیْکَرِ هِیْشَتِیَانِ رَآهْ کَرْدُودِ کَفْتِ جَلِّ جَلَالِهْ وَ حَکْمُ اَوَاسْتِ شُوْدَ اِیْنِ هِیْشَتِیَانِ
 اَسَاوُودِ بَسْتَانِهَا مِنْ فِضْلِ اَزِ نَفَرِهْ وَ عَادَتِ مُلُوکِ وَ اَشْرَافِ عَرَبِ اِیْنِ بُوْدَ کِهْ بَسْتَانِهَا
 دَرِ دَسْتِ کَرْدِیْدِی وَ مَخَافَتِ کَرْدِیْدِی اَبَاقِ حَقِ تَعَالٰی هِیْشَتِیَانِ رَآهْ اَبَاقِ صِفَتِ کُوینَدَ بَازِ صِفَتِ
 دِیْکَرِ اِیْشَانِ هِمِ کَرْدِ جَلِّ جَلَالِهْ وَ مَقْضُومِ بَدِ اِیْشَانِ وَ قَبْضُومِ پَرِ وَ دِکَرِ اِیْشَانِ شُکُوبَا
 شِیْرَتِی طَافُودَ اَکَبِرِهْ کِهْ چُونِ خُورْدِهْ شُوْدَ بُوْدِ نَکُودِ وَ بَلْکِ عَرَقِ شُوْدَ وَ اَزِ تَخْصِی
 اِیْشَانِ بَیْرُونِ اَیْدِ بُوِی دِی مَنَکِ بَاشَدُ وَ دَلِ اِیْشَانِ رَآهْ کُنْدَازِ کِیْنِهْ وَ دَشْمِیْنِ وَ دُوسْتِی
 غَیْرِ حَقِ تَعَالٰی سَابِقَانِ وَ مَقْرَبَانِ حَضَرَتِ غَرَّتِ رَآهْ جَلِّ جَلَالِهْ اَزِ بَطْنَانِ یَعْنِیْ اَزِ زِیْرِ عَرْشِ
 قَدِ حَآصِی شَرَابِ طَمُورِ اَزِ زِیْرِ جَدِ سَبَرِ وَ اَزِ قَوْتِ سَرِخِ وَ اَزِ نَفَرِهْ حَفِیدِ بَرِ سَآنَدِ بَیْوَطَهْ

کِهْ مِیْشِ هِیْشَتِی دَرِآیْنَدُ
 وَ سَلامِ حَضَرَتِ بَارِی تَعَالٰی
 بَرِ سَآنَدُ وَ هَرِکِیْ دِیْدِ
 بَیَارِ نَزْدِیکِ چِشَمِ کِیْسِ
 جِیْنَانِ نَزْدِیکِ هِیْشَدُ
 وَ هِیچِ کُوشِ هِمِ نَشْنِیْدِهْ
 بَاشَدُ وَ هَرِ خَاطِرِ کِیْسِ
 نَشْنِیْدِهْ بَاشَدُ فُشْکَانِ
 کُوینَدَ کِهْ حَقِ تَعَالٰی
 اَزِ تَوْحُشِ نُوْدِ اسْتِ اِیْنِ
 بَرْدِلِ هِیْشَتِی شُشْتَرِ اَزِ
 هِمِهْ نَعْمَتِیَا بَاشَدُ لَقَوْلِهِ
 تَعَالٰی وَ ضَوَّاءُ مِنْ اللّٰهِ
 اَکْبَرُ وَ مُلْکَا کَبِیْرَا
 دَرِ قَوَآءِ عَآشَتِ رَضِی
 اللّٰهُ عَنْهَا اَمْدَهْ اسْتِ کِهْ
 مِیْنِ تُو پَادِشَاهِ بَیْرُکِ
 رَایْعِی خُدَایِ تَعَالٰی
 رَآهْ حَقِ سَبْحَانِهْ وَ
 تَعَالٰی صِفَتِ دِیْکَرِ دَهْشَتِیَانِ
 رَآهْ حَآصِی اِیْشَانِ زِیْرَ
 جَلِّ جَلَالِهْ کَفْتِ عَلَیْهِمْ
 هَرِ بَالَایِ اِیْشَانِ بَاشَدُ
 شِیَابِ سُنْدِ سِیْ حَآصِی
 تَنَکِ وَ قِیلِ دِیْبَایِ
 تَنَکِ خَضِیْرِ حَآصِی
 سَبَرِ یَاسِنْدِ سَبَرِ وَ
 اسْتِ بَرِقِ حَآصِی دِیْبَایِ
 سَطَرِ بَرِ مَوْسِی بَاشَدُ
 هِفْتَا دَهْ هَرِکِیْ بَرِکِیْگَرِ
 وَ حَآصِی زِیْرِ مِیْنِ اِیْشَانِ
 بَاشَدُ دِیْبَایِ سَبَرِ
 تَنَکِ تَنَکِ هَرِ حَلَهْ
 هِیچُونِ تَنَکِ بَرِکِ کُلِّ
 الْقَرَاءَةِ بِسْکُونِ الْاِیَّاءِ
 عَلَیْهِمْ فَهَؤُلَاءِ حَظَرِ
 شِیَابِ سُنْدِ سِیْ وَ
 بِنَصْبِهْ ظَرْفِ اِیْ ثَبَتِ
 عَلَیْهِمْ اَوْ حَالِ مِنْ
 ضَمِیْرِ عَلَیْهِمْ وَ صِفَتِ
 دِیْکَرِ هِیْشَتِیَانِ رَآهْ
 کَرْدُودِ کَفْتِ جَلِّ جَلَالِهْ
 وَ حَکْمُ اَوَاسْتِ شُوْدَ
 اِیْنِ هِیْشَتِیَانِ بُوْدَ کِهْ
 بَسْتَانِهَا اَسَاوُودِ
 بَسْتَانِهَا مِنْ فِضْلِ
 اَزِ نَفَرِهْ وَ عَادَتِ
 مُلُوکِ وَ اَشْرَافِ عَرَبِ
 اِیْنِ بُوْدَ کِهْ بَسْتَانِهَا
 دَرِ دَسْتِ کَرْدِیْدِی
 وَ مَخَافَتِ کَرْدِیْدِی
 اَبَاقِ حَقِ تَعَالٰی
 هِیْشَتِیَانِ رَآهْ
 اَبَاقِ صِفَتِ کُوینَدَ
 بَازِ صِفَتِ دِیْکَرِ
 اِیْشَانِ هِمِ کَرْدِ
 جَلِّ جَلَالِهْ وَ
 مَقْضُومِ بَدِ اِیْشَانِ
 وَ قَبْضُومِ پَرِ وَ
 دِکَرِ اِیْشَانِ
 شُکُوبَا شِیْرَتِی
 طَافُودَ اَکَبِرِهْ
 کِهْ چُونِ خُورْدِهْ
 شُوْدَ بُوْدِ نَکُودِ
 وَ بَلْکِ عَرَقِ
 شُوْدَ وَ اَزِ
 تَخْصِی اِیْشَانِ
 بَیْرُونِ اَیْدِ
 بُوِی دِی مَنَکِ
 بَاشَدُ وَ دَلِ
 اِیْشَانِ رَآهْ
 کُنْدَازِ کِیْنِهْ
 وَ دَشْمِیْنِ
 وَ دُوسْتِی
 غَیْرِ حَقِ
 تَعَالٰی
 سَابِقَانِ
 وَ مَقْرَبَانِ
 حَضَرَتِ
 غَرَّتِ رَآهْ
 جَلِّ جَلَالِهْ
 اَزِ بَطْنَانِ
 یَعْنِیْ
 اَزِ زِیْرِ
 عَرْشِ قَدِ
 حَآصِی
 شَرَابِ
 طَمُورِ
 اَزِ زِیْرِ
 جَدِ
 سَبَرِ وَ
 اَزِ
 قَوْتِ
 سَرِخِ وَ
 اَزِ
 نَفَرِهْ
 حَفِیدِ
 بَرِ
 سَآنَدِ
 بَیْوَطَهْ

دستی تالاب و مقصد انرا و میانه روانرا فرشتگان دهند و عاظمه اهل بهشت را غلبان دهند
یعنی خادمان بهشت چون از شراب بهشتی بخورند مست و ذوالجلال گردند حجاب برگیرند تا جمال
چون و بیگون او بچیت و مگان حق را بینند اللهم اوزقنا و جعلنا بکرمک من
المقرهین ان هذا کان لکم جزاء بدرستی که این نیکبها که یاد کرده شده است
و بود و باشد مر شمارا بسبب پاداش کارهای نیک شما و کان سَعِیْکُمْ مُسْتَكْوَرًا
و بود و هست کوششهای شما پذیرفته و تسبیل کرده شده و کارهای شما ضایع
نیست بلکه اندک پذیر بسیار بخش است حضرت باریتعالی را اِنَّا خُنْ نَزَلْنَا عَلَیْکَ الْقُرْآنَ
تَنْزِیْلًا بدرستی که ما بر تو فرستادیم قرآن را فرستادیم پرانگند و اگر یکبار فرستادیم
یا دیگر فتن او بتو دشوار بودی چون فرستادیم قرآن را و ترا بیجا مبر کردیم و بخلق
عالم فرستادیم اگر ترا برنجباندند و ساحر و شاعر گویند بر جفای ایشان صبر کن
پس گفت جل جلاله فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّکَ پس صبر کن ای محمدا برای حکم حق تعالی
برسانیدن شریعت و احکام و اسلام و بر دروغ گویی داشتن خلق مر ترا بر مصیبتها و ادای
طاعتم و لا تطع و فرمان برداری مکن منهم اثمًا و کفوا و ازین کافران هیچ بزه
کاری و نهاسپاسی را یعنی و لید مغیره و عثبه را که ایشان گفتند ای محمد ترا مال بسیار
بهیم و عروس صاحبال بهیم این کار برگرد و بقولی دیگر مراد ابو جهل است که رسول علیه السلام را از نماز گذاردن
منع کرده بود و اذ کبر انتم ربکم و یاد کن ای محمد نام خدای خود را بکبره در بامداد
یعنی نماز بامداد گذار و اصیلا و شبها گاه یعنی نماز پیشین و نماز دیگر بگذار و من اللیل
فاصیلا و بعضی از شب سجده کن مر پروردگار خود را یعنی نماز شام و خفتن بگذار و وسبیح
و بیای یاد کن مراد را اللیل در شب طویلا در از یعنی نماز شب بگذار و بقول دیگر مراد آنست
که یاد کن بزبان مر پروردگار خود را در همه اوقات ان هو لا بدرستی که این
کافران یحبون دوست میدارند بدل و جان العاجلة دنیا را و کین رون
و سیگدارند و واثم از پس خود یومًا ثقیلا روز گران را یعنی کار ایشان همه
از برای دنیا است غم کبدان و اغل چندان باشد شان که نیمه آن بلک ازوه بخش آن یکی
از برای آخرت نباشد شان فاما مومنان را همه غم آخرت باشد و تدبیر و تدبیر و تدبیر
حال بکنند فاما عاشقان را جز طلب و دوست هیچ نباشد مثنوی

و تطیع منم
و از انم
منم
اعتبار
نما اقله
کس

و بعضی
را و بعضی
و بعضی
و بعضی

ملک و نیا تن پرستان رحلال : ما غلام ملک عشق نیز و ال : عاشقی که ز خوان رحمن خور و قوت نه صد
عدن پیشش نیز و برکت توت : بهشت جنت گردد آرام در نظر : و رکنم خدمت من از خوف فقر
مؤمنی باشم سلامت جوی من : بذرا که این هر دو بود و خط بدن : و بطریق تعریف تنبیه کرد و نسا
و گفت جل جلاله لَئِنْ حَكَمْتُمُوهُمْ ما آفریدیم ایشان را و بس و وَشَدَدْنَا و استوار کردیم استقامت
عضو نا و استخوانها و پها و رکهای ایشان را و بقوی دیگر ما آفریدیم جای بیرون آمدن بول
و غائط ایشان را یعنی راه پیش و پس چون چیزی بیرون آید هر دو به هم فراز آیند چون چپیت
چرا باید که شب و روز عمر خود را بطلب کردن و دنیا و دوستی آن مستغرق دارند و هیچ قدم
فی طمع دنیا نزنند و از خالق و رازق خود چار و می گردانند و بیان کرد که ما قاریم برین
که این کا فران را نیست کنیم و بدل ایشان دیگران را بیاریم و گفت جل جلاله وَإِذَا شِئْنَا و
چون خواهیم که هلاک کنیم ایشان را بَكْدَلْنَا أَمْثَلَهُمْ تَبْدِيلًا بدل کنیم به نهایی ایشان
را بدل کردی یعنی بهتر از ایشان بیاریم و ما قاریم و حکیم غفاریم و رحیم ستاریم و کریم
زود هلاک کنیم ایشان را تا باشد که ایمان آرند از هَلَاکَةُ بدستی که این سوره و تذکره
پندیت مر شما را و لطیفیت مرد و ستان را چونکه در وی حال بشتیان است و بیان فرست
ایشان است فَمَنْ شَاءَ پس هر که خواهد حال ایشان را و جزای ایشان را الَّتِي كَانُوا فِيهَا
سبب لایه بگیرد و بخدای خود راهی یعنی بندگی او کند و رضای او جوید و بهوایی خود بگذارد

بیت

با و و صله در ره توحید نتوان رفت راست | یار ضای دوست باید یار ضای خوشتن
وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ و محاسبید شما چیز را مگر وقت خواستن عذای تعالی
یا مگر خواستن حق تعالی آن چیز را أَرَادَ اللَّهُ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا بدستی که حق تعالی
هست و بود و باشد نیک و انا و نیک استوار کار که غلط بروی روا نیست يَدْخُلُ
مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ هر که خواهد در رحمت خود و آرد یعنی ایمانش و بد و بهشت جاودان
و الظالمین اعْدَلَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا و کا و فرازا و ستمکار را ز آما و کند شکنجه و نازک
یعنی کفر و کافری را با کافران و بد و دوزخ جاودان و بدشان جزای کرد
شان الْقَرَاءَةُ مَا يَشَاءُونَ بِالْإِثْمِ وَالْإِثْمُ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ ظرف او حال
سُورَةُ الْمُرْسَلَاتِ وَ هِيَ خَمْسُونَ آیه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالْمُرْسَلَاتِ بِحَرَمِ بَادِي وَرُفَاتِهِ شَدِيدَةً عَنْ فَاهِجُونَ يَالِ اسْبِ بِي وَرَبِّي مُتَقِل
انتصابه علی الحال وقل بحرم وشتگان وشتاده شده از برای کارنیکو العرف
در لغت یال اسب و کارنیکو انتصابه علی المفعول فالخَصِيفَةُ عَصْفَاءُ پس بحرم
بادی سخت رونده سخت رفتی و التَّاشُّوَاتِ كَثَوَاتٌ و بحرم بادی که ابرار الکنه
کنند پراکنده کردنی فَاَلْفَارِقَاتِ فَرَقَاتٍ پس بحرم آیتهای قرآن که جدا کنند حق را از باطل جدا
کردنی فَاَلْمَلَقَاتِ فَرَقَاتٍ پس بحرم وشتگان که اندازند و جی را در و لهای پیچید
عَنْدَرِ از برای پید کردن حجت او نَدَوَاتٌ یا از برای رسانیدن یعنی حق تعالی کتابهای
خود را فرستاد و بر پیغامبران تا ایشان بامثال رسانند و علمای استان ایشان بشنا کردن
برسانند و ایشان بخلق برسانند تا عذر باشد یعنی حجت پیدا کنند بر ایشان تا
خلق نگویند که ما شنیدیم و ندانستیم و ما را کسی نرسانید و از روز قیامت خبر نکرد بحرم
این چیزها که اَتَمَّا تَوْعَدُونَ بدستی که آنچه رسانیده میشود یا وعده کرده میشود شمار
من الايعاد والوعيد كَوَافِعُ هَرَانِيَهْ افْتَدِهْ است و باشند است یعنی قیامت
و بهشت و دوزخ خواهد بود بیشک فَاِذَا النُّجُومُ بِسُورِ سِتَارِكَانِ طُفِئَتْ هُ نَوْرُ دِيْدِهْ
و من و ریزند الطلسم و لغت نماید کردن و اِذَا السَّمَاءُ فَجَتْ هُ و چون آسمان شکافته
شود و سِتْ شود پس شکاف پس از هم جدا شود پاره پاره شود و ذَرَّةٌ ذَرَّةٌ اِنْكَاهُ نِيتْ شود و ذکر
فِي التَّفْسِيرِ اَن اَوَّلَ حَالِ السَّمَاءِ اَلْوَهْیْ یعنی سست شدن ثُمَّ اَلانْشِقَاقُ ثُمَّ اَلانْفِطَاقُ
ثُمَّ اَلانْفِرَاجُ حَتَّى یَسْلَاشِی فَتَصْبِرُ كَا نَهَا لَمْ تَكُنْ و اِذَا الْجِبَالُ سُفَّتْ هُ و چون کوهها
پراکنده شوند و بباد داده شوند اول پراکنده شوند پس رانده شوند و هوا همچون شبنم
پس ریزه ریزه شوند همچون گرد پس ناچیز شوند گویا که هیچ نبود و اِذَا الْقُرْسُورُ
پَنِیْمِبَرِ اَقْبَتَتْ هُ گرد کرده شوند جواب فَاِذَا النُّجُومُ طُفِئَتْ تا اینجا محذوف است
یعنی چون این کارها واقع شود قیامت بیاید لَا تَبْقَى یَوْمَ اُجِلَّتْ هُ مر که ام روز را
تا خبر کرده شده است این کارهای بزرگ استفهام از برای تفهیم است رَیُّوْمِ
الْفَضْلِ هُ جواب گفت از برای روز جزا کردن حق را از باطل و کَمَا اَكْرَمَتْ
مَا یَوْمُ الْفَضْلِ هُ و چه دانی تو که بزرگ است روز جدا کردن یعنی توجیه دانی بزرگی

روز قیامت را یعنی چون نفخ صور شود و زمین بر خود لرزیدن گیرد آسمان تر قیدن گیرد و
و کوهها از جای خود در هوا شوند و ستارگان بر زمین فرو ریختن گیرند و پیغامبران را جمع
کرد و بشود و خصم در خصم آویختن گیرند و ای و بلاکی با و در آن روز مرگ و از آنجا که حق تعالی
گفت وَيَلَّيْ يَوْمَئِذٍ لِلَّكَذِبِينَ و ای در آن روز مرگ و روغ دارندگان را و قتل وادی
است در و و رخ که از او مل گویند اگر کوهها در اینجا اندازند بگذازند و این جای کا فران باشد
نعوذ بالله من ذلك أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَوَّلِينَ آیا نیست و هلاک نکردیم قوم پیشین را
یعنی قوم نوح را ثُمَّ نَجَّيْنَاهُمُ الْأَخْيَرِينَ پس از پی ایشان در آوریم و نیست کردیم بهترین
پسین را یعنی قوم عاد و ثمود را و قوم لوط و قوم فرعون و غیر ایشان را چون ایمان نیاوردند
به پیغمبران خود كَذَلِكَ نَفْعَلُ بِالْجَائِزِينَ و یل یومئذ للکذبین و همچنین کنیم بر گناهکاران یعنی کا فران است ترا بقصر خود بگیریم و نیست گردانیم
و ترا بر ایشان نصرت دهیم چون مسکرا ن قیامت را یاد کرد و از هلاک کردن ایشان نیز
خبر کرد و اشارت بدلائل قدرت خود کرد که ما قدریم که قیامت را بیاوریم و همه مردگان
را زنده گردانیم و دوستان را بهشت بریم و دشمنان را بدوزخ چون این همه ممکن است
پس گفت جل جلاله أَلَمْ تَخْلُقْكُمْ أَيْمَانَهُ آفریدیم شما را مِنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ
از آب است یعنی خوارنا پاک که آن آب مادر و پدر است جَعَلْنَاهُ پس گردانیدیم
آن آب را و نهاده امیش فِي قَوَارِرٍ مَّكِينٍ و در آرا ما گاه استوار که آن رحم و
زهدان مادر است إِلَى قَدَرٍ مَّعْلُومَةٍ ما اندازه دانسته شد که نه ماه است با بیشتر
با کمتر فَقُلْ زَنَا معنی قدر پس اندازه کردیم و آن وقت را که کم نشود و بیش
نگردد فَنُخِصُّ الْقَادِرُونَ پس ما نیک اندازه کنندگانیم ای المقدرون چون
دلائل ظاهر شد با وجود این کا فران مسکر شدند قدرت ما را به آوردن قیامت
وَيَلَّيْ يَوْمَئِذٍ لِلَّكَذِبِينَ و بلاکی با و مسکرا ن اسلام و احکام آن را
در آن روز أَلَمْ تَجْعَلِ الْأَرْضَ آیا نکردانیم زمین را كَفَاتًا اگر دکننده و
فراهم آرنده أَحْيَاءَ زَنَادًا و أَمْوَاتًا مردگان را یعنی زمین را جای تدار زندگان
و مردگان گردانیدیم و جَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ شاخست و گردانیدیم در زمین کوهها
استوار بلند و چندین منفعتها و دین کوهها را و زمین را و لعل و غیر آن المودة

لله و حق تعالی
قدرت و بظن
جمع کرد و بیاور
عادت و بیاور
موت ایشان
چون از خود جدا
دادند و بیاور
بگردانید و بیاور
خود را و کذا و کذا
نبار استوار و
بیاور

استوار شدن آسمان بخندیدن و اسقیفا کما فواکها و اودیم شمار آب خوش شیر خنک
 و با وجود این کافرش بد جزا اودیم شمارا و بَلْ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ وای وای هلاکی
 باد و رخ دارندگان را یعنی کافران را در آن روز از نطفه ابرو تا کفایت نکند بون ه
 گفته شود مرکافران را روز قیامت بروید بسوی آنچه بودید شما که در و غلوی میداشتید
 پیغامبران را بآن چیز یعنی بروید بدو رخ الاطلاق رفتن انطلقوا بروید الی مثل بسوی ساء
 دو و دوزخ فَبِئْسَ ثَلَاثٌ شُعْبٌ که ویرانه شاخ باشد یعنی بزرگ باشد و از همه
 اطراف کافران گرفت بود شعبه شاخ شعب جماعت کاذب که آن سایه و دوزخ
 خوش و خنک نباشد الظلیل پوشنده و لَا يَخْفَى مِنَ اللَّهِ بَشَاةٌ كُنْ أَنْ
 سایه از آتش دوزخ یعنی هیچ دروئی نفع نباشد و قبل تمام و همیشه خوش و خنک
 نباشد انما ترمی بشور کالقصوه بدستی که آن آتش دوزخ می اندازد و حشر را قبل
 سرشک بار که آب جگر باشد همچون کوشکهای بزرگ کانه جلت صفرة
 گو یا که آن جنگرهای آتش استواران سیاه اند که بزوی میزنند القصر کوشک و قبل
 و حشر سطر الجبل استر الجماله جماعت و الجالات جمع الجمع و بَلْ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ
 وای هلاکی باد و در آن روز کافران را که دروغ گو می میداشتند مر پیغامبران را هذا یوم لا
 یَنطِقُونَ این روزی است که دروئی سخن نگویند کافران یعنی در روز قیامت و یعنی
 که سخن نگویند کافران در آن وقت و مراد همه روز نیست وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْبُدُوا
 و دستوری داده نشود و مر دوزخیان را تا سخن گویند و عذر خواهند بقول امام
 معاذ جیل سال سخن نگویند از سختی عذاب روز قیامت و بَلْ يَوْمَئِذٍ
 لِلْمُكَذِّبِينَ وای در آن روز مر کافران را هذا یوم الفضل
 این روز جدا کردنی است میان دوستان و دشمنان جمعنا که
 گرد کردیم شمارا وَاَلَا وَاَلَا بَئْسَ مَا يَكُونُ لَكُمْ کید پس اگر باشد شمارا مکر می و حیل که کنید و در کردن
 عذاب از خود فکیدون پس مکر کنید مرا و این عذاب را
 از خود دور کنید و این سخن مر کافران را سزانش باشد و بَلْ
 يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ وای هلاکی مر کافران را در آن روز

فواکها و اودیم شمار
 آب خوش شیر خنک
 و با وجود این کافرش
 بد جزا اودیم شمارا
 و بَلْ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ
 وای وای هلاکی
 باد و رخ دارندگان را
 یعنی کافران را در آن
 روز از نطفه ابرو تا کفایت
 نکند بون ه گفته شود
 مرکافران را روز قیامت
 بروید بسوی آنچه بودید
 شما که در و غلوی میداشتید
 پیغامبران را بآن چیز
 یعنی بروید بدو رخ
 الاطلاق رفتن انطلقوا
 بروید الی مثل بسوی ساء
 دو و دوزخ فَبِئْسَ ثَلَاثٌ
 شُعْبٌ که ویرانه شاخ
 باشد یعنی بزرگ باشد
 و از همه اطراف کافران
 گرفت بود شعبه شاخ
 شعب جماعت کاذب که آن
 سایه و دوزخ خوش و خنک
 نباشد الظلیل پوشنده
 و لَا يَخْفَى مِنَ اللَّهِ
 بَشَاةٌ كُنْ أَنْ سایه
 از آتش دوزخ یعنی هیچ
 دروئی نفع نباشد و قبل
 تمام و همیشه خوش و
 خنک نباشد انما ترمی
 بشور کالقصوه بدستی
 که آن آتش دوزخ می
 اندازد و حشر را قبل
 سرشک بار که آب جگر
 باشد همچون کوشکهای
 بزرگ کانه جلت صفرة
 گو یا که آن جنگرهای
 آتش استواران سیاه
 اند که بزوی میزنند
 القصر کوشک و قبل و
 حشر سطر الجبل استر
 الجماله جماعت و
 الجالات جمع الجمع و
 بَلْ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ
 وای هلاکی باد و در آن
 روز کافران را که دروغ
 گو می میداشتند مر
 پیغامبران را هذا یوم
 لا یَنطِقُونَ این روزی
 است که دروئی سخن
 نگویند کافران یعنی
 در روز قیامت و یعنی
 که سخن نگویند کافران
 در آن وقت و مراد همه
 روز نیست وَلَا يُؤْذَنُ
 لَهُمْ فَيَعْبُدُوا و دستوری
 داده نشود و مر دوزخیان
 را تا سخن گویند و عذر
 خواهند بقول امام معاذ
 جیل سال سخن نگویند
 از سختی عذاب روز
 قیامت و بَلْ يَوْمَئِذٍ
 لِلْمُكَذِّبِينَ وای در آن
 روز مر کافران را هذا
 یوم الفضل این روز
 جدا کردنی است میان
 دوستان و دشمنان جمعنا
 که گرد کردیم شمارا
 وَاَلَا وَاَلَا بَئْسَ مَا
 يَكُونُ لَكُمْ کید پس اگر
 باشد شمارا مکر می و
 حیل که کنید و در کردن
 عذاب از خود فکیدون
 پس مکر کنید مرا و این
 عذاب را از خود دور
 کنید و این سخن مر
 کافران را سزانش باشد
 و بَلْ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ
 وای هلاکی مر کافران
 را در آن روز

سيعلمون یعنی زود باشند که بدانند چون حضرت حق تعالی رو کرد و انکار کا فرمان را یاد کرد و دلیلها و قدرتها
 خور را بیان کرد که انکار نیست توان کرد و چونکه بعضی زیر پای ایشان است و بعضی بالای سر ایشان
 است و بعضی در ذات ایشان است پس گفت جل جلاله اَلَمْ يَجْعَلِ لِّلرَّحْمٰنِ مِهَادًا آیا
 نگردانیدیم ما زمین را بساط شما که در رویی باشد و زراعت میکند و تجارت میکند و زندگانی
 و مردگی شما در رویی رحمت المهد گسترده یعنی پس کردن و المهاد را مگاه یعنی خداوند تبارک تعالی
 قادر است همه را زنده گرداند و قیامت را بیاورد چنانکه قادر است بر آفریدن زمینها و آسمانها
 و قادر است بر هست کردن شما و الجبال اَوَلَمْ نَقْدِرْ آیا نگردیدیم که بهما را منجهای زمین را بختیست
 و در تقسیم شیر آید است که چون حق تعالی زمین را آفرید زمین می جنبید که بهما را آفرید
 تا زمین قرار گرفت آفریدن زمینها را و آسمانها را ندیده ایم اما اعتقاد داریم که چنین است
 فاما آفریدن خود را و انستیم که به هیچ وجه انکار نمیتوانیم کردن چون نیست بودیم
 هستمان کرد و اشارت باز کرد و گفت جل جلاله وَلَقَدْ كُنَّا از و اجاها و گردانیدیم
 و آفریدیم شما را جفتها یعنی جفت جفت نر و ماده و سفید و سرخ و سیاه و زرد و دراز و کوتاه
 و غیر آن الارواح جمع روح یعنی جفت جفت یا گنده گنده وَجَعَلْنَا نو مَكْمُورًا
 و گردیدیم خواب شما را راحت شما است بات آسایش تن بعضی گفته اند راحت وَجَعَلْنَا اللیل
لِبَاسًا و گردیدیم شب را پوشش شما که تاریکی شب همه چیز را بپوشد و در شب فایده بسیار است
وَجَعَلْنَا النهار مَعَاشًا و گردانیدیم روز را وقت زندگانی شما تا در وی کسب کنید
 و چون مانده شوید در شب آسایش کنید و این معلوم شما است که به هیچ وجه انکار نمی توانید
 کرد که العاش زندگانی کردن و رستن معاشای و ما عاش و بیننا فوقکم سبعا
شکلاً داده و بنا کردیم بر سر شما هفت آسمان استوار و محکم که هرگز کینه و سست نشود و استوار
 جمع شدید وَجَعَلْنَا سوا جَاوِدًا و گردیدیم آفتاب را چراغ تابان و سوزان و همچون درخت
وَآتَيْنَا مِنَ الْعُصْرَةِ مَاءً فجا جَاوِدًا و فرستادیم از باران که نزدیک باشد باریدن آب
 بسیار ریزان الشجریخه شدن الشجریز انیدن و قیل و نسل فرستادیم بادها که این ابر را عظیم و غش
 کند تا باران از بیره آید و این قول من یعنی ما باشد و بالعصرت نیز خوانده شده است
 قیل و نسل باران را فرستادیم از آسمانها در کثاف و کواشی و شرح کثاف سید می آید آورده
 است که باران از آسمانها می آید و در تقسیم شیر آورده است صاحب منظوم رحمه الله علیه که به

این عباس رضی الله عنهما گفته است که از زیر عرش فرو می آید از راق حیوانات و در نوا در شیخ
 بزرگ متعجبان علی بن ابراهیم گفته است که بوجی حق تعالی باران می آید از بحر الحیوة که زبرد
 عرش است تا با آسمان دنیا میرسد با و را فرمان میشود که آن باران را در ابرها پراگنده کند
 و ابر را فرمان میشود تا همچون غبار پدید آید و تا باران را فرشتگان در موضعش می ریزند و این
 سخن معلوم میشود که قول مجتبان و فلاسفه باطل است که میگویند باران را از نور یا جی آورد و این
 قول که مراد از معصرات آسمانها است قول امام حسن بصری و امام قاده رحمه الله علیهماست
 لَنْ تَخْرُجَ بِهِ حَبًّا وَلَا نَبَاتًا تا بیرون می آید بآن آب بسیار و آن را یعنی گندم و جو و غیر آن را
 از دانه ها گیاه را که علف ستوران باشد و قیل الحب اللؤلؤ والنبات انبت من
 الارض یعنی باین باران و از هر جا که نبتات آید از عزم خلق میکنند و جَنَاتٍ لَفَاظٌ باین آیه که نبتات
 آید از زمین و درختان او و درسم پیچیده باشد از بسیاری و الفاف جمع باشد چونکه
 حق سبحانه و تعالی و لا تُلْ عظام یا و کرد و بر قدرت تائمه خود بر آمدن روز قیامت و گفت جل جلاله
 اِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَاتًا بدرستی که روز قیامت که جدا کرده شود در وی
 دوست را از دشمن و حق را از باطل هست و عده گاه گرد آمدن همه خلق در وی برای شمار جزا
 الفصل جدا کردن یَوْمٌ يُفْخِ فِي الصُّورِ آن روز جدا کردن باشد روزی که دمیده شود
 در صور و صور مانند شایست که اسرافیل علیه سلام در وی و در وقتل پیکر با جمع صور
 فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا پس بیایید شما از گور بحرصات قیامت گروه گروه
 و جماعت جماعت و در کثافت آورده است که در حدیث آمده که اهل عرصات
 به گروه بیایند یک گروه بصورت حمد و نه آیند و آن خمرشان باشند
 و یک گروه دیگر سر زیر و پای بالا و بروی خود میسوزند و اینها را با خوران
 باشند و گروهی دیگر نابینا و کور باشند و این قاضیان و مفتیان باشند
 که در حکم و فتوی میل کرده باشند با حق و گروهی دیگر گنگ باشند و این
 کسانی باشند که در طاعت عجب آرند و گروهی دیگر زاینه های خود را میخسایند
 و اینها عالمان باشند که بعلم و وعظ خود عمل نکرده باشند و گروهی دیگر دوست
 و پای ایشان بریده باشد و این کسانی باشند که همسایه را رنجانیده باشند
 و گروهی دیگر را بر داری آتشین کشیده باشند و ایشان عماران و سعی ناحق کنندگان

ماباه بدرستی که باشد دوزخ مطاعیان را یعنی مرکازان را جایی بازگشت و جایی
 باشند که همیشه در وی باشند لِبَئِیْنٍ فِیْهَا اَحْقَابًا باشند کاوان در
 دوزخ روزگارهای درازی بنایت کذا فی الکثاف والکواشی ولس المراد علی
 محصول الحقب روزگار باشد و از حقب هشتاد سال مراد نیست اینجا لکن و قون
 فیها بود و لا شربا بخشد در آن دوزخ و پاران روزگار هیچ خنکی و هیچ آتش میدی یعنی
 هیچ راحتی نباشد ایشا نرا الشراب آتش میدین قیل بر و ای نو ما یعنی آسایش خواب
 و خوردنی نباشد شان قیل خنکی و قیل خواب اَلَا حَمِیْمًا وَغَسَّاقًا و لیکن آب گرم
 گرم و یریم آب دوزخیان را بخوراند و بیا شامند الحمیم آب گرم الغساق خون و یریم دوزخیان
 جزاء و قاقا این غذا بها که یاد کردیم باشد جزای موافق کردارهای ایشان و هیچ
 کرداری بدتر از کفر نیست و هیچ عذابی سخت تر از عذاب آتش دوزخ نیست و ایمان بهترین
 کارهاست و بهشت خوشترین جایهاست نصب علی المصد و ای جوز و اجزاء
 موافقا لا عما طعمه چون بیان کرد کار ایشان را و دنیا و گفت جل جلاله اَرْتَقَهُمْ کَانُوا
لَا یَرْجُونَ حِسَابًا بدرستی که این دوزخیان در دنیا بودند که نمی ترسیدند از شمار
 قیامت قیل می بیند شد حسابا اید و شتن ترید قیل می بیند شد قیامت و کذبوا یا لیتنا کذباً
 و بودند که دروغ می داشتند قرآن را و جبهتهای توحید را دروغ داشتند بزرگ یعنی هیچ توجه
 دلائل عقلیه و نقلیه نمی شدند و در کفر انهام تمام داشتند انهام در کاری در آمدن نصیب
 مؤمن اینست که حساب خود بکنند و به توبه و استغفار عذرخواهی بکنند و بعد از نماز و غیر
 بحاسبه احوال و اقوال و اوقات گذشته اشتغال نمایند شاید که حکمت خواندن سوره عم
 بعد از نماز عصر این بوده باشد و الله تعالی اعلم و کل شیء احصیناه کنا باه و هر چیز
 را دانسته ایم و شمرده ایم و نوشته ایم در لوح محفوظ یعنی پیدا کرده ایم الاحصاء
 شمرن و دانستن و نوشتن فَلَنَوْقُوا بِسَیْئِلِهِمْ جَزَاءً گردارهای بد خود را فلن
 نزدیک کُمْ اَلَا عَذَابًا پس هرگز زیاده نکنیم شمارا مگر عذاب و این آیت سخت
 ترین وعید است مردوزخیان را و این آیت معلوم میشود که مراد از احقبا ابدالآباد
 است نه عدد مخصوص در تنبیه الغافین آورده است که دوزخیان باران را طلبند
 ابرسبایی پیدا شود و ماران بسچو گردنهای شتران ببار و گردنمان همچو شتران

ابرگرین باغ را خندان کند رَبِّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا الرَّحْمَنُ
 پروردگار آسمانها و زمینها و آنچه در میان هر دو است خدای مهربان است لَا يَمْلِكُونَ
 مِنْهُ خِطَابًا ۚ نتوانند خلق بوی سخن گفتن از برای شفاعت کردن مگر بفرمان او و قیل القیل
 رَبِّ السَّمَوَاتِ وَبِضْمِ الْهَاءِ وَبِضْمِ النُّونِ يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَلِكُلِّ شَيْءٍ
 صَفًا ۚ نتوانند که سخن گویند بحضرت خدایتعالی در روزی که ایستد روح در خشکشان
 صف زده یوم ظرف لایملکون باشد یا ظرف لَا يَمْلِكُونَ و بعضی گفته اند گروهی
 اندازند شکرهای خدایتعالی تبارک و تعالی که با ملائکه صف زنند در آن روز که آن گروه نه از
 ملائکه باشند و نه از فرشتگان یعنی در آن روز سخن نگویند خلایق إِلَّا مَنْ أَذِنَ
 لَهُُ الرَّحْمَنُ مگر آنکسی که خدایتعالی او را بفرستد و بی وادان کند سخن گفتن وَقَالَ صَوَابًا
 و گفته باشد صواب یعنی در دنیا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ گفته باشد یعنی در روز محبت
 شفاعت مؤمن کند مؤمن را و شفاعت حق است مرپیجا مبران را و اولیا را و علمای را بشمار
 و هر که که خدایتعالی خواهد و قیل روح بیک قول جبرئیل است علیه سلام و قیل فرشته است
 از همه فرشتگان بزرگتر که وی تنها یک صف باشد و همه فرشتگان یک صف بعد از
 عرش مجید هیچ چیز از وی بزرگتر نیست و غیر این نیز گفته اند ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ این
 روایت ثابت و باشد بیشک فَمَنْ شَاءَ پس هر که خواهد اشهد الى ربِّه ۚ مَا بَا ۚ ببرد
 بخدای خود جایی بازگشت یعنی ایمان آورد و عمل صالح کند تا جایی یابد و بر پشت بر حمت
 خدایتعالی اِنَّا اَنْذَرْنَاكَ عَذَابًا قَرِيبًا ۚ بدستی که ما ترسانیم شما را بعد از این که نزدیک است
 آمدن او يَوْمَ يُنْظَرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَا ۚ در روزی که بیند مرد آنچه پیش فرستاده باشد
 دوست او از نیکی و بدی وَيَقُولُ الْكَافِرُ و بگوید کافر يَا لَيْتَنِي كُنْتُ ثَوَابًا ۚ
 ای کاشکی من خاک شدمی چنانکه حیوانات دیگر شدند حق سبحانه و تعالی همه
 مخلوقات را زنده گرداند و ایشان را و خود را یکدیگر بستانند اگر گویند بی شاخ
 را گویند با شاخ زنده باشد شده می را شاخ و پند تا ویرا بزنند و همه
 ستوران را و جانوران را زنده کنند فرمان آید که من شمارا از برای فرزندان
 آدم آفریده بودم در دنیا ایشان بشما چه محاسبه کردند گویند
 اَلْحَيُّ تَوَدَّ اَنَّا نَمُوتُ ما فرمان بر داری ایشان کردیم ایشان کایه

و جوی و سوس و کجارد با داوند و نعمتهای خوب را ایشان خور و نذ درین باشند که ناگاه
 کا فران را بیند در عذاب و دوزخ گویند اَلْهٰی مَا رَضِیْ شَدِیْمٌ اَزَ اَنْجَمَ مَا کَرَدَ فَرْمَانِ اَیْدِ
 که همه خاک شود چون خاک شوند کا فران آرزو برند حال ایشان را و گویند ای کاشکی
 تکی خاک شدی همچون ایشان تا از عذاب ابدی خلاص یافتمی چون این را تمام کنی بگوئی
 اَللّٰهُمَّ اَعْتَقْ رَقَابَنَا وَ رَقَابَ اَبَائِنَا وَ اُمَّهَاتِنَا مِنَ النَّارِ وَ بَرِّحْمَتِکَ یَا اَرْحَمَ
 الرَّاحِمِیْنَ وَ صِیَّتِ الْوَالِدِ الشَّرِیْفِ رَحْمَةً اَللّٰهُ عَلَیْهِ بِاَیْنِ خَیْرِ اَیْنِ بُوَدَ کَ اَیْنِ دَعَا رَا بَعْدَ اَزْ سُوْرَه عَم
 بَحْرَانِ مَقِیْلِ مَرَا و اَزِیْنِ کَا فَرَمَدَ بِاَلِیْسَی کُنْتُ تَرَا اَبَا اَلِیْسَی هَسْتُ کَ آرزو برد و بر آورد
 یعنی اَلِیْسَی آرزو برد که کاشکی من خاک بودی همچون فرزند آدم علیه السلام و اَمَدَ اَعْلَمَ بِالصَّوَابِ

سُقْرَةُ التَّأْزَعَاتِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
 بدانکه حضرت حق سبحانه و تعالی درین سوره بر پنج چیز سوگند یاد کرده است و مفسران را
 اختلاف است که آن پنج چیز چیست اصل قایل این است که در هر چند مراد فرشتگانند
 که بکار احق تعالی ایشان را مشغول کرده است و ما این قول را اختیار کردیم وَ التَّأْزَعَاتِ
 عُرْقًا اَیْ نَزْعًا عُرْقًا الْعُرْقُ مَعْنٰی الْاَعْرَاقُ و یَقَالُ عُرْقَةً وَ اَعْرَقْتُهُ اَیْ اَخَذْتُهُ بِقُوَّةِ الشَّعْرِ کَشِیْدَ
 وَ الْعُرْقُ وَ الْاَعْرَاقُ کَرَفْعٌ لِّسَجْنٍ یعنی بجزمت فرشتگانی که بکشند جانهای گا فران را کشیدن
 سخت چون جان بچرخ کردن رسد بکشدند تا بمردن در آید باز کشندش تا بر گا فران سخت شود
 جان کندن نَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْ ذٰلِكَ نَزْعٍ وَ لَعْنَتُ عَرَبٍ کَشِیْدَ رَا کُوْنِدَ عُرْقًا یعنی کشیدن
 محکم وَ التَّأْزَعَاتِ نَشْطًا و بجزمت فرشتگان که بگیرند جانهای مؤمنان را
 با سانی و بزودی بیرون آرند نَشْطُ الدَّلُوْمَنِ الْبِیْرَی اَخْرَجَهَا کُنَا فِی الْکُتَّافِ
 یعنی چنانچه بیرون آورد و دلور از چاه وَ التَّحِیَّتِ سَجَّاهُ و بجزمت فرشتگان که شاور و کشند ایشان
 در فرمایند اَیْ حَقُّ تَعَالٰی السَّجَّاهُ کَرَدَنِ یَقَالُ فَرَسٌ سَاجٍ
 وَ سَبَّوحٌ یعنی اسپ تیز رو و در هوا و بسوزد و گویند که در آب میرود و یا همچون
 آب میرود لِرَعْتِهِ فِی سَبَّوحٍ بِهَوْلَةٍ کَا فِهْ یَسْجُ فِی الْمَاءِ کَا
 لَتَسْبِقَاتِ سَبَّاقٍ اَیْ بجزمت فرشتگانی که بر کدگر پیشین کشند و خبر داد و عتبات
 فَا لَدِیْرَاتِ اَفْرَ اَیْ بجزمت فرشتگانی که تدبیر میکنند کار عالم را و آن جبریل میکشند

و از آن عتبات عالم
 از میان کشندگان
 جان کا فران بپاری
 و از میان جانهای
 در عتبات عالم
 حد کار درین حال
 و از جهت بجزمت فرشتگان
 جال باس و در عتبات
 کشند بجزمت فرشتگان
 و بجزمت فرشتگان
 آتش و دفع

نخواستند رسید پس گفت جل جلاله هَلْ لَكَ حَدِيثُ مُوسَى بِدَرَسْتِ که بتو ای محمّد صلی
 الله علیک رسید سخن موسی علیه السلام اِذْ قَادَهُ رَبُّهُ چونکه خواند او را خدای او و بالوادی
 الْمُقَدَّسِ طَوًی در جای پاک که نام او طوی است اِذْ هَبَّ الی فِرْعَوْنَ اِنَّهُ طَعَنَ
 فرمود حق تعالی موسی علیه السلام را که برو بسوی فرعون بدستی که وی از حد در گذشته
 است و ویرا بدین حق بخوان که وی از حد در گذشت و دعوی باطل میکند خاک در دهان وی
 که خود را خدای میگوید لَعْنَةُ الله علیه فَقُلْ پس بگو فرعون را هَلْ لَكَ اِلٰی اَنْ تَزُكَّ
 هیچ رغبت هست ترا که پاک شوی و از کفر و گناه دور باشی و ایمان آری بخدای
 تبارک و تعالی درست من وَاَهْلَ بَيْتِكَ اِلٰی رَبِّكَ فَتُخْشِی و راه نمایم ترا بخدای
 تو تا ترسی و از کفر و گناه دور باشی فَاُولٰٓئِكَ الْاٰیَةُ الْكُبْرٰی پس نمود موسی علیه السلام
 فرعون را نشانی بزرگ یعنی عصا وید بهیضا بهیضا آن بود که دست خود را
 موسی علیه السلام در بغل خود میگردید چون آفتاب روشن میشد و در عصا هزار مجرّه
 بود و بعضی گفته اند که بهیضا اگر بود از بهر آنکه سحره فرعون نتوانستند سحری بصورت بهیضا
 آوردن و بصورت عصا آوردند فَكَتَبَ وَعَصٰی پس در و حکمی داشت
 فرعون موسی علیه السلام را و عاصی شد ثُمَّ اَدْبَرَ یَسْعٰی پس برگشت از قبول
 کردن ایمان و کوشش کوفتاد کردن و دشمنی موسی علیه السلام فُخْشِ پس گرد
 کرد فرعون جادوان و لشکر خود را و قوم خود را فَنَادٰی هٰٓؤُلَاءِ اِیْسٰی اَن رَّآهُمْ
 آواز دادشان فَقَالَ اَنَا رَبُّكُمْ اَلَا عَلٰی پس گفت سمع بروردگار بزرگتر
 شمس لَعْنَةُ الله علیه یعنی بآن خدایان خبر داند و من کلا ترا میزنم فَاَخَذَهُ اللهُ
 پس گرفت خدای تعالی نکال اَلَا خِرَّةً وَاَلَا وُلًی ه بر سوابی و نیا و آخرت در دنیا
 عرق که دش بآب و در آخرت سُوخش بآتش اِرْقَبْ فَلَكَ لَعِبَةٌ مِّنْ خِیَمَةٍ
 بدستی که درین عذاب که وی را کردیم بدست مهر کسی را که ترسد خدای تعالی
 العبرة بهند و انکشتن نمایی خلق شدن نصیب تو این است که اهل حق را سفارش
 باشی و بایشان دشمنی تا همچون فرعون محروم نمایی

مستنوی

مستنوی

امّی رسولان ضمیر است زگو : استمع خواهند اسرار فیل خوا : تخلفی داد و کبری
 چون نشان : چاکری خواهند از ابل جان : تا او بهایشان بجا که ناوری

از رسالت شان چگونه برخوری یکی رسانند آن امانت را بتو تا نباشی پیش راجع و و تو
 مرادشان کی همی آید پسند که آمدند ایشان زایوان بلند **قصه فرعون را**
 خدایتعالی عبرت گفت و انگشت نما گردانید مرعایان را مانیر باد و کنیم بعضی را تا پند باشد
 و من افتد التوفیق و علیه السلام بدانکه و هب بن منه روایت کرده است که فرعون
 علیه اللعنه در خواب دید که کسی پیدا شود از بندگان تو که مملکت ترا خراب کند و ترا در آب
 غرق کند و لشکر ترا نیز از بنی اسرائیل همچون کسی پیدا شود چون بیدار شد غناک شد
 و قوم خود را خبر کرد همه گریستند و تعزیت داشتند و فرعون را هزار جادو بود و هزار
 کاهن یعنی رمال و بنابر منجم همه راجع کرده و خواب را بایشان بگفت همه گفتند ما کفایت
 این بکنیم ما را چهل روز فرصت بده پس فرصت ایشان رفتند و کلیم پوشیدند
 و مان جین میخوردند و بر خاکستر میخفتند و شب بیدار می بودند و روز روز می داشتند و
 زاری میکردند پیش دیوانی که میسر شدند شان تا ایشان را خبر کنند ازین خواب
 فرعون و دیوان در آن وقت باستان میرفتند و از فرشتگان سخن می شنیدند
 چون کاری در دنیا میشد یی حق بجله عرش خبر کردی و ایشان باهل آسمان
 بگفتند یی و دیوان او را در آسمان بشنیدند یی و یی آمد بجله عرش که مادر بنی اسرائیل
 پیغمبری خواهیم آفرید ملک فرعون را براندازد و او را بکشد و این در آسمان
 در مصر خواهد بود در شب جمعه در فلان ماه معین چون که سه ساعت از شب بگذرد از پشت پر
 بر جسم مادر آوردیم و یی را چون شیاطین این وحی را در آسمان شنیدند بر زمین
 آمدند و منجمان و ساحران و کاهنسا را خبر کردند که چهل روز دیگر همچنین خبری خواهد
 شد و ایشان پیش فرعون آمدند و گفتند حال چنین است فرعون گفت چه حیل میکنی
 تا مادر و یی را پیدا کنیم و بکشیم تا این موجود نشود گفتند ما این نتوانیم کرد و غام
 مردان بنی اسرائیل را در شب چهل از زنان جدا کنیم تا این شخص موجود نشود و
 چون شب چهل شد چنین کردند و مردان بنی اسرائیل را در جای معین کردند و هر یکی
 را چیرا دادند و گفتند همه اینجا باشید و بایکدیگر صحبت دارید منجمان آنشب بیدار
 می بودند و فرعون با عمران که وزیر خاص او بود و دربان وی بود با وی در شهر مصر
 رفتند و عمران از بنی اسرائیل بود و فرعون نمیدانست و همه بنی اسرائیلیان

و شکر فرعون بیرون شهر ماند و فرعون عمران را گفت از در که شک من جانی نزوی و خود
 بالباب سن خواب رفت عمران چنان کرد تا آن وقت که خدایتعالی خواسته بود عروس
 عمران را خبر شد که عمران در شهر است آمد بنزدیکت عمران و هر دو جمع شدند با یکدیگر موسی
 علیه السلام از پشت پدر برحم مادر آمد عمران گفت مرعوس خود را که بداند که آنکس که فرعون
 از وی میترسد این فرزند ما خواهد بود پنهان دار این سر را چون منجان در آسمانها نظر
 کرد و نشانی یافتند که موسی علیه السلام از پشت پدر برحم مادر آمد فریاد برآوردند و غره
 برداشتند با و از بلند که فرعون بشنید و بیدار شد و از عمران پرسید که بچه حالست
 عمران گفت آواز بنی اسرائیلیان است که با یکدیگر بازی میکنند خاطر فرعون گریان
 شد چون با و او شد منجان بار و پهای سیاه و جامهای دریده پیش فرعون آمدند گفتند
 این دشمن تو در شکم مادر پیدا شد فرعون غضب کرد و برایشان ایشان گفتند ما ندیدیم
 چون از مادر آید چون موسی از مادر آمد گفتند این دشمن تو ظاهر شد فرعون غناک شد گفتند
 بجهت زمان نبی اسرائیل راجع کن و فرزندان ایشان را که درین ماه از مادر آمده اند پسران را بکش
 و دختران را گذار فرعون چنین کرد و نوادها را پسر طفل را بکشت از بنی اسرائیل و حق تعالی
 موسی را نگاه داشت و باقی قصه در کتابها مذکور است پس عبرت و پند درین قصه این است
 که هیچکس تقدیر حق تعالی را دیگر نتواند کرد و رضا بقضا باید داد **قطعه**

چون قضا رفت و حکم شد تقدیر	بوضع آن کارا بلهان باشد	بهر که گردن بند قضا
در این مرد و احق نگاهبان باشد	بچون کاقران قیامت را منکر شدند حق تعالی	

قدرت خود را بیان کرد برین که وی قادر است بر زنده کردن و بر هر چه خواهد گفت جل
 جلاله **وَ أَنْتُمْ أَنتُمْ خَلَقْنَا** آيا شما قوی ترید از جت آفریدن **أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا**
 یا آسمان بنا کرد او را خدا تعالی **وَفَجَّ سَمَكُهَا** و بر داشت سفها و را فتولها
 پس راست کرد او را که در وی هیچ شکافی و عیبی نیست یعنی آن خدایی که قادر
 است بر آفریدن آسمانهای با عظمت اولی تر که قادر باشد بر آفریدن و زنده
 کردن خلق را بعد از مردن ایشان و قدرت خود را بار دیگر یاد کرد و گفت جل جلاله
وَ غَطَّ سُلَيْكُهَا و تار بکشد خدا تعالی شب را که از آسمان پیدا شود تاریکی وی باز
 قدرت خود را یاد کرد و گفت جل جلاله **وَ أَخْرَجَ ضُحَاهَا** و بیرون آورد چاشنگاه یعنی

نور آفتاب را از پس تاریکی پدید کرد و آسمان پس هر شب و هر روز میرانیدن و زنده کردن است پس همه را در شب بخواب برد چون روز شود و همه را بیدار سازد وَالْأَرْضُ بَعْدَ ذَلِكَ قَرْحًا باز قدرت خود را بر آفریدن زمین یاد کرد و گفت زمین را بعد از آن گسترانید و پهن کرد و برابر روی آب عبد متداین عباس رضی الله عنهما گفت اقل زمین را آفرید لیکن فراخ نکردش تا آسمان را آفرید و عبد متداین عمره رضی الله عنهما گفت حق سبحانه و تعالی اقل زمین کعبه را آفرید با اندازه خانه کعبه چهار گوش بر روی آب نهسا و پیش از آنکه آسمان و نیار آفرید هزار سال بعد از آن آسمان و نیار آفرید و زمین را از آن زمین کعبه بیرون کشید و بر روی آب گسترانید اَخْرَجَ مِنْهَا مَاءً هَائِلًا آورد از زمین آب را و محو غلغلهها و چراگاهها و را یعنی هر چه آدمیان و ستوران خوردند از زمین بیرون آورد و الْجِبَالُ کوهها را آفرید و فرو گذاشت و استاده کرد الْأَرْضَ اسْتَوَارَ گردون و استانبندن مَتَا قَالَ كُمْ وَلَا تَعْلَمُونَ اینهمه را آفرید تا بر خور داری و منفعت شما باشد و علف ستوران شما باشد چون بدین نعمتها شکر نگفتند و بدین دلائل عظام الثقات نمودند و ایمان نیاوردند از عذاب بزرگ خبر کردندشان و گفت فَإِنَّا جَاءَنَّا پس چون بیاید الطامنة الْكَبِيرِ بلای بزرگ پوشنده عقلمها و قتل غلبه کنند و قتل بیناک و آن آواز اسرافیل است که در صور و در یعنی چون بیاید قیامت و خلق زنده شوند يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَى در آن روز پند گیرد آدمی و یاد کند یعنی بیند آنچه کرده باشد در دنیا از نیکی و بدی و بزرگتر الْحَجِيمِ لمن قوی و پدید آمده شود و وزخ مرا انگس را که بیند یعنی همه خلق دوزخ را بیند و دوزخی را بد و وزخ برند و بهشتی را به بهشت فَأَقَامُوا طَعْنًا پس لایبر که بغیرایی کرد حق تبارک و تعالی را و از حد برگشت وَأَنزَلْنَا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا و برگزید زندگانی نزدیکتر یعنی دنیا را بر آخرت فَوَالْحَجِيمِ پس بدستی که دوزخ هی الماوی که وی است جای بازگشت او درین آیت و عبد بزرگست مرا بل و نیار که از حرام پر بیزنارند و أَتَمَّ مَنْ خَافَ مقام کربانه و اما آنکه برسد جای استخوان را از برای حساب پروردگار خود و وَالْحَقُّ عن الحق و باز دارد حق خود را از بهوا یعنی میل کردن با آنچه نشاید یعنی مراد نفس که بحکم شرع بوده باشد بنفس خود نداند الهوی میل کردن دل با آنچه نشاید و قبل مراد نفس

قال ما بعد الجبال
منه و زلزله و
ساختن کوهها و
و شب آسمان را
چهار گوش
پس بعد از آنکه
آسمان و نیار
آفرید و زمین
را از آن زمین
کعبه بیرون
کشید و بر روی
آب گسترانید

فَكَرَّ الْجَنَّةُ پس بدستی که بهشت هِيَ الْمَأْوَى ویت جای بازگشت او یعنی هر که بهوای
نفس خود بگذارد و پیغمبرانی خدای بخت بهشت جای او باشد که هرگز از وی بیرون نیاید و حاج
ابو بکر و راق رحمۃ الله علیه گفت که خدایتعالی در دنیا و آخرت چیزی نیست تر از بهوای که مخالف
حق تعالی باشد نیاورد و پیش اهل طریقت مرد و قبی بالغ شود که از بهوای نفس خلاص یابد

بیت

خلق اطفال اند جز مست خدای با نیست بالغ جز رسید از بهوای بد آنکه مفسران گفته اند که این
و آیت در حق مصعب بن عمیر و برادر وی عامر ابن عمر آمد که پادشاه زادگان عرب بودند
یکی مؤمن بود و دیگری کافر آیت در حق عامر ابن عمر آمد که وی کافر بود و در روز جنگ پدر
وی را برادر وی مصعب ابن عمیر کشت این آیت آمد که فاما من طمعی واثو الحیوة الدنیا
فاد الحیمة هِی الْمَأْوَى و آیت دوم و اما من خاف مقام ربه و طمعی النفس
عربا لهُوی فالتجنت هِی الْمَأْوَى در حق مصعب بن عمر آمد که وی در جنگ احد کشته شد
رضی الله عنه و آنچنان بود که ابوسفیان بدید معادیه لشکر عظیم آورد و در احد واحد که بیست نفر
بدیده رسول صلی الله علیه وسلم و در آن جنگ علم اسلام بدست مصعب داده بودند این
قیمه نام کافری بود که پیغمبران لشکر کافران بود لغت الله علیه بر رسول علیه سلام نیزه افتاد
مصعب خود را در پیش انداخت تا نیزه بوی رسید و رسول علیه سلام بسلامت ماند
و علم اسلام افروخته گرفت مانند مصعب تا علم بر زمین نیفتد و ابن قیمه لغت الله علیه لغت زور
که عثم در اکتتم امیر المؤمنین علی رضی الله عنه و بر اکتست و لشکر کافران در آن جنگ عثم
رسول علیه سلام حمزه را کشتند چنانکه در تواریخ مذکور است پس این آیت آمد که و اما من خاف
در حق مصعب آمد چون رسول علیه سلام مصعب را دیدند در خاک و خون افتاده و زخم بسیار
خورده گفت صحابه را که وی را دیده بودید که چه نوع جامها داشت در مکه گفتند نعلین و بی از
ز بود زبایعی در مطبخ عشق خبر بگزارانگشتند بالا غصفتان زشت خور انگشتند با هر عاشق صافی
زشتن بگریزان مردار بود و هر آنچه او را انگشتند و ظاهرا این دو آیت عام است در حق مؤمنان
و کافران قال النبی علیه السلام بشی العبد عبد هوی یضله یعنی بدیده و اینست
هوائی گمراه کننده و خواجہ محمد علی حکیم ترمذی رحمه الله علیه گفته است که بهوای مبطل ترک حق
است در کار با و عبادتها و این فقیر میگوید در بخار ابدوم در خود کاهلی و تیرگی شده کردم

گفتم چند روزی روزه دارم تا باشد که این تیرگی دور شود و نیت روزه کردم و بخدمت شیخ
 خود حاجه بهاء الدین رفتم چون حضرت ایشان مرادیدند فرمودند تا طعام آورند و گفتند
 این ضعیف را که طعام بخورد این حدیث بخواند که بس العبد الی آخره و منی وی را تقریر
 کردند و گفتند با تجربه کرده ایم خوردن او لیس است از روزه بهوایی نفس داشتن ثنوی
 نفس خود را زن شناس از زن بتریزانکه آن جزو است و نفست کُلت شود مشورت بانفس
 خود گریس کنی بهر چه فرماید خلاف آن کنی نه گر نماز و روزه میفرماید به نفس تکیه است
 چیزی زایدت به مشورت بانفس خود اندر مقال بهر چه گوید عکس آن باشد کمال به آنچه
 گوید نفس تو کما بخا به است به مشورتش چون کار او ضد آمد است به تو خلافت کن که از یخبر
 همچنین آمد و وصیت در جهان به و گفته اند عمر دوباره حی بایست تا بنده یکبار بخبریه کند
 و بار دیگر عمل کند بآن ازین ارشاد فهم شد که در عبادت مافله نیند هوا سیرود
 و گفتند که عبادت نفل باید که باذن شیخ فانی فی الله باشد که وی از بهوا خلاص شده است
 و بهوار و کرده نمیشود و هیچ انگور پخته غوره نمیشود و هیچ میوه پخته دیگر با کوره نشده است
 الفانی لا بد با کوره میوه که اول برسد این فخر از ایشان پرسید که اگر همچین شیخ یافت
 نشود چه کنیم گفتند هر که عبادت بکنید بعد از آن استغفار بکنید و حضرت خلیفه ما ^{ال} حاجه علاء
 عطاء رحمه الله علیه این فخر را فرموده اند که بعد از هر نماز بیست بار استغفار بگویید چه بار میشود
 استغفر الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم و اتوب اليه قال النبي عليه السلام
 ائني لبغان على قلبي فاستغفر الله في كل يوم مائة مرة یعنی در دل من پروه پیدا
 می شود و همچون ابر تنگ پس استغفار میکنم در هر روزی صد بار يَسْتَغْفِرُكَ عَنْ السَّاعَةِ اَيَّامًا
مُرَّةً ما سپهر سندر ای محمد از قیامت که کی خواهد بود فَلْيَمْلِكْ اَنْتَ مِنْ ذِكْرِ لَهَا در چستی تو
 ای محمد از یاد کردن قیامت یعنی تو ندانی وقت آمدن او را اِلَى رِبِّكَ فَتَتَذَكَّرُهَا
بِحُجَّتِهَا یا بان او یعنی دهن او او را ند که کی خواهد آمد و غیر او کسی نداند اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرٌ وَمَنْ
يَتَذَكَّرْهَا بر آینه تو بیم کننده آنکسی را که برسد از قیامت یعنی تو نمیدانی که کی خواهد بود خاما پسند
 میدهی کسی را که از آمدن قیامت بترسد و توبه کند كَانَتْهُمْ يَوْمَئِذٍ وَقُفَّتُهَا گو یا که ایشان آن روز را
 یعنی قیامت که يَلْبَثُوا اِلَّا عَشْرَةَ نَسْفَةً اند و دنیا مگر شبانگاری اَوْ ضَعْفًا یا پشنگانها
 یعنی همه عمر دنیا در پیش ایشان کوتاه نماید بمقدار آخر روز یا اول روز چون در ازی قیامت بینند

و غدا بهای او را بچشم همه عمر ایشان کوتاه نماید و نوز با بقیه من ذلالت خدا یا ما را را خراب غفلت

بیدار گردان و ختم کار ما را بجز گردان بگریم یا محمد
سوقی علس احک و اربعون آیه

بسم الله الرحمن الرحیم

عکس روی بر تشکر محمد علیه السلام و توحید و روی گردان چنانچه که آمد بوی اکامی
ناپناهی یعنی عبد الله بن مکتوم رضی الله عنه سبب نزول این سوره آن بود که ناپناهی بود و در مکه در ویش
عبد الله نام روزی در مجلس رسول علیه السلام آمد و در مجلس کلمات آن که و تو نگران بود و رسول
علیه السلام ایشان را بایمان میخواند ناپناهی گفت یا محمد عینی نما علمت الله یعنی ای محمد
بیا موزمرازان علم که خدا بیغالی ترا آموزانیده است و ندانست که رسول علیه السلام بچه کار
مشغول است رسول علیه السلام روی از وی برگردانید و وی ترش کرد و ناپناهی را حجتی بگردان
نفرمده شد و از مسجد بیرون آمد جبرئیل علیه السلام آمد و حجابی میان رسول و کلمات آن که
کشید تا رسول ایشان را ندید و هر دو بدن چشمتان نقصان پیدا شد باز حجاب را برداشت
و این آیت آمد در حال رسول علیه الصلوه و السلام دانست که از جهت ناپناهی بود و در عقب
ناپناهی رفت و ویرا یافت و عذر خواست و گفت تا ندانم باشی نفقه تو بر من باشد و هر باری
که ویرا دیدی گفتی مرحبا بالذی عاقبتی فیه و بی یعنی خوش باد بکس که عتاب کرد و بن از هر
وی خدای من هیچ حاجت داری تا و سازم و درین آیت شرف اهل اسلام است و محال
در ایشان و طالبان علم ظاهر و علم باطن فهم می شود و نصیب تو این است که بر فقیران صالحی کرم کنی
و بایشان تقرب جوئی بیت این فقیران لطیف خوش نفس بزرگ بی تعظیم شان علس
نظم پادشاهی ز اهل قطرب بآن سبق بردگان عالم جود نه که نیرزد و نبرد و نپشتان
همه ملک وجود و قلب وجود نه هر که بطلب علم ظاهر یا بطلب علم باطن مشغول باشد دائماً او را
جمله اهل حق باشد و مایذریک و توجه دانی ای محمد لعله مگردی یا بود که وی
یعنی آن ناپناهی بگوئی بکسره شود و آنچه از تو بشنود و عمل کند او بیدار گردد یا بیدار
و از کلام توبه کند الاصل بزرگی و بیدار کردن اول اشاره الی تعذب
النفس عن الخصال الذمیه و الثانی اشاره الی الاتعاظ بالمواعظ الظاهره
و تطهیر الظاهر و درین نیز اشاره است که طالب العلم را باید که دائماً بطلب علم باطن یا بطلب

نسخه خطی
کتابخانه
مخطوطات
تاریخ
تألیف
تصحیح
تعمیر
تجدید

نیکو بند گانند خدا تعالی را بکسر سکه طایفه نیکو کاران یعنی فرشتگان که قرآن را نوشند از لوح محفوظ
 تبیل یعنی صحابه رسول که قرآن را نوشند و یا گرفتند و عمل کردند و بحسب رسانندند قال رسول علیه السلام
 الماهر بالقرآن مع الکرام البررة یعنی هر که ما هر شد بقرآن یعنی قرآن دان باشد با کرام برره باشد
 در مرتبه یعنی با فرشتگان مقرب باشد قیل الا لئلا یحسبوا انهم کانوا من الغفوة ط چه گاه
 کرد او را بخدا تعالی ملو همه کا فرزند و بقول امام مفاخر ازین انسان عتبه پسر ابی لهب است و قصه او
 مشهور است که او و مادر رسول بود علیه السلام بغیر میرفت آمد پیش رسول علیه السلام و دختر او را طلاق
 کرده آب دمان در روی مبارک رسول علیه السلام انداخت و گفت که او کافر است بقرآن و
 بسوره و النجم از آیهی رسول گفت علیه الصلوة و السلام اللهم سلط علیه کلباً من کلایک
 ای بار خدا یا بکار بروی سگی از گان خود در آن سفر آن ملعون را شیر پاره پاره کرد و بخورد و
 آن چنان بود که و ربیابی رسید کار و اینی از که می آمد کسی گفت ایشان را که اینجا شیران در مانده
 بسیارند واقف بشید چون شب شد ابولهب گفت من میترسم از وعای محمده که بر پیر من
 کرد پس همه کاروان یکجا جمع شدند و عتبه را در میان خود گرفتند و خوابانیدند چون شب شد شیری
 آمد و هیچکس را نخورد مگر عتبه را که پاره پاره کرد و بخورد و چون آیتی شیخی خلقه طایف کن آفریدن
 خود را ای کافر که از چه چیز آفریده است خدا تعالی ترا بیان کرد و گفت من نطفه از آب منی خلقه
 آفریده است و بی را فقتل زده پس انداز که آفریدن ویرا چهل روز آب بود در شکم مادر و چهل روز
 دیگر خون بسته و چهل روز دیگر گوشت پاره بود بعد از آن روح در وی داند چون مدت نه ماه بگذشت
 ثم التبیل یسر پس راه بیرون آمدن را از شکم مادرش آسان کرد پس مدتی عمر داد و او را
 که خواست ثم اماناً فاقبوه پس پیرانیدش پس گوید بر او ش یعنی سنت گرد کردن و کفن کردن و شستن
 و نماز جنازه گذاردن را بروی شروع گردانید و همچنین عزت و حرمت دادش و حیات و ممات و همچون
 حیوانات و دیگر گردانیدش ثم افاشاه انشره پس چون خواهد که زنده گرداندش روز قیامت
 آن خدا بی که قادر است بر آفریدن اول قادر است بر زنده کردن بار دوم کلاً حاکم
 لما یقض ما امره و هنوز نگذاشته است و بجای نیامده است آن کافر آنچه فرموده است
 حق تعالی و بی را که کمند یعنی با وجود چندین دلائل آن کافر نگوید و عمل صالح نکرد باز و لیل
 قدرت خود را یاد کرد و گفت جل جلاله فلننظر الانسان الى طعامه پس بنگرد آدمی بطعام
 خود که چگونه آفریدیم آن را پس بیا کرد و گفت جل جلاله انا صلبنا الماء صلباً و بهرینه

تعالی در رویهای شان نشسته باشند این نور در و قیامت در رویهای ایشان پیدا شود
و جود یومئذ علیها غبار و رویها باشد در آن روز گردنشته باشند و قیامت
فروپوشد از آفتاب فروپوشیدن فکر که طاهر و قیل تاریکی چون دو
اولئک ایشان هم الکفر که ناکر و ننگانند الفجر که ناکار اند یعنی بدگفتار و بد کردار اند

نموده باشد . . . مؤثره الکفر مرت سبع وعشرون . . . من ذلک

بسم الله الرحمن الرحیم

اذا چون الشمس آفتاب کورت در سجده شود یعنی روشنایی ویرا گرفت شود و اذا
النجوم چون ستارگان انکد کورت فرو ریزند و مانند و اذا الجبال و چون کوهها
سپرت کورت از جای خود رانده شوند و ما چیز گردند و اذا الحشا و چون شتران ماده
آستین و ماهمه که بهترین مال عرب است عظمت کورت شده شود بی خاوند و کسی را
پروای آن نباشد از ترس قیامت یعنی ابل دنیا از مالهایی خود بچهر شوند و ما لهارا بگذارند
و اذا الوحوش و چون پاریان و شتی که رمده بودند از مردم حشر کورت کرده
شوند بعد از آن که زنده کرده شود ایشان را تا در میان ایشان داد و داده شود اگر گوسفندی
شاخی گوسفند باشد شاخ زده باشد ویرا شاخ دهند تا وی را بزنند و ای بر حال
ظالمان که خون مردم را میزنند و مال مردم را تلف میکنند و اذا البحار و چون دریاها را
میجوشد کورت قشائیده شود تا بر آتش شود و قیل قشائیده و صمیم شود یعنی
آب گرم گردد تا شراب و زخیان شود ای کتب گفت رضی الله عنه که شش چیز پیش از
قیامت پیدا شود آفتاب و ماه سیاه گردند و ستارگان فرو ریزند و کوهها از جای خود
برخیزند و ما چیز شوند پس زمین بجنبند و بشکافتند ما همتم زمین را ببنند و آسمانها شکافته شود
تا آسمان به همتم را بپند و باد عظیم پیدا شود و بعد از آن در صورت دیده شود و همه خلق بمیرند
و اگر آنچه خدا تعالی خواسته است و ابو العالیه گفت رخصه که این شش چیز که از اول سوره
یاد کرده شد پیش از نفع دویم باشد و اذا القوس و چون تنهایی مردمان را از حق
جنت کرده شود و هر یکی را بمثل او جمع کرده شود نیکی را با نیکی و بد را با بد و اذا الوحوش
و چون دختر زنده بگور کرده باشد مسکلت که پرسیده شود که باقی ذنب قیامت
بچه گاه کشته شده است یعنی مادر و پدرش را عذاب کنند از برای کشتن او و آن

و قیل
الضاح ابعال
من الجحش باع
الغدا و انی باع
از زنبه و لال الف
مع خال السوق
نعلی و شتر و الخ
و ارجع
سختی

چنان بود که چون یکم از عرب و ختری شدی گذاشتی تا پنج ساله یا شش ساله شدی بعد از آن و
 زنده در جاه انداختی و چاه را پر خاک کردی از بهر اینچنین میکردند که ایشان را از دوا و ماوان جدا
 می آمد و آن کسانی که فرزندان را بعد از چهار ماه از شکم می اندازند ایشان نیز بدینکند و جز
 ناحق میکنند چون بچه زنده را می کشند و می برایشان که از خدا یغالی نمیرسند و اذی
 الصلح و چون نامیدی کرد و درندگان را بشوشت باز کرده شود یعنی نامه هر کس ز بوی دهند
 و اذی السماء و چون آسمان کشت باز کرده شود و از پیش برداشته شود و نماید و اذی
 الحییم و چون دروغ را سحر است و نقاشیده شود بقهر خدا یغالی و اذی الجنة و چون بهشت را
 اذی و لذت نزدیک کرده شود بمؤمنان عقلت نفس بدان بهر تنی و هر کسی ما احضرت
 آنچه حاضر کرده است و قیامت جواب عقلت یعنی هرگاه که این دوازده چیز پیدا شود
 یعنی بیاییش در دنیا و شش در آخرت بداند هر کسی که دارد و را از نیکی و بدی و جزای آن
 بوی برسد چون خبر قیامت را شنودند کافران گفتند که این سخن خدای نیست و محمد دروغ
 میگوید حق سبحان و تعالی سو کند یا و کرد و گفت این سخن نیست که جبرئیل علیه السلام
 بجهاد آورد و باور رسانیده است فلا نه چنان است که کافران میگویند اقم سو کند
 یا و میگنم بالجنس بستانندگان باز شونده یعنی باز کرده و خنث جمع خاش است الخوس
 از پس گرفتن الجوار و رندگان جمع جاریه است الکثیر پنهان شوندگان جمع کاش است و آن
 پنج ستاره است که از مشرق تا مغرب میروند زحل و مشتری و مریخ و عطارد و زهره قبل
 مراد همه ستاره کائنات که شب پیدا شوند و بروز پنهان شوند به سبب آفتاب و اللیل
 و بحر مت شب اذا عتس چونکه تاریک شود و الصبح اذا نفث و بحر مت سید و دم
 چونکه روشن شود و بحر مت این چیزها که یاد کرده شد آنگاه بدیستی که قرآن لقول و رسول که هر
 هراته سخن حق تعالی است که رسول نیکو برگزیده و ی را یعنی جبرئیل آورده است بحمد
 علیه السلام سخن و محمد نیست صفت جبرئیل کرد و گفت جل جلاله ذی قوه با عزت است عند
 ذی العرش نزد خداوند عرش یعنی خداوندی که آفریننده عرش است و هیچ مخلوقی بزرگتر
 از عرش نیست مکین یعنی منزلت بزرگ دارد و مطلق فرمان برده شده
 است یعنی فرشتگان او را فرمان بردار می باشند ثم انجا یعنی در آسمانها
 امین است و در رسانیدن وحی خیانت نمی کند و ما صاحه که میگوید ۵۰۱

و بحرمت اين چيزه که سوگند ياد کرده شده که نيست يا ر شما يعني بغير شما عليه السلام ديوانه نيست
 و عاقل ترين بنده خلق است اما چون برسم و عادت بت پرستان عمل نميکند و پرا ديو که ميگويد
 خود با خلائق چون ندارم الفيتي يا خلق پندارند که من ديوانه ام يا و لکن و اة بالا قول المين
 بدانکه حضرت شيخ ابو منصور ما تردي رحمه الله عليه که پيشواي اهل سنت و جماعت است از
 رئيس علماي ملت امام حسن بصري رحمه الله عليه روايت ميکند معني اين آيت اين است که سني
 که محمد عليه السلام حق تعالي را و يد در حالي که محمد بود و در کنار ه پيدا يعني در شب معراج چون از
 هفت آسمان گذشت بصحراي رسيد که از افق الافلاک ميگويند که هفت آسمان هفت
 زمين در پيش آن همچون حلقه باشد در بيان قال النبي عليه السلام و ايت بيتي في احسن
 صورة يعني ديدم پروردگار خود را در حالي که من بودم در بهترين صفتي اللهم و فناء و باين آيت
 معني اين آيت اين باشد که يعني بحرمت اين چيزه که سوگند ياد کرده است که محمد ديوانه نيست
 و بد رستي و راستي که محمد و يد خداي را در وقتي که بود محمد عليه السلام و رافعي پيدا که آن
 افق الافلاک است پس چون مجنون باشد بلکه محبوب باشد و بعضي ميگويند که معني اين
 آيت اينست که بد رستي که محمد و يد جبرئيل را در افق مابين که جاي برآين آفتاب است و الاول
 اولي و هرگز عقل باشد و اندک معني اول مناسب است بحضرت مصطفي صلي الله عليه وسلم و ما
 هو اين عطف باشد بر صاحبکم يعني بحرمت اين چيزه که سوگند ياد کرده شده است که نيست
 محمد عليه السلام و يا جبرئيل عليه السلام على الغيب بر حکمايي که از قرآن دانسته مي شود
 از حال دنيا و آخرت بظنن ستم نيست يعني دروغ نميگويد و گمان به بويي برده نشود و بضنين
 نيز خوانده شده است بضاد يعني بخيل نيست در رسانيدن علم شريعت و درين آيه دليل است
 که بايد که کسي در رسانيدن علم شريعت بخيلي نکند و از حق و رشوت و حيل حذر کند تا خلق بويي له
 بد نبرند و ما هو نيست اين قرآن يقول شيطان جهمه گفته ديوار نه شده و نفرين کرده
 شده بلکه کلام خداي تعالي است که جبرئيل و را آورده است بحمد عليه السلام فاقن قل هبوا
 پس کجا ميرود ياي کافران چون کافران ميگفتند که قرآن چن ديوانه است حق تعالي سوگند ياد کرد
 ان چيزه که گذشت که قرآن سخن منست و دروي هيچ سخن نيست و ديوانه وي ميگريرد و شما نيز
 بروي ديوي ميکنيد که ميديد باز آييد و قرآن را پيشواي خود سازيد از کمال جهل ايشان
 است که قرآن را و سر و پيغيان را ميگذارند و پيرو وي شيطان ميکنند حکم شافي

مع قوله فان تدينهم
 انهم انما هم
 بجهلهم
 و باحتراز
 از کلام
 و بجا پيدا
 زير جدي

غزوی فرماید قطعه گرد و قرآن گرد و زانکه هر که از قرآن گریخت به آن جهان رست از عقوبت این
جهان رست از فتن به گردنعل سب سلطان شریعت سر مه کن نه تا شود نور الهی با و چشم مقتر
مرده و چشم سنائی چون سنائی با و پیر به گزنا فی زندگی خواهد سنائی بی سنن به این هو
نست این قرآن لا ذکر للعالمین مگر پندی عالمیان را لَمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ آن
يَسْتَفِيهِمْ و این قرآن پندیت هر کسی را که خواهد از شما که راست است یعنی قرآن رستان
پنداست و اما فاسقانرا و کافرانرا و غافلان را از قرآن منفعت نیست چون راست نمی شود
و این را نمی خواهند و مَا تَشَاءُونَ و نخواهید شما یان إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ مگر آنچه خدا بخواهد
وَبِالْعَالَمِينَ که پروردگار عالمیان است امام حسن بصری رحمه الله علیه گفت که هیچکس
اسلام نیارد تا خدا بخواهد و درین آیت دلیل است که هیچکس کاری نکند از نیکی و بدی مگر
بخواست حق تعالی و طاعتها رضاء الله تعالی باشد و در معصیتها ناسخ الله تعالی عَلَايَهُ
سُفْرَةٌ إِنْ فُطِرَ يَا نَهَا وَكُفَى عَاتِهَا

سُورَةُ الْفُطُرَاتِ يَا تَهَا رُكُوعَاتِهَا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ هـ چُون آسمان بشکافد و بطرقه وَاِذَا الْكَوَاكِبُ و چُون
 ستارگان انشکرت هـ پراکنده شوند و فرویزند وَاِذَا الْاِجَارُ فَجُرَّتْ هـ و چُون دریا نازده شود
 و دریکه گیرگشاده شود تا بمده دریا شود و حضرت ریش ملت شیخ ابو منصور مازنی می رحمه الله
 علیه گفته است که همه آبهای دریا نازگردد و در شکم ماهی که زمین بر پشت است
 و نازده شود و زمین بر سوار گردد و شود تا بهیچ بندیدی و پستی و روی نماند بقول دیگر آب هر دریا
 در زمین خود فرو شود و خشک گردد و بقول دیگر همه را یک دریا کرده بند شود و آتش گردد و ناز و زخیا
 ما عذاب کرده شود و لغو باشد من ذلک وَاِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ هـ و چُون گور نازده شود و وزیر
 و زبر کرده شود یعنی آنچه در گورها باشد زنده گردد و درین آیت دلیل است که حشر جمایی حق است
 بدانکه حشر بر دو نوع است یکی روحانیت و آن آنست که روح در قالب درآید و اما قالب دیگر سازند
 و حشر جمایی آنست که روح را در همین قالب درآند و قالب را باز پیدا کنند چنانکه در دنیا بود و قول
 حق اینست عَلِمْتُ نَفْسٌ مَّا قَدَّمْتُ چُون این حالها پیدا آید باند بهترین آنچه پیش فرستاده است
 از حیرنا و صدق و فرزندان نیک و آخرت و آنچه پس مانده باشد از نیکبها و بدبها و قیلا و قمت کج
 کرده باشد از علما که فرموده شده است و آخرت و آنچه کرده است و از علما که ترک کرده است ابوهریره

قیلین بیجا باده
 که در کعب
 قنادین معطره زمین
 طاق خلعت بکشد خنده
 بسلاسل نوزدان
 سلاسل بست لاجورد
 چون ابله کمان میر
 سلاسل دوست این
 بخت کرد که کعب
 بدین بخت نوزاد

روایت میکند از رسول علیه السلام که گفت هر که مردم را راه راست بنماید و بی مقدار همه ایشان ثواب باشد
بی آنکه از ایشان چیزی کم شود و هر که مردم را راه بدعت و ضلالت بنماید و بی را و بال همه ایشان باشد
بی آنکه از او بال ایشان چیزی کم شود و لفظ حدیث این است قَالَ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّمَا دَعَا
دَعَا إِلَى الْهُدَى فَاتَّبَعَ فَلَهُ أَجْرٌ مِثْلُ مَنْ اتَّبَعَهُ إِلَّا أَنَّهُ لَا يَنْقُصُ مِنْ أَجْرِهِمْ شَيْءٌ وَإِنَّمَا دَعَا
دَعَا إِلَى الضَّلَالَةِ فَاتَّبَعَ فَلَهُ مِثْلُ أَجْرِهِمْ إِلَّا أَنَّهُ لَا يَنْقُصُ مِنْ أَجْرِهِمْ شَيْءٌ فَأَتَتْهَا
الْأَنْسَانُ مَا عَزَّكَ بَرِيكَ ائِی آدَمِی چه فریفت ترا و دیگر کرد بر بفرمانی کردن پروردگار تو اَللَّكُم
نیگو کار است که بر تو نیکیهای بسیار کرده است طاعت او را چرا گذاشتی و بفرمانی کردی
ابن عطا گفت رحمه الله علیه مَا عَزَّكَ ائِی مَا قَطَعْتَ عَنْ صَحْبَةِ مَوْلَاكَ یعنی چه فریفت ترا
که بریدی از خدا یتعالی صحبت با ونداشتی و صحبت بغیر او داشتی اصحاب مع الله خان که
تطیقوا فاصحاب مع من یصحب مع الله و سخن محققان است که صحبت با الله دارید و اگر
نخواهید صحبت نجسی دارید که الله صحبت دارد

فرد

غرق آب میطلبیم در وصالیم و خیر وصال با هیچ دردی برابر این نخواهد بود
که شب و روز بغیر و مشغول باشد بِحَمْدِ تَعَالَى مَا قَرَّطْتُ فِی حُسْبِیَا الله حضرت و شب
و روز با ما است و ما شب و روز بغیر و مشغول این خطاب شود به بنده که ما ترا بودیم
و با تو بودیم تو بغیر ما چرا مشغول بودی

فرد

ما تو مشغول و تو ما غم و زینب امام محافل گفت دیگر کرد او را عفو خداوند تعالی چون با و
مرتبه نگرش معاذ گفت رضی الله عنه مرا دلیر کرد بر کُناه نیکی خدا تعالی همیشه بر من و از
امیر المؤمنین علی رضی الله عنه روایت کرده اند که ایشان چند بار غلام خود را آواز داد و چند بار
شنید و غلام او از منیاد امیر از وی پرسید که چرا جواب نمیگویی گفت مرا اعتماد است
بکرم و عفو تو که مرا نخواهی زد امیر المؤمنین علی گفت ترا آزاد کردم چون اعتماد بکرم من کردی
خواجہ رحمه الله علیه میفرمودند که چون بر حمت او میرسیم میدار میثویم و از والد فقیر این
رباعی یاد دارم رباعی جز وصل تو راه کی نماید ما را چه جز تو تو بندگی که شاید ما را چه جز جلد بدو
کون طاعت داریم بی ضل تو کار بر نیاید ما را چه آذنی خَلَقْتَ اَنْ خَدَّیْ که آفرید ترا فَمَوْلَاکَ پس
کرد ترا و هفت اندام درست داد ترا فَحَدَّ لَكَ پس برابر گردانید یعنی محفل مزاج آفریدت یعنی هر
چهار طبع برابر کرد و قبل پس است بالا کرد چنانکه می باید اعتماد از سرعی دشت بعضی گفته اند پس تسبیح است

فِي أَيِّ صُورَةٍ فِي دَرَكٍ أَمِ يَكُونُ كَمَا تَشَاءُ وَكَذَلِكَ طَبَقُ بَرَهَمِ نَشَأَتْ بِعَيْنِ اِعْتِصَاءِ
 تَرَابِ بَرَهَمِ نَشَأَتْ التَّرَكِيبُ بِرَهَمِ نَشَأَتْ عَيْنُ أَنْ خَدَانِي كَمَا تَرَا سَتَكُروا سَتَ تَارِكِي يَكُونُ دَرَكُكُمْ مَادَر
 وَزَهْدَانِ وَشُمَّةٍ بِعَيْنِ بِرُوهُ دَرُونَ زَهْدَانِ كَمَا عَلِمَ أَوْجِي بَانَ نَمِيسِدَ وَارْتَدَّ بِرِآنِ عَا جَرَا سَتِ سِلْ طَاعَتِ اَو
 كُنْ وَمَعَصِيَتِ كُنْ تَاغِيزْ كَرُودِي كَلَّا حَقَّ أَنْ جَنَانِ اسْتِ كَمَا شَأْمِ كُنِيدَ بَلْ تَكُنْ بَوْنُ بِالْذِّينِ
 بَلَكُمُ جَنِينِ اسْتِ كَمَا دَرُوعِ سِيدَارِ بِدِ سَغِيرِ اِنْدَا دَرَا مَدَن رُزْ قَا سَتِ وَهَرِ چِه مِخَا هِيدِ مِ كُنِيدِ وَكَمَا مِ سِيدِ كَه شَارَا
 حَسَابِ نَحَا هِدُودِ وَغَدَابِ وَزَنَدِ كِي نِي لِيَسْ اَز مَرُونَ نَه چَا سَتِ وَارْتَا غَا غَلِ نَمِ اَوَاقِ عَلَيَكُمُ
 وَدَرِ سِنِي كِه بِرِ شَأْمِ اسْتِ لَحَا فُظْطِينِ هَرَا نِشَا كَا هَبَا نَانِ عَيْنِ وَشَتِ گَانِ كِرَا مَازِ بَرِ گَوَارَانِ وَنِ كَوَا رَا
 كَا تَبِينِ نَوِ سِنْدِ گَانِ اَنْدُو وَفَرِ شَتِ دَرُوزِ وُو وَفَرِ شَتِ وَشَبِ يَعْلُونُ مَا تَفْعَلُونَهُ
 مِيدَانْدَا نِچِه مِ كُنِيدِ اَز نِ كِي وَبَدِي وَهَمِه رَا مِ نَوِ سِنْدَا نَا لِيلِ اَمَامِ مَجَاهِدِ رَحْمَةِ اَللّهِ عَلَيْهِ كَفْتُ چُونِ شَبِ
 وَبَنْدَه نِ كِي هَا كَرُوهُ بَاشْدَا شَا دَا مَانِ شَوْنَدَا اَكْرَدِ بِهَا كَرُوهُ بَاشْدَا غَمَاكِ شَوْنَدَا چُونِ وَشَتِ گَانِ سَنَخَا سَا
 نِ كِي وَبَدِي رَا حُجْ سَجَانَه وَتَعَالِي فَرَا مِيدِ كِه مَقَابِلَه كُنِيدِ بَا نِچِه دَر لَوْحِ مَحْفُوظِ سَتِ وَاِچَا اِيْنِ بَنْدَه كَرُوهُ اسْتِ
 سَمِ رَه نِي نِشِشِ وَكَمِ نِيَا بَنْدَه هَرِ چِه مَسَا حَاتِ بَاشْدَا حُجْ كُنِيدِ وَاِچِه طَاعَتِ بَاشْدَا بَكْدَارِ نَدَا زَجَبِ شَوَا
 وَغَدَابِ وَدَرِ حَدِيثِ اَمَدَه اسْتِ كِه مَقْعَدُ مَلَكِيَكِ عَيْنِ جَا يِ نِشْتِ وَوَرِ شَتِ تَوْشِيَا يَا كَا
 وَوَدَانِ كَلَانِ شَتِ وَلَسَا نَا كَلَمَا اَنْبَا نِ تَوْ قَمِ اِيْشَانِ اسْتِ مَرِيقُكِ وَآبِ وَدَانِ تَوَدَا دِهِيَا
 سِيَا هِي اِيْشَانِ اسْتِ وَتَوْ شَرْمِ نَدَا رِي اَز خَدَا اِيْتَعَالِي وَارِ اِيْشَانِ وَهَرِ چِه مِ نِچَا هِي مِ كُنِي وَمِ كُوْنِي خَدَا اِيْتَعَالِي
 بِرِ بَنْدَه نَزْدِ كُتِرِه اسْتِ اَز هَمِه نَزْدِ كِي هَا نَصِيبِ مَوْمِنِ اسْتِ كِه غَا غَلِ نَبَاشْدَا وَبِعِبَادَاتِ رُو يِ آرُو
 اِنْ اَلَا جَرُو وَبَدِ سَتِي كِه نِ كَوَا كَارَانِ مَوْمِنَانِ لَعْنِي تَعْنِي هَرَا نِشَا دَرَا سَا اِيْشَانِ بَاشْدَا دَرِ بَهْتِ اَوَاقِ
 اَلْاِنْجَارِ وَبَدِ سَتِي كِه بَدِ كَرَا رَانِ وَكَافِرَانِ لَعْنِي حَقِيمَه هَرَا نِشَا دَرَا اَتَشِ وَوَرِخِ بَاشْدَا يَصَلُّوْنَ نَهَا دِرَا
 دَرَا اَتَشِ وَوَرِخِ يَوْمِ الدِّينِ دَرُوزِ جَا عَيْنِ دَرِ قِيَامَتِ وَكَمَا هُمُ عَنْهَا اِنْعَا شِينِ هَوْنَبَاشْتِنِ
 بَدِ كَرَا رَانِ اَز وَوَرِخِ غَا ثَبِ شَوْنَدَا گَانِ عَيْنِ تَهْمِشَه بَاشْدَا وَهَرَا دَا زِ فَخَارِ كَا فِرَانِ اَنْدِ بِرِ مِ نِ تَقْدِيرِ وَبَقُولِ
 وَكِرِهَمِه كَا فِرَانِ وَفَا سَقَانِ بَاشْدَا فَا تَا فَا سَقَانِ غَا ثَبِ بَاشْدَا وَوَرِخِ اَز وَقْتِي كِه خَدَا اِيْتَعَالِي خُوشَه بَاشْدَا
 بِرِ وُنِ آيِنْدِ وَبَا يِنِ قَوْلِ مَعْنِي اِيْنِ بَاشْدَا كَا فِرُو فَا سَقِ غَا ثَبِ نَبَاشْدَا زِ بَرَا مِي وَرَا مَدَن بِرِ وَرِخِ
 پَسِ اَزِ بَرَا مِي تَعْلِيمِ رُوزِ قِيَامَتِ يَا كَرُو كَفْتُ وَهَا اَدُو نَا كَمَا يَوْمُ الدِّينِ ثُمَّ مَا اَدُو نَا
 مَا يَوْمُ الدِّينِ وَهَمِه دَا نَا كَرُو تَرَا اِيْ مَحْتَمِدِ عَيْنِ چِه دَا فِ نِي تُو كِه رُوزِ قِيَامَتِ حَسِيتِ پَسِ چِه
 دَا نَا كَرُو تَرَا كِه رُوزِ قِيَامَتِ حَسِيتِ عَيْنِ بَعْقَلِ خُودِ نَدَانِي نَزْدِ كِي وَبَهْتِ رُوزِ قِيَامَتِ رَا هَرِ حَزْمِ نَدَانِي

از آن بزرگتر است بیان کرد و در قیامت را و گفت یَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا اَنْ يَوْمَ
 نتواند هیچ تنی هیچ تنی را را نهیدن از عذاب حق تعالی و این در حق کافران باشد که دوستی
 میکنند تا یکدیگر را یاری دهند در کارها و از بستان امید شفاعت میداشند و اما مؤمنان
 را شفاعت نبیا و اولیا باذن الله تعالی باشد و الا مَرُّ يَوْمَئِذٍ لَّهُ طَعْنٌ یعنی حکم کردن در آن
 روز میان بندگان خدا تعالی را باشد و غیر او را نباشد و حضرت شیخ ابو بکر واسطی
 رحمه الله علیه گفت که اولیا و عرفا را حکم نیست در دنیا و عقبی جز خدا تعالی را و عوام خلق نیستند
 و هر کس و اله میکنند اللهم یتینا يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا عَلَى الشَّرِيعَةِ وَالطَّرِيقَةِ وَالْحَقِيقَةِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 وَيْلٌ لَّيَوْمٍ ذُو الْقُرُونِ الْآخِرَةِ الَّذِي هُوَ رَءُوسٌ لِّأَشِدَّاءٍ مِنَ الْبَأْسِ هُمْ فِيهَا
 در وی و در بخان بر شنار وی لِّلْمُطَفِّفِينَ ه مرگم خجیدگان را و کم پیمانندگان را الَّذِینَ إِذَا
 کتالوا آتاکم چون بگیرند پیمان را عَلَى النَّاسِ مَعْلُومٌ یعنی من باشد یَسْتَوْفُونَ ه تمام گجین
 و اندا کا لوهم چون به پیمان مردمان را یعنی از برای ایشان آووز کوهم یا برکشند از برای
 بتر از و یخیر فون کم بهند یعنی چون از برای خود پیمان کنند و برکشند تمام گجینند و چون بهند
 کم بهند یقال کتلة و کلت له و ذوقته و ذوقته له و در کتاف می آرد که امام عکرمه گفت
 که هر که مبتلا شده است بکیل ترازا و در دوزخ است گفتند اگر چه سپهر تو باشد گفت آری گوی
 میدهم که در آتش دوزخ باشد یعنی چون تمام گرفتن و کم دادن عادت کند و گفته اند چون حضرت
 رسول علیه السلام از مکّه به مدینه میرفت این سوره در میان راه فرو داد از برای آنکه اهل مدینه را عادت
 بود که کم دادن و زیادت گرفتن و باین مشهور بودند چون رسول علیه السلام به مدینه درآمد و این
 سوره بر ایشان خواندند توبه کردند و تا این زمان بر آنند که هیچکس برابر ایشان نیست درستی
 اَلَا يَظُنُّ آيَا مَنِيَّا اِنَّكَ اُولَئِكَ اَهْلُكُمْ ه و بهند و زیادت گیرند اَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ بدستی که ایشان
 زنده خواهند شد بعد از مردن یعنی این کار بد مؤمنان را باید که نکنند بلکه کسی کند که کافری باشد و قیامت
 را سکر بود لیوم عظیم یعنی منیدانند که زنده خواهند شد از برای حساب عملها و آن روز بزرگ
 که قیامت است یَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّهِمْ اَلَا يَظُنُّ آيَا مَنِيَّا ه آنروز که برخیزند مردمان از گور ها از برای
 حکم خدای آفریدگار جهان تا نیک را از بد جدا کنند نیکان را به بهشت فرستند و بدان را
 به دوزخ **كَلَّا** نیست چنانکه ایشان میکنند باید که ازین کار باز ایستند و توبه کنند و اگر

شته و لم دادن و زیادت لرقتن رحسالات دارند که فرماستند و جای ایشان دوزخ باشد و
 ایشان و کروار ایشان در سجن باشد چنانکه گفت جل جلاله اِنَّ كَثِيْرًا مِّنْ النَّاسِ بِرِيسَتِهِمْ که نامه اعمال و کردار
 کاوان لَفِي سَجِيْنٍ ه برآیند و زیر برقیتم زمین است که جای باشش ابلیس است و شکر او و ما
ذُرْلَكَ مَكْرِبِيْنٍ ه و چه دانی تو ای محمد یعنی قوم تو ندانند که چیست سجن بیان کرد و گفت
بَلْ جَلَالَهُ كِتَابٌ مُّزَوْنٌ نامه ایست نوشته شده که هرگز محو نشود و وَوَيْلٌ لِّیَوْمٍ مُّئِيْدٍ لِّلْمُكَذِّبِيْنَ
 ای و آرزو ز مرد و رخ دارندگان را که قرآن را و رسول را راست ندانند و حق مردم را زیادت
 رفتند و کم دادند و کعب الاحبار گفت جان کاوان را با آسمان بر ندر راه ندهند و در راه بسته شود و بر
 زمین بر ندر زمین نیز قبول نکند سجن بر ندرش که جای ابلیس و شکروی باشد نفوذ باشد من
لَا اَلَدِيْنَ يَكْفُرُوْنَ بِیَوْمِ الدِّيْنِ و آن فاجران کاوان باشند که ایمان بر روز قیامت ثبات
 ایشان را و مراد از فحار کاوانند و مَا يَكْفِيْهِمْ و دروغ کوی منبار و پیغامبران را
رَوْضِ قِيَامَتٍ را اَلَا كُلُّ مُعْتَدِلٍ مگر گناه کار از حد در گذرنده اِذَا قُتِلَ عَلَيْهِ اٰیٰتُنَا چون
 خوانده شود بروی آیتهای ما یعنی قرآن را اَقَالَ مَا طٰیْرُ الْاَوَّلٰیٰنِ که بدان کافران که این فتنها
 نوشته پیشینان است یعنی بقرآن که کلام ما است ایمان نیارند كَذٰلِكَ نه چنان است که
 ایشان بگویند بَلْ اَنْ جِنٌّ است که زناک نهاده است عَلٰی قُلُوْبِهِمْ بر دلهای ایشان
مَا كَانُوْا یَكْفُرُوْنَ ه آنچه می ورزیدند یعنی کلمات ایشان سبب آن شده است که دلهای
 ایشان سیاه شده است و حق را قبول نمیکنند و ایمان نمی آرند رسول علیه السلام فرمود که چون
 بنده مومن گناه کند نقطه سیاه در دل او پیدا شود و اگر توبه کند دل او روشن شود و اگر توبه
 نکند همه دل او سیاه شود امام زجاج گفت مراد از آن اول چیز است که بشومی معصیت
 بر دل پیدا شود و چون ابر تنگ که او را منیع گویند یعنی عبا ری و سیاهی که چون گناه بیشتر کند
 دل بیشتر سیاه شود یعنی سیاهی بسیار در دل پیدا شود و همه دل او را بگردد و چون بیشتر شود طبع
 و ختم گردد و یعنی هر لغت پیدا شود و حَسْبُ کاوان دنیا برود نفوذ باشد من ذلک كَذٰلِكَ
اَنْتُمْ عَنْ رَبِّكُمْ یَوْمَئِذٍ لَّخَوَّوْنَ ه حقا برستی که این کاوان باشند در آن
 روز قیامت از پروردگار خود باز داشته شده گان یعنی خدا تعالی را نه بیند چنانکه مومنان
 بیند این آیت دلیل است که مومنان را و یار خواهد بود و کافران را بیت و یار حق است
 مومنان را و یار خازم نه بیند و مستان یعنی اهل این دو شهر که مغرولانند و یار نه بیند

چرا که منکرانند **ثُمَّ أَنفَعَهُمُ اصْأَلُوا الْجَنَّةَ** پس بدستی که این کاخوان در آیند گانند در
 دوزخ **ثُمَّ يُقَالُ** پس گفته شود **هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَكْتَبُونَ** این دوزخ است که شما در دنیا
 و دوزخ بوی میداشتید مریغا مبران را که خبر میدادند از دوزخ چون حال فجار و کفار را بیان کرد و حال
 ابرار و مؤمنان را نیز بیان کرد و گفت **جَلَّ جَلَالُهُ** که **إِنْ كُتِبَ إِلَّا بَرَاءُ**
لَفِي عِلَّتَيْنِ بدستی که نامه نیکو کاران هر آینه باشد و وزیر آسمان هفتم در زیر عرش
وَمَا أَدْرَاكَ مَا عَلَيْهِمْ و چه دانی تو ای محمد که چیست علیون بیا و کرد و گفت **جَلَّ جَلَالُهُ**
كُتِبَ مَوْقُومٌ فَيَنْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ یعنی علیون نامه است نوشته که حاضر آرد نزد فرشتگان
 مقرب و بقول عباد عباس رضی الله عنهما علیون تختیت از زیر جد سبز در زیر عرش و بقول اصحاب
 سده المستفی است و بقول مقاتل ساق عرش است و بقول دیگر بهشت است چون علمای نیکان را آسمان
 بر دوزخندگان مقرب از هر آسمانی در پی وی برود تا آنجا که جایی وی باشد **إِنْ إِلَّا بَرَاءُ** یعنی
 بدستی که هر آینه نیکو کاران در آسایشها باشند و بهشت علی **إِلَّا أَمَّا كِتَابٌ يُنْظَرُونَ** در
 آسمان مرتضی در و یا قوت بر بالای این تختها چنهما باشد نظری اندازند از وی اهل بهشت بسوی آسمان
 بهشت و مملکتی ای ایشان که برابر و تیا باشد بکینظر همه را بینند و این نیکان کسانی باشند که بر وجه حق تعالی
 ایشان را فرموده بهشت بکنند و از هر چه ایشان را باز داشته باشد باز نیستند و اگر بد کردار باشند و با
 عمر تو به کرده باشند و بر همان توبه مروه باشند از ابرار گردند **تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ**
 شناسی تو ای محمد در رویهای ایشان تازگی نعمتها و آسایشها و رویهای بعضی چون آفتاب
 باشد و بعضی همچون ماه و بعضی همچون ستارگان **لَيَقْوُنَّ دَاوَةَ مُنْمِنٍ وَ حَقِّي** از شراب صافی
 خالص بی آمیزش سفید که در وی هیچ مضرت نباشد و همه منفعت باشد **مُحَقَّقٌ** مبر کرده
 شده که هیچکس بآن نرسیده مگر دست ابرار **خَتَامُهُ** مسک مهر مشک باشد در وی
 یعنی آخر مرده و بی بوی مشک باشد **اللَّهُمَّ اَوْزُقْنَا مِنْهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ**
بیت **بِهِرْ خَمْدُ رَانَ حَقِّ جَامِ طَبُورٍ** بهر این مرغان که این آب شور نیا و فی
فَلَكَ فَلَيْتًا فَرِيدَ الْمُنْتَأَمِ و درین نعمتها خواهی نمایند گان یعنی عمل صالح پیش گیرند
 و بکنند و از کردار بد دور باشند شب و روز یعنی بچیند این نعمتها را و طلب کنند آن را
 التافض رغبت کردن بر چیزی شب و روز بهمت شما بر دنیا است و یکدیگر را حسد میبرد
 و خون ناحق میکند از برای دنیا و شما را هیچ پروای نعمتهای بهشت نیست همچنین کنید

بیت گزشت و حد بری بدین برپا کین رشک و باست انبیا را نه و سفرهای دور میر و پیا زبیر
 دنیا و مسجد از برای نماز جماعت نمی آید و در کارهای دنیا مالهای بسیار خرج میکنند
 و از برای رضای حق تعالی و انکی بفقیران نمیدهند و وَمِنْ أَجْلِ و آینه ش آن ر حقیق مجتوم
مِنْ لَشْنِیْهِ باشد از چینه که نام آن تسلیم باشد عِنَّا أَشْرَبُ بِهَا الْقُرْآنُ چشمه است تسلیم
 بیاست سنا زوی بندگان مقرب یعنی برگزیدگان خدا تعالی که در خیرهای شتاقتند و از گناهان
 دور می بودند و عبد الله بن مسعود رضی الله عنهما گفت که تسلیم مخصوص مقرران باشد و دیگر
 بهشتیان از آن در شراب خود بیا میزند تا لذت آن زیادت شود و چشمه تسلیم از زیر عرش رود
 و کوشکهای بهشتیان فرو آید و او شیرین ترین و خوشگوارترین شراب بهشت است
 بیان کرد خدا تعالی که کافران چه میکردند در دنیا بمؤمنان و گفت جل جلاله إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا
 بدستی که آن کسانی که گناه میکردند و کافر + میشدند در دنیا همچون ولی مغیره و ابو جبر
 و یاران ایشان كَانُوا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ بودند که میخندیدند بکسانی
 که ایمان می آوردند و افسوس میکردند بمؤمنان فقیر همچون بلال و صهیب و عمار و غیر ایشان
 رضی الله تعالی عنهم و میگفتند اینها بهشتیانند هرگز چنین نخواهد بود نصیب تو نیست
 که با درویشان صالح عقدا بد کنی و ایشان را عزیز داری که پادشاهان آخرت فقیران صالح
 و صابر خواهند بود تا از شفاعت ایشان محروم نمایی وَإِذَا مَرُّهُمْ بِنِعْمَةِ رَبِّهِمْ و چون
 میگذرند بمؤمنان بر کافران بحشم و ابرو اشارت میکنند و افسوس میدارند و مسخری میکنند
بِمُؤْمِنَانَ وَإِذَا تَنَاقَبُوا إِلَىٰ أَهْلِهِمْ و چون بازگردند کافران باهل خود شادان و بکافران دیگر
نَقَلُوا بازگردند فَكَهِنِينَ شادان و خندان و مستبکران و فخر کنندگان از جهت مال و ثروت
 دارند و ازین جهت که بفقیران مسخری کرده اند و افسوس داشته اند شادان باشند و إِذَا
أَوْهَمُوا و چون کافران بمؤمنان را ببینند قَالُوا إِنَّ هَؤُلَاءِ لَضَالُونَ گویند بدستی
 این مؤمنان گمراشته و زیان کارانند که پیروی محمد میکنند و بسیاری بهشتند
 منکران که درویشان را که معتقدان صالحانند همچین میگویند و از دولت و سعادت
 محبت اولیاء الله محروم می باشند و بعد از خدا تعالی هلاک می شوند ظاهر حال
 بن طایفه را بشنید و اقا از حال باطن ایشان خبر ندارند

فَسِرُّو

قصه صورت کرد و پرا شد زد

ای بسا کس را که صورتش از زد

الحديث قلب المؤمن عرض الله تعالى وما أوسلوا عليهم حافظين ه واين کا فران
 وستماده نشده اند بر مؤمنان تا کجا بهمان باشند و ایشان را باز دارند از آنکه میگفتند فایده
 پس و نماز یعنی در قیامت الذین المؤمنون الکفار یضحقون ه آنکس که ایمان آورد
 در دنیا میخندد و نماز کا فران یعنی کا فران را در عذاب و عقوبت قیامت می بیند و شادی میکند
 علی الاوائل یظنون بر تختی آریسته و برید و یا یعنی در چیمای از با قوت و مروت پیش
 می نگرند از بهشت و وزخیان را که در آتش سوزان میگردانند چنانکه سنگ آبی بر می آید
 و فرو میرود چنانکه نخود در دیک مؤمنان شادی میکند و میخندد ههل قوب
 الکفار و ما کانوا یفعلون ه برستی که جزا داده شدند کا فران آنچه بودند که میکردند
 در دنیا از استزاد و افتر التبیح جزا دادن الهی عاقبت کار ما را بخیر گروان

سورة الانشقاق خمس وعشرون آیه

بسم الله الرحمن الرحيم

کا فران می پرسید که قیامت کی خواهد بود جواب آمد که اذا السماء انشقت ه چون بیاید قیامت
 آسمان بشکافد و پاره پاره شود و بر زمین افتد از بهشت آن روز و اذنت لربها و مشغولان
 فرمان خدا یغالی را و قبول کند و حقت و سر است آسمان را که فرمان خدا بتعالی را قبول کند چونکه
 آفریده است و اذا الارض مدت ه و قیامت بیاید زمین را باز کشیده شود چنانکه سطحیان
 باز کشند تا هموار شود و در وی هیچ کوه و بالا و پستی نماند و بمقدار انگشتی لغات و فاهمواری نماند خلق
 در وی گنجد چنانکه در خبر آمده است و انفت ما فیها و انداز زمین آنچه در ویست را گنجد و مردگان
 و تحلت و خالی شود زمین و در وی هیچ چیز نماند و اذنت لربها و حقت و شود زمین بر حکم
 خدا یغالی یا یعنی حکم خدا را و سر است زمین را که فرمان بر واری کند امر خدا یغالی را بجزا اقامه است ای اذا کان
 هنذا الا هو و کذا لک لتبعن و لتما سبق یعنی چون چنین باشد که یا کردیم شما زند و کرده شود بد و حساب
 کرده شود و جزا داده شود بر نیکبها و بدبها یا ایها الانسان ای آدمی اناک کا ریح الی ربک کذا برستی که
 له تو کارکننده مبرور و کار کردی فی حلاله پس بنده تو بر و قیامت بجزای کرداری خود را از منی
 بدی کردن الکبح و راحت کا کردن و قیل کر بریح الملقات و بدن یعنی هر که هر چه میکند بجزای آن بوی خواهد رسید
 نیکایا و کرد و گفت جل جلاله ما من پس انداده شود کبابه بیکینه نوشته اعمال و بدست راست و قیوت سخا
 ن و د بود که حساب کرده شود حسبا یا سید حسابی آسان بی مناشته و مضاعفه و یقلب الی اهلهم و باز کرده و بوی کسار
 ن کرده مؤمنان با قبیل خود و ارا بل سلام یا زبان خود از حواله عین مستور و اشد و امان بسختی مافیه هزاره و از بهشت

سلطان ایشانرا بر انداخت و حق تعالی از برای رد کردن و گشتن کار که قیامت بخار بود و سوگند یاد کرد
 که احوال و احوال بسیار در آدمی خواهد گذشت و در همه آن حق تعالی بنیاد بجا آوردی و قادر بر همه کردن
 او در روز قیامت پس گفت جل جلاله فلا پس نیست چنانکه کار میگوید که آمدن قیامت را منکر
 اَقِمْ بِالْإِشْقَاقِ سوگند میخورم بشفق یعنی آن سرخی که بعد از آفتاب فرو رفتن پیدا میشود و فیل سفیدی
 است که بعد از سرخی پدید می شود و این روشن تر است و قیل همه روزها در آید است و اللیل و ما
 و سقی و بحر مت مشب و بحر مت آنچو شب او را که کند از مخلوقات که در شب آرام نگردد الواسی گردان
 و انفسیر ایا اشق و بحر مت ماه چونکه جمع شود نور و ی و تمام شود یعنی و ایام بهین الا شاق هم
 آمدن و تمام شدن کتک کتک چون بضم با خوانده شود معنی این است که هر گاه بر نشیند شما هر آینه و
 آینه طبقات غنطی بر جای پس جایی یعنی برگردان زحالی بجای یعنی بعد از زندگی بجای مردگی برسد
 و از پس مردن زنده شود و بعضی قیامت حاضر شود و حساب و کتاب بیند و صراط و دوزخ
 را و در کات او را و بهشت و سزا را و او را و بند و به بیند و ما را همه عالمها قادر و علیم و بصیر و انید و اگر
 که کتک کتک لغت با خوانده شود چنانکه قراءه ابن کثیر و حمزه و کسائی است و اول قراءت باقی و است
 معنی چنین باشد باین قراءت که بحر مت این چیز که تو ای محمد برای بر آسمانها طبق از زیر طبق
 یعنی در شب معراج و امام فخر الدین رازی رحمه الله علیه در معالم الشریک مسکت باین است کرده است
 بر حقیقت معراج رسول ما علیه السلام و در کتب کلامیه نیز مذکور است و امام خجاک گفت که در شب
 معراج رسول ما علیه السلام بیست و هشت هزار ساله راه را قطع کرده است و امام فخر الدین رحمه الله
 در معالم الشریک گفته است که قطع این مسافت بعید و در اندک مدت محال نیست چنانکه بعلم اقلیدس
 معلوم شده است که آفتاب را جسم عظیم است که صد و شصت انداز ده گره زمین است و در آن مقدار
 که اسب تیز رو که در وقت ویدن قدم بپند و بر و در و هزار ساله راه را قطع کند و در آن حدیث که
 رسول علیه السلام پرسید از جبرئیل که وقت نماز شام شد و ی گفت لا و نعم و لیل است بر حقیقت این
 سخن پس اگر بجز بابت الوهیت سرور میخیزان این مقدار مسافت را در یک شب قطع کند محال نباشد و
 پیش اولیاء اقدس این ظاهر است چون ارواح ایشان را عروج می افتد و از خواجه طیفور سجا و ندی حمیه
 علیه منقول است که ذکر معراج بسیار کردی و در مجالس خود و خواجه امام شمس العارفین سجا و ندی که صاحب
 و خوف قرآن است رحمه الله علیه گفته است که مرغ دلش برای آشیانه انجا دارد و از برای آن بسیار
 یاد میکند اگر نوخ و را بدانی که چینی و کبیتی مثال اینها بر تو پوشیده نماند و اگر سمدانی حمزه ۱۱

چنانکه گفته است
 و اینان نیز خیر است
 منکر بودند است
 رسول علیه السلام
 بدوین قیامت را
 شمر کرده و کلام
 علیه السلام

خود ندانی تو که خوری یا عجز نه جان جمله علمیا نیست این
 ثبتنا علی تصدیق الانبیاء و اوقوفنا احوال الاولیاء چون حضرت قوالجلال حال آدمیان را بر
 کرد پس از آن و کند یاد کرد و کافران کفر خود را ترک نکردند و ایمان نیاوردند گفت جل جلاله بطریق استقام
 و نخب فما کُنْمْ لَا یُؤْمِنُونَ پس چه بوده است این کافران که ایمان نمی آرند با وجود چنین دلالت
 عظام و بقرآءة و دم لکن معنی این باشد که چه بوده است این کافران که ایمان نمی آرند بمعراج رسول
 ما محمد علیه السلام و لَذا قُرِئَ عَلَیْهِمُ الْقُرْآنُ لَا یَسْمَعُونَ و چه بوده است مر این کافران
 که چون خوانده میشد و برایشان قرآن را سر بر زمین نمی بیند معنی نماز نمی گذارند و انقیاد احکام شریعت
 و قیامت را منکر میشوند و مصطفی علیه السلام چون این آیت را برخواندی سجده کردی بلی لَکِنْ یُنْکِرُونَ
 چنانکه کافران میگویند که قیامت نخواهد بود نیست بلکه چنین است که ایشان بکنان بَوْن دروغ گوی
 میدارند پیغمبران را و قرآن را و اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا یُفْعَلُونَ و خدای عزوجل و انا است با آنچه ایشان نهان
 میدارند در دل خود و جمع میدارند در سینه خود و الا بیاء نگاه داشتن چیزی را در دعا یعنی در ظرف +
 فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ پس مژده ده ایشان را بر طریق استنبا و خبر کن ایشان را بشکوه درونانک
 و جاودانه در دوزخ اَلَا الذِّینَ اصْنَوْا اسْتِثْنَاءً مُنْقَطِعٌ باشد و عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لیکن آنکسانی که گرویده
 اند و عملهای نیک کرده اند لَهُمْ أَجْرٌ غَیْرُ مَمْنُونٍ مر ایشان راست نردی که هرگز کم نشود و ما طریقه
 نِسْفِ الْبُرُوجِ مَکِئَةً الْمَسْجِدَینَ وَ مَسْجِدَ الْاِیْمَانِ وَ الْمَسْجِدَ الْحَرَامِ وَ الْمَسْجِدَ الْأَشْجَفِ الَّذِی
 هُوَ الْأَشْجَفُ الْأَعْوَجُ الْأَشْجَفُ وَ هُوَ الْأَشْجَفُ الْأَعْوَجُ الْأَشْجَفُ وَ هُوَ الْأَشْجَفُ الْأَعْوَجُ الْأَشْجَفُ

وَاللَّهُ الْأَعْلَمُ
 وَ التَّمَّ ذَاتِ الْبُرُوجِ بحر است آسمان با برجهای یعنی دوازده برج که حمل و ثور و جوزا و سرطان و اسد
 و سنبله و میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت است بدانکه در هر سی روز آفتاب یک
 برج را قطع میکند باسی و یکروز باسی و دوز یا بیست و نه روز و در هر دوز و چیزی از روز ماه یک
 برج را قطع میکند و آن بیست و هشت روز باشد و در شب ماه پوشیده میشود اما آفتاب
 یکسال باید که تا دور فلک را قطع کند ماه و سی روز یا بیست و نه روز فلک را قطع کند و این لیل است بر کمال قدرت آفرین
 عزوجل از بهر این می گویند یاد کرد و آسمان با برجهای بقول دیگر همه ستارگان مراد است و بقول دیگر در ای آسمان
 مراد است بدانکه برج عبارت است از یک بخش از دوازده بخش آسمان و الْيَوْمَ الْمَوْعُودِ
 و بمرمت روزه عده کرده شد که خواهد آمد یعنی روز قیامت و تَشَاهُدِ و بمرمت گواه یعنی روز
 آدینه که گواهی میدهد بر عملها و مَشْهُودِ و بمرمت حاضر آمده شد و در وی یعنی روز عرفه

یاجان و فرشتگان در وی حاضر شوند و غیر این نبر گفته اند و جواب قسم مقد راست یعنی بحر است
 این چیز که شازنده کرده خواهید شد بعد از مردن قیل بحرمت این چیز که کا فوازا عذاب کرده خواهد شد و قبح انتم نیست
قَتَلَ اصْحَابُ الْاُخْدُودِ بِحَرَمَتِ اَیْنِ چَرِا که یاد کردیم که لعنت کرده شدند و از رحمت حق تعالی دور کرده شدند و بار حق
 الاخذ و دهلخند و این صحابا خد و سته کا فربودند که مؤمنان را عذاب میکردند که از دین حق باز کردند
 و این مؤمنان از دین حق برگشتند یکی انطیافوس رومی دوم یوسف و النواکس بود و ستم بخت
 انصرمخ بود و فارس و ایشان خندق عظیم کنده بودند که درازی وی چهل گز بود و پهنائی او دوازده
 گز و وی را پراشتش کرده بودند هر مؤمنی که از دین برگشتی ویرا دران خندق انداختند و فاما هیچ ضرر
 بمؤمنان نرسیدی و از ان آتش در پشت در آمدیدی و درین سوره مراه انست که بچنان ملک بود و
 اسم موضع بود و جهود بود و آن مؤمنان بر دین عیسی علیه السلام بودند و آن جهود ظالم از حکم دین
 نگران رفت و مؤمنان را بسوخت و انجیل را بسوخت حمیر قبیله ایست ازین و سبب آن بود که مرگ
 از مؤمنان قوم عیسی علیه السلام در بچران افتاد و در میان جهودان و بسیار جهودان برکت و بی
 سلمان شدند و بدین عیسی علیه السلام درآمدند و این ملک جهودان را قهر آمد و خندق عظیم کنده و پراشتش
 کرد که هر که از دین ترسائی برگشتی ویرا در آتش انداختی و این پیش از رسول ما بود هر که در آتش
 انداختندی ضرری بوی نرسیدی تا روزی زنی را آوردند و وی فرزندش شیر خواره داشت
 خواست تا ازین برگردد و از بهر نه زنده که سوخته نشود فرزندش گفت ای مادر صبر کن و قدم در آتش
 نه که این آتش نیست همه کل و ریجان است و بقول و هب رضی الله عنه انکسائی را که در آتش
 انداختند و از ده هزار کس بودند و بقول امام کلبی بفتا و هزار کس بودند پس از ان آتش زبان
 زد و از خندق بیرون آمد و گرد و کاfran را گرفت و همه را بسوخت و این قصه را قاضی عبدالصمد
 القزونی رحمه الله علیه آورده است در تفسیر خود و در تفاسیر دیگر نیز مذکور است مطول بود
 ما مختصر کردیم نصیب مؤمن اینست که در بلااء ظالمان صبر کنند و از دین مسلمانان برنگردند و انکه
 و چاکر ظالمان نشود و از مبتدان دور باشد و از برای دنیا ایشان را خدمت نکند و
 توکل بر حق تعالی کند ای عزیز من کسی را که غم دین باشد و بدین و متابعت سید المرسلین
 باشد او را چه غم دنیا و تشویش او باشد شیخ ثنائی غزنوی گوید غزل

مسلمانان مسلمانان مسلمانان	وزیرن آیات بی و نیا پشیمانی بیبانی
ازین که جهان پر دیویر غول است را	که اند کرد جز اسلام و جبرست کجیبانی

شراب حکمت شرعی خورید اندر حرم و دل ببرید از چنان جانی که کفر و هوا آید	که محروم ازین دولت هرگز باین دیوانی از ایراد چنین جاها فرو ناید مسلمانانی جمال نقش آدم را نقاب نفس شیطانی
---	---

النار ذات الکو قود بدل اشتغال است از اخذ و معنی چنین باشد که لعنت کرده شدند یاران خندق که یاران آتش زبانه زنده اند یعنی آتش بزرگ در خندق بود و انکسان را که خندق کهنه بودند و بر آتش کرده و مردم را عذاب میکردند بآن آتش اذ هم علیها قعود چون آن کافران بر کنار خندق نشستگان بودند القعود جمع القاعد یعنی متران ایشان بر تختها نشسته بودند بر کراهناء آن آتش و بهترین مردم را در آتش می انداختند و هم علی ما یفعلون بالمؤمنین شهود و ایشان آنچه میکردند بر مؤمنان حاضر بودند و در حرم نمیکردند و شادمان میبودند بآن عذاب مؤمنان و ما نفقوا منهم الا ان یؤمنوا بالله الغرین الحمید و عیب نمیکردند آن کافران مؤمنان یعنی عیب نمیداشتند آن مؤمنان تا کافران عیب کنندشان مگر آنکه ایمان آورده بودند بجدایی عذاب بهمیچیز که بهیچاست و ستوده شده است در همه وقت الذی له ملک السموات و الارض آن خدایی که مراد است پادشاهی آسمانها و زمینها و الله علی کل شیء شهید و خدای تعالی همه چیز را گواه است و داناست بهمیچیز را پس جزای کردارهای وی بدینگی را و بدی را یعنی این کافران بر مؤمنان هیچ عداوتی و دشمنی نداشتند مگر بدین جهت که ایشان ایمان آورده بودند بجدایی که موصوف است بصفات کمال و منزّه است از نقصان و زوال یعنی می باید بهمیچیز که با دوست و اریک که ایمان آورده اند بجدایتعالی و دشمنی نکنند هیچکس که کافران کوراند و کار بر عکس میکنند نصیب مؤمنان نیست که با دوستان خدایتعالی دشمنی نکنند و حسد نبرند برین که ایشان را مریدان و دوستان باشند

بشنوی

پس تو ای ناشسته رو بر چستی
با دم شیران تو بازی میکنی
پرتراع و پر حسد بر کستی
با ملائک ترک تازی میکنی
ابو جهل صفت مباحش ابو بکر صفت باش اما سنت الکی برین رفته است که هر صد یقیناً
باشد که بستان عارفان از جو بیار منکران آب میخور و حق تعالی حال کافران را بیان کرد
و گفت جل جلاله ان الذین فتنوا المؤمنین و المؤمنات بدستی که گمانیکه عذاب کردند مردان
را و زنان مؤمنه را و خندق انداختند ایشان را فتنه کردند یقیناً پس توبه نکردند و کفر و گناه باز گشتند

فَلَمَّا مَرَّ بِأَيُّهَا رَسَتْ عَذَابُ جَهَنَّمَ عَذَابُ دُورِخٍ وَطَمَّ عَذَابُ الْحَرْقِ ط و در ای که فریاد
 را بدو عذاب آتش سوزان در دنیا که هم از آن خندق آتش بیرون آمد و ایشان را بسخت تا همه خلق بشنود
 آتش هیزمان حق تعالی میسوزد حق سبحانه و تعالی صفت مؤمنان را کرد و گفت اِنَّ الْكَافِرَ يَمُوتُ
 عَمَّا وَاصَلَتْ لَهُمْ جَهَنَّمُ تَجَرُّجِي مِنْ تَحْتِهَا اَلَا نَهْمُ ط بدرستی که آنکسانی که ایمان آوردند
 اند و علمهای نیکو گردانند ایشان را باشد بستانها که میرود و وزیر و خزان آن جو بهیاد فَلَكَ الْقُوَّةُ
 لِكَيْمُمْ اینست رستگاری بزرگ یعنی آن مؤمنان که در آتش احد و صبر کردند مرایشان رست
 هشت جا و دان و خلاص یافتند از عذاب ابدی اِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ لَشَدِيدٌ بدرستی که
 هر آینه گرفتن خداست سخت است البطش گرفتن یعنی اِنَّهُ هُوَ يُبَدِّلُ وَيُعِيدُ و بدرستی که
 خدا تعالی آفرید خلق را بار دیگر تا زنده کند بعد از مردن و متصل عذاب کند کافران را و دنیا
 را بازگرداند عذاب را بر ایشان و آخرت و هُوَ الْعَفْوُ وَالْوَدُّ وَهُوَ دَانَ خدایت که نیک
 مرزنده مؤمنان است و دوست دارند و دوستان خویش است متصل مرزنده عاصیان
 دوست دارند و توبه کنند تا توانی دوستان او را که مؤمنان اند دوست داری یعنی
 مؤمنان که دوستان حق تعالی اند و دوستان خاص او را که اولیاء امتداد در خدای تا پاک نشود
 بیت ای بسا کس که صورت راه زو قصد صورت کرد و بر افتد زو به و دوستان
 و را و دوستداری و طالب صحبت ایشان باشی مثنوی از کلیم حق بهامواری کریم به بین چه چو
 مشتاقی کلیم به میردم تاجع البحرین من به تا شوم مصحوب سلطان زمن به با چنین جاه و چنین بنی
 طالب خضرم ز خود بینی بری به ساهای پریم به پرو بالها به ساهای چه بود و هزاران سالها به تو بمین آن
 پایسا را بر زمین به زانکه بر دل میرود عاشق یقین ذُو الْحَرِّشِ الْمَجِيدِ خداوند عرش بزرگ است
 هیچ چیز از عرش بزرگتر نیست المجید بزرگ حمزه و کسانی بکمر دال خوانده اند و باقی قرا بضم دال
 خوانده اند فقال لِمَا يُوَدُّ كُنْده است هر چه خواهد و هر که را آنچه خواهد به به نصیب تو اینست که حس
 بزی و راضی باشی بقسمت الهی به صفت تمام بین هیچ گوی به کار بر میشود چونکه در مثنوی
 فَلَا شَكَّ حَدِيثُ الْجَوْدَةِ و بدرستی که آمد بتو سخن لشکر فرعون و ثمود یعنی آن لشکر
 فرعون و ثمودیان بودند که ما ایشان را نیست کردیم بعد از عذاب بزرگ کافران این است را نین
 لاک خواهیم کرد بَلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبِ بَلْ كَسَانِي که کافر شده اند و انکار اند آن خدا را
 وجود آنکه میداند و مکاره میکند و ایمان نمی آرند بقرآن که نامه آتی است و کاتب عزیر و فرغانه

وَاللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ وَخَدَّيْتَعَالَى وَأَنَا اسْتَبْجَالِ يَنْ كَا فَرَانِ وَتَوَانَا اسْتَبْهَلَا كَرُونِ الْبَشَرِ
 وَازِیْنِ پِشِ مَحِیْطِ اسْتَبْیَعْنِ گِرَا گِرَا بَشَانِ رَا کَرَفْتَه اسْتَبْکَه نَوَاسْنَدِ کَرِجَتِ اَزْ عَذَابِ وَبَلْ هُوَ قُرْآنُ
 مَحْجِدٌ نَهْ چِنَانَسْتِ کَه کَا فَرَانِ مِکُوینَد کَه قُرْآنِ شَعْرَ اسْتَبْ سَحَرُ وَنَحْنُ مُحَمَّدَ اسْتَبْ عَلَیْهِ سَلَامُ بَلْکَه چِنَانِ اسْتَبْ
 کَه قُرْآنِ بَزْرُکِ اسْتَبْ فِی کَوِجِ مَحْفُوظِ وَنَحْنُ خَدَّیْتَعَالَى اسْتَبْ وَدِرْ لَوْحِ مَحْفُوظِ اسْتَبْ کَه نَوَاشْتَه شَدَه اسْتَبْ وَ
 نَکَا هِ دِشْتَه شَدَه اسْتَبْ اَزْ تَغْیِیرِ وَتَبْدِیلِ کَه کَحْرُفِ کِسی وَرُویِ زِیَادَتِ نَتَوَازْدِ کَرُو کَمِ نِزِ نَتَوَازْدِ کَرُو وَعَبْدُ
 ابْنِ عَبَّاسِ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ کَفْتِ کَه دِرْ اَوَّلِ لَوْحِ مَحْفُوظِ نَوَاشْتَه اسْتَبْ کَه لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ
 لَا شَرِیکَ لَهُ دِیْنَهُ اَلَا سَلَامُ وَ مُحَمَّدٌ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ مِنْ اَمْنٍ بِاللّٰهِ وَصَدَقَ
 وَعْدُهُ وَرَسُولُهُ اَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ وَعَبْدُ اللّٰهِ ابْنِ عَبَّاسِ رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُ مِکُویدِ کَه لَوْحِ اَزْ یَکَدَانَه مَرَوَازِدِ
 اسْتَبْ وَرَازِیِ وَیِیِ بِیَحْیَیْنِ اَسْمَانِ تَارِیْمِیْنِ وَیِیِ بِیَحْیَیْنِ اَزْ شَرْقِ تَا بِمَغْرِبِ کَرَا بِنَایِیِ وَیِیِ مَرْتَعِ
 کَرُو هِ شَدَه اسْتَبْ بَیْجَا هِرْ وَغَلَا فِیِ اَزْ یَا قُوْتِ سَرِخِ اسْتَبْ وَ قَلَمِ وَیِیِ اَزْ نَوَازِدِ سَرَا وَ بَعْرَشِ
 رَسِیدَه اسْتَبْ وَ بَا یَا نِ اَوْدِ کِنَارِ فَرِشْتَه اسْتَبْ کَه نَامِ اَوْدِ مَاطِرِ یُونِ اسْتَبْ وَ لَوْحِ وَ لَوْحِ اسْتَبْ یَعْنِ
 کَشَا وَ کِیْسْتِ بَا لَایِیِ اَسْمَانِ هَفْتَمِ اَمَامِ نَافِعِ مَحْفُوظِ بَضْمِ طَا خَا وَ زِدَه اسْتَبْ وَ بَاقِیِ قُرَایِجِ طَا خَا وَ زِدَه اَنْدِ

وَالْحَمْدُ لِلَّهِ
 سُبْحَانَ الطَّارِقِ مَكِّيَّةٌ فِي عَشْرَ آيَاتٍ
 رَبِّ الْعَالَمِينَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 وَالتَّمَاءُ بِجَرْمَتِ اَسْمَانِ وَالطَّارِقُ وَبِجَرْمَتِ سِتَارِ گَانِ کَه دِرْ شَبِ پَیْدَا یَنْدِ وَ بَرُوزِ نَپَیْدَا
 بَاسْتَنْدِ الطَّرِيقُ بَشَبِ اَمْدَنِ وَمَا اَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ وَچِه دَا یِیِ تَوَایِیِ مُحَمَّدِ کَه مَدِیْتِ طَارِقِ بَا یَا نِ
 کَرُو کَفْتِ جَلْ جَلَالَهُ النِّجْمُ الثَّاقِبُ ؕ سِتَارِ گَانِ رُوشَنِ وَ تَابَانِ اسْتَبْ وَ قَبْلِ مَرَا وَاَزْ طَارِقِ سِتَارَه اسْتَبْ
 کَه بَشَبِ بَدُو وِجَنِ رَا بَزِ نَدَا تَا اَسْمَانِ نَتَوَازِدِ بَرَا اَمْدَنِ وَ بَقُولِ بَعْضِیِ زَحَلِ اسْتَبْ وَ بَقُولِ بَعْضِیِ پَرُو یَنْ مَرَا وَا
 وَجَابِ قَسَمِ اِیْنِ اسْتَبْ کَه اِنْ کُلِّ نَفْسٍ لَّمَّا عَلَیْهَا حَافِظَةٌ اَمَامِ حَاصِمِ وَ اِبْنِ عَامِرِ وَ حَمَزَه بَه شَدِیدِ
 لَمَّا خَا وَ زِدَه اَنْدِ وَاِنْ کَلِمَه نَفْیِ اسْتَبْ وَلَمَّا بَعْضِیِ اَلَا اسْتَبْ وَ مَعْنِیِ چِنِیْنِ بَاشَدِ کَه بِجَرْمَتِ اَسْمَانِ بَاسْتَارِ گَانِ
 تَابَانِ کَه بَشَبِ پَیْدَا اَبْنَدِ بِجَرْمَتِ سِتَارَه بَشَبِ آیَنْدَه کَه نِیْسْتِ بَیْجِ تَنِیِ مَکَرِ بَرُو یِیِ اسْتَبْ نَکَا هِ بَا یِیِ اَزْ رَحِیْ تَعَالَى
 وَ بَاقِیِ قُرَا تَجْخِیفِ لَمَّا خَا وَ زِدَه اَنْدِ وَاَزْدِ اَنْدِ اسْتَبْ وَاِنْ مَحْفُفَه اسْتَبْ اَزَا نِ ثَقِیْدَه وَ الْقَصْمِیَه لِلشَّانِ مَعْنِیِ چِنِیْنِ بَاشَدِ
 کَه بِجَرْمَتِ اَسْمَانِ وَ سِتَارِ گَانِ کَه بَدَرِ سَتِیِ کَه بَرِ بَه رِثَنِیِ اسْتَبْ هِرْ آیَنْدَه نَکَا هِ بَا یِیِ اَزْ رَحِیْ تَعَالَى وَ بَقُولِ بَعْضِیِ اَنْ نَکَا هِ بَا یِیِ
 وَ شَمَکَا نَدِ کَه اَعْمَالِ بَنَدِ گَانِ رَا بِنُو سِیْنَدِ اَزْ نِکِیِ وَ بَدِیِ تَا دَرِ قِیَامَتِ جَزَا یِیِ اَنْ بَه بَنَدِ گَانِ بَرِ سَا نَدِ وَ بَقُولِ
 بَعْضِیِ وَ شَمَکَا نَدِ کَه مُؤْمِنِ رَا نَکَا هِ مَبْدَارِ نَدَا زِ بِلَا هِ وَ اَزْ دِیَوَانِ چَا نَکَه وَ رَحِیْثِ آئِدَه اسْتَبْ کَه بَه رِثْمِیْنِ صَدُو

شخت فرشته موکل است که ویرانگاه میدارند از دیوان چنانکه عسل را نگاه میدارند از کس تا غایتی که تقدیر کرده شده است چون تقدیر بسراید نگاه ندارند و در هدایه آورده است که اختلاف است در شمار و شنگان که نگاه میدارند آدمی را پس عدد معین اعفتاد نباید کرد و چونکه در بعضی روایات دو است و بعضی روایت پنج و در بعضی روایت شصت است فَلْيَنْظُرْ بَيْنَ يَدَيْهِ الْإِنْسَانُ آدمی که میم خلق طایفه آفریده شده است بازبان کرد و گفت جل جلاله خُلِقَ مِنْ مَاءٍ وَافَقَ آفریده شده است از آب ریخته شده در رحم مادرش يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ که بیرون می آید از میان پشت پدر و از میان استخوانهای سینه مادر که میان دو پستان است التَّرَائِبِ جمع الترمیم چون حضرت حق تعالی خواهد که فرزندی پیدا شود قوت بهوت مرد و زن برنگردد تا هر دو بهم جمع آیند و از پشت پدر و سینه مادر بی جدا شود هر دو آب بهم بیامیزند و در حدیث آمده است که چهل روز نطفه و چهل روز خون بسته باشد و چهل روز گوشت پاره باشد همچون گوشت خاگنه بعد از آن فرشته راحی سبحانه و تعالی فرستند در شکم مادر تا چهار حکم را بنویسد که وارش را که چه خواهد بود و اجلس را که چند بزد و در و زیش را که چند بخورد و بنویسد که نیک بخت است یا بد بخت بعد از آن روح را در وی در آرد تا زنده شود نصیب تو این است که بدانی اول خود را که چه بودی و از چه شدی اولت آب کنده و آخرت خاک پرانگنده پس منکر مباحث که شوی زنده چنانکه گفت خدای بانی و پاشنده أَنَّهُ بدرستی که خدای تعالی که آفریدش وَلِ عَلَى رَجْعِهِ لَقَائِهِ و بازگرداندن آدمی هَرَانِهِ توانا هست يَوْمَ تَبْلُغُ السَّاعَةُ در روزی که آشکارا کرده شود کارهای پنهان او را فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرَةٍ پس نباشد در این کار فرای هیچ قوتی و یاری کننده و بیکی قول مرا و ازین کار پنهان فریضها است چون نماز و روزه و غسل جنابت و غیر آن که در قیامت اینها را آشکارا کنند که چگونه کرده است و در حدیث آمده است که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که سه چیز است هر که آنرا بجای آورد و ترک مذمه و ولی حق تعالی باشد نماز و روزه و غسل جنابت و بقول دیگر مرا و ازین گناه گناهان پنهان و مکرر با حلیه با باشد که آنرا در آن روز آشکارا کنند و الله تعالی اعلم وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ و بحر مت آسمان بَابِ وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصُّلْعِ و بحر مت زمین با شکافتن که بشکافد بجایه و درخت أَنَّهُ بدرستی که قرآن لَقَوْلٍ فَصَّلَ هر آینه سخن خدای تعالی است که جدا کننده است میان حق و باطل وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ و نیست این قرآن سخن بهوده و سخن آهوسان

من بین الصلْب
والتَّرَائِبِ
من بین صلب
الرجل
الماء
زشت نموده شود
سخن بنزد
بیان می آید

اَتَقْتُم بِكَيْدٍ وَنَكِيدًا و بدرستی که این کا فران که مکر میکنند بتو ای محمد تا بتو برخی رسانند
و اَكِيدُ كَيْدًا و من جزای این مکر ایشان را میدهم در دنیا و آخرت صبر کن تو ای محمد
در جفای کا فران نصیب درویش این است که در مکر دشمنان و حسد حاسدان صبر کن
و بحق سبحانه و تعالی تو کل کند که او کریم است و جزای ایشان را بدهد و من یتوکل علی الله
یعنی حسبر بیت آنرا که تو می خرقه عریان نشود بر کنه و از آنکه تو می چاره بخاره خواهی شد بهیاست و عاشق باب
نبی میرود بهیاست که چه شود لا غر استاره نخواهد شد بهیاست که مَنْ هَلَكَ مِنْكُمْ فَاَمَّا نَفْسُكُمُ و در وقت نیاید
تو ای محمد اندکی بچی روزی چندا مانده ایشان را و تجسس کن در و عا بر ایشان که ما ایشان را هلاک خواهیم
کرد چنانکه در جنگ بدر کرده ایم نصیب درویش اینست که تا تواند دعای بد نکند بد دشمنان
تو و محبت و عداوت خلق را از حق تعالی ببیند و شکر گوید که از مکران نیست هر محمدی را

ابو جلی باید که باشد و ابوبکر تیر باید مصرع

۱۹

ایاتها

و جمع سیات روحان بهم بولایی

سورة الاعلى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى یا و کن ای محمد خدای خود را که برتر است از همه مقهور و استیلا نه بکان بقول
بهر سیاهی یا و کن نام پروردگار خود را و بقول دیگر بگوی سبحان ربی الاعلی پس رسول علیه السلام فرمود
در سجده بگوئید سبحان ربی الاعلی و چون این آیت آمد که سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى فرمود که در
رکوع بگوئید سبحان ربی العظیم معلوم شد که لفظ اسم را ند است الَّذِي خَلَقَ فَسُوَّى آن خدائی
که آخر بد چیز را پس راست کرد و هر مخلوقی را چنانکه خواست آدمی را بشکل دیگر و اسپ و شتر را
بشکل دیگر هر یکی را چنانکه می بایست آفرید بچکمت بالغه وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى آن خدائی
که اندازه کرد و روزیها را پس راه نمود و مرطلب کردن هر چیزی را با آنچه می بایست و الهامات الهی
از نشان را و حیوان را و مرطلب کردن و ارواها و غذا را حکمت بزرگ است و در کشف و کواشی آورده است که
را ضعی گو شود الهام و بحق تعالی و را که رک با و یار اینچشم خود ببالد بینا شود و امام حمزه و کسانی قدر تخفیف
خوانده اند و باقی قرا بشنید خوانده اند وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْغِيَّ فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى آن خدائی که بریزد
و در چراگاه سبز را تاز ویرگل و در یابودن پس گردانیدش خشک و بریزد و بریزد غشاء حس خشک ریزد
شده چون خاشاک یعنی آن خدائی که بیافرید از برای ستوران شما و سفر و حضر علفهای آماوه کرده شده
تا شکر گویند و درستان از خشک و نفع گیرند و در تابستان از تر و تازه قشلاقی و دیو لایقی برای

بلکه ویرایان دارد **بیت** چراغی را که ایزد بر فروزد پذیرا گس پف کند ریشتمون
 بیفرمان را یاد کرد و عذاب ایشان را بعهده فرمان برداران را یاد کرد و گفت جل جلاله قَدْ
 أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى ۚ **بدرستی که نیکبخت شد و خلاص یافت از عذاب آنکه و عطار است بول کرد**
 و پاک شد از گناه و کفر و ذکراً سَمَّ رَبِّهِ فَصَلَّى و خدا یغالی را یاد کرد و نام او را گفت
 و نماز گذارد یعنی الله اکبر گفت و خدا یغالی را به بزرگی یاد کرد و نماز گذارد امیر المؤمنین علی رضی
 عنه گفت رستگاری یافت آنکه صدقه فطر را داد و اقول روز عید فطر و تکبیرات نماز عید
 گذارد و رکشاف آورده است که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت که باک ندارم اگر نامه خود
 بهمین آیت را یا هم یعنی قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى چون صدقه فطر و نماز عید بشکیر یا بجا آورده باشم مرا
 بهمین پس است بخاطر این فقیر می آید و الله تعالی اعلم که درین آیت اشارت است بمنازل سلوک
 اول توبه است و تزکیه نفس بازالت صفات ذمیه و الکتاب صفات حمیده و دوم بر ذکر لسانی
 و قلبی و روحی و سرری ستیوم رسیدن باشد هات قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى اشارت باول است و ذکر است
 رتبه اشارت دوم است **فصلی بستم چون صلوة معراج مؤمن است و قره عینی فی الصلوة اشارت**
 باین است و الله تعالی اعلم بَلْ تَوَثُّوْنَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا اَبُو عَمْرٍ و بیای غائب خوانده است و باقی
 قراء بتلای خطاب خوانده اند معنی این باشد که شما کافران بر می گزینید زندگی نزویکتر را یعنی دنیا را بر آخرت
 و وعظ و پند را قبول نمیکنید از قرآن و ابل قرآن و الاخرة حَیٰوُ الْآخِرَةِ و حال این است که آخرت
 بهتر است از دنیا و باقی است بر هر که مؤمن باشد بدانکه حق تعالی بیان کرده که سبب کفر و حق را
 قبول نکردن و دوستی دنیا است و حب جاه و سلطنت و حکومت قَالِ النَّبِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 حَبِ الدُّنْيَا و اَمْسَ كُلَّ خَطِيئَةٍ و بسیار از امیران و دنیا داران باشند که هرگز بوعظ اهل حق
 بغرض حاضر نیابند و بسیار فقیران صالح باشند که هرگز ترک ندهند **فصل**
 غر و غنا و سلطنت سر بخت میکشد **فصل** فقر و فنا و سکنت جانب میکشد
اِنَّ هٰذَا الْغٰثِ الْضَحِيْفَ الْاَوَّلٰی صَحِيْفَ اِبْرٰهِيْمَ و مُوسٰی ۚ بدرستی که آنچه یاد کردیم
 درین سوره از وعده و وعید و دلائل توحید و غیر آن باشد است در کتابهای پیشین که آن
 کتاب ابراهیم و موسی است **اِنَّ هٰذَا الْغٰثِ الْضَحِيْفَ الْاَوَّلٰی صَحِيْفَ اِبْرٰهِيْمَ و مُوسٰی ۚ** علیها الصلوة و السلام
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝
قُلْ اَتَيْتُكَ حَدِيْثُ الْغٰثِیَةِ ۚ بدرستی که آمد تلای محمد صحن قیامت که آن

فرو پوشنده است مرهمه چیز مارا و بقول دیگر غاشیه نام دوزخ است که فرو پوشنده است
 همه کافران را حق تعالی قیامت را در قرآن هزار جای یاد کرده است تا خلق ترسند و وَجْهٌ يُؤْمَلُ
خَاشِعَةً رویها آباشد در آن روز ترسان و خوار و ذلیل از ترس قیامت عَامِلَةً کارکننده
 قاصبه ریخ بیننده باشد در دوزخ و کاشان این باشد که فرمایند شان تا بر صعو و با غلها و بخی
 برآیند باز بیندازو شان و صعو و کو بیت انداختن در دوزخ و ایشان کسی باشد که در دنیا کار نا
 کرده باشند و رنجها دیده اما از برای رضای حق تعالی نباشد فَصَلَّى نماز احاطه میور آید
 در آتش که سخت گرم باشد در حدیث آمده است که دوزخ راسته هزار سال تا فتند تا سیاه شد اکنون
 همچنان سیاه است ابو بکر و عمر و فَصَلَّى بلفظ مجهول خوانده اند یعنی درآورده شوند در دوزخ فَصَلَّى
مِنْ عَيْنِ النَّبِيِّ آب داده شوند در دوزخ از چشمه گرم که گرمی و بی بغایت رسیده باشد که از وی
 گرم تر نباشد لَيْسَ لَكُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ خَنْزِيرٍ نباشد مران و دوزخیان را در دوزخ خوردنی مگر از
 خار خشک که زهر وار و قیل و رختی است در دوزخ یعنی زقوم که لَيْسَ مِنْهُ نه فریب کند و وَلَا يُغْنِي عَنْكُمْ
 و سود ندارد و کفایت نکند از گرسنگی یعنی در خوردن وی نفی نباشد چون صفت و دوزخیان که صفت
 بهشتیان نیز کرده گفت جَلْ جَلَالَهُ و وَجْهٌ يُؤْمَلُ روها باشد در آن روز تازه از اثر رحمت
لَسْعِمُهَا وَاضِيَةً و از برای بگوشتن و عمل نیک کردن در دنیا خشنود و باشند همچون ماه شب چهار
 باشند فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ در بهشت بلند باشند لَا تَمْنَعُ فِيهَا لَغِيَّةٌ نشوند و بهشت سخن
 بیوده و باطل همه حکمت و حمد و ثنا گفته شود فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ در آن بهشت چشمه آب روان باشد
 و مراد اینجا چشمه های روان بسیار است فِيهَا سُرُورٌ مَوْفُوعٌ درین بهشت باشد تخمهای بلبل
 اگر از بالای آن چیزی بیفتد صد سال باید تا پایان رسد در حدیث آمده است که قَالَ النَّبِيُّ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ان المتحابين في الله لغني غرفة ينظر اليهم اهل الجنة كما ينظر
اهل الدنيا الى كواكب السماء یعنی کسانی که بیکدیگر دوستی دارند از برای رضای حق تعالی
 در دنیا هر آینه در جایهای بلند باشند که نظر کنند بایشان اهل بهشت چنانکه اهل دنیا ستارگان
 را بر آسمان می بینند و چون خواهند اهل بهشت تا بر بالای آن تخمها بشینند پست نشود و باز
 بلند گردد و وَأَكْوَافٌ مَوْضُوعَةٌ و در بهشت کوزه های دسته نباده از شراب
 پر بر لبهای جو بهای بهشت بشمار ستارگان از جوهر مختلفه بعضی از زر و بعضی از نقره و غیر آن
وَمُكَادِرٌ مَصْفُوعَةٌ و نهیم بالشهای انداخته شده به پیلوی یکدیگر صاف بصف نهاده

وَوَدَّ اَنْ يُنْفِثَ سَاقَهُ فَاَلَيْسَ اَنْ يَنْفِثَ سَاقَهُ فَاَلَيْسَ اَنْ يَنْفِثَ سَاقَهُ فَاَلَيْسَ اَنْ يَنْفِثَ سَاقَهُ
 محل انداخته شده و در منازل بهشتیان چون تختهای بهشت را رسول علیه السلام بیان کرد که از آن
 گفتند چون برآیند برین تختهای بلند حق سبحانه و تعالی این آیت را فرستاد **اَفَلَا يَنْظُرُونَ**
اِلَى الْاَكَادِمِ كَيْفَ خُلِقَتْ آیا پیش نگرند بیشتر آن که چگونه آفریده شده است چون خواهند که سوار شوند
 برست شوند و باز بلند شوند و چندین منفعت را آفریده است حق تعالی در وی **وَ اِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ**
وُضِعَتْ و چنانچه نگرند با آسمان که چگونه بلند کرده شده است چون خیمه سزاو بخیمه بی ستون و در وی عجا
 بسیار آفریده **وَ اِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ فُصِّصَتْ** و چنانچه نگرند بکوهها که چگونه ایستاده و گروه شده است
 و چندین منفعت را در کوهها نهاده شده است **وَ اِلَى الْاَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ** و چنانچه نگرند
 بر زمین که چندین بسندار عجايب قدرت در وی آفریده شده است آن خدائی که قادر است بر
 آفریدن این چیزها قادر است بر آفریدن دوزخ و عذابهای وی و با آفریدن بهشت و نعمتهای بی
 چنانکه خبر کرد جل جلاله در اول این سوره **فَلَا تَكْفُرْ بِالَّذِي تَبَعَكُم مِّنْ اُولٰٓئِكَ** پس تو ای محمد بنده و پیغمبر
 تو پس و بنده هست علیکم بمصیط و نیستی تو برگماشته شده برین کافران تا ایشان را بستم
 فرمائی ایمان آوردند و حکم این آیت منوخ است **بِآيَةِ سَيْفٍ** یعنی فاش و قتل و قتل معنی است که تو
 ای محمد مجبور نیستی برین که راه راست در ایشان خلق کنی و پدید کنی **اِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ اَبْغَضْتَ**
 تو راه نجاتی و وعظ بگوئی و پسند ده تا اگر سعادت مساعدت کند تا حق را قبول کند و تا اگر ابدی
 سعادت برین دارد که حق را قبول نکند نهی بی سعادت است که محمد رسول الله را پیش وی می شناسند
 و برانسانند و ایمان یار و ملکه دشمن گیرندش

منظم

ای بسا دولت که آید گاه گاه پیش بی دولت برگردا و ز راه پزایی با معشوق کا پد
 ناشناخت پیش بهنجی نداند عشق با جنت پزاین غلط بین دیده را حرمان ماست پزین
 بقلب قلب را سوء القضاست پزیده دل هست بین الاصبغین چون تلم در دست
 کتابی حسین پزینیا زو جبر قضا را نهست پزین بقلبم قلم آگاه نیست پز
 ای قلم بنگر که اجل نیستی پز که میان اصبعین تو گیتی قال المبحی صل الله علیه
 و سلم قلوب العارفين بين الاصبغين من اصابع الرحمن بقلوبها كيف يشاء
اَلَا مَنْ تَوَلَّى وَ كَفَرَ فَعَلَيْكَ بِاللَّهِ الْعَذَابُ الْاَكْبَرُ لیکن آنکس که برگردد
 از ایمان و کافر شود پس عذاب کند خدا تعالی و بر عذاب بی بزرگ تر یعنی در دنیا و آخرت

چندین منفعت را آفریده است
 حق تعالی در وی عجا
 بسیار آفریده
 و چنانچه نگرند با آسمان
 که چگونه بلند کرده شده است
 چون خیمه سزاو بخیمه بی ستون
 و در وی عجا
 بسیار آفریده
 و چنانچه نگرند بکوهها
 که چگونه ایستاده و گروه شده است
 و چندین منفعت را در کوهها
 نهاده شده است
 و چنانچه نگرند بر زمین
 که چندین بسندار عجايب
 قدرت در وی آفریده شده است
 آن خدائی که قادر است بر
 آفریدن این چیزها
 قادر است بر آفریدن دوزخ
 و عذابهای وی
 و با آفریدن بهشت
 و نعمتهای بی

شمار کردن ایشان و جزا دادن ایشان ماجرایی که در ایشان بدیم تو ای محمد برسان نشان
شرعیست یا تاجت باشد برایشان اللهم ثبت قلوبنا علی دینک و طاعتک یا مقلب القلوب
یا فخر ثلاثین آیه

و آنجبر بجزمت سپیده دم که وقت روشن شدن روز است از میان تاریکی شب و این دلیل بر آن
است و ظاهر بر برستی حق تعالی و بر قدرت و علم و حشر و نشر و بقول عبد الله بن عباس مراد از فجر نماز
باشد است بقول بعضی از سپیده اول ماه ذی الحجه است و لکال عتقی و بجزمت شبهای دهم
ماه ذی الحجه که دهنه حاجیان است و بقول بعضی دهنه اول ماه رمضان است و التفرع و بجزمت حضرت
یعنی روز عید رمضان

این حدیث
در حدیث
است

او باقی قرائت و خوانده اند و الکیل اذا کسر و بجزمت شب چونکه روز شود و روی زود
رو درفته شود و بقول بعضی ازین شب آن شب است که حاجیان در وی از عرفات بزدلفه
روند و غیر این نیز گفتند و جواب قسم مخد و منت ای لیجد بن یعنی بجزمت این خبر با که
یا و کردیم بر آینه عذاب کرده شود و افزا بر آینه هر آینه هکلی فی ذلک قسم لیدی حجه است
درین خبر با که یاد کرده شد سوگند بزرگ هر کسی را که عقل است یعنی عاقلان دانند که سوگند بزرگ است
باین هشیما که مظهر عجائب قدرت است و بدایع حکمت است و این خاتلان اولیاء الله انبیا
اند که وده دل ایشان بنور الله منور است و بواطن ایشان پیش ایشان مقصور است هر هشته
روی را بر منی باریست فرد روی نهشته نه پند روی نور به لاصوله گفت الافی
الطهور اکثر کیف فعلک و بک یعاد آیا منی دانی که چه کرده است خدائو با کا فران پیشین
یعنی سیدانی که چگونه هلاک کرد و خدایتعالی عادیانرا که ایشان را از م نام بود و ایشان دو عادی
بودند عادی اول را نام عوض بن ارم بن سام بن نوح علیه السلام بود و وی از قوم یهود علیه السلام

بنود و عادی پسین را دو پسر بود نام یکی شداد بود و نام دیگری شدید و ایشان از قوم یهود و صالح
 بود و قیل ارم نام بوستانی بود که شداد و عادی بنا کرده بود و فعلی الاول او عطف پیدار
 العاد و علی الثانی المضاف محذوف و فای بعد صاحب از م ذایت العباد التي که آن
 ارم بوستان شداد باستونما و عمارتها بود که کثر یخلق مثلها فی البلاد که آنست
 نشده است مانند آن در شهر با قیل عادیان و از بالا بودند که قامت هر یکی هفتصد کز
 بود شداد بن عا و از هفتصد سال عمر بود آن ملعون و دعوی خدایی کرده و همه روی زمین را گرفت
 و بهشتی ساخت در بیابان عدن در مدت سیصد سال چون تمام شد خواست تا بشارت یابی
 خود و آید و آن بهشت که مثل و کسی ندیده و صفت او در کتابها یاد کرده شده است چون
 نزدیک رسید حق تعالی همه ایشان را بیک آواز که از آسمان آمد هلاک کرد و نموده
 و نه پنی و ندانی که چگونه هلاک کرد و خدایی تو نموده و آنرا که قوم صالح بودند علیه السلام الذین
 جاءوا الضحی یا لواء انا که بریدند سنگها را و کوشکها و خانهها ساختند از سنگ و در موضعی
 که آنرا اودی القری نام است دو هزار بار هزار و هفتصد کوشک کنده بودند و در کوه باطلای
 و روایتها همه را حق تعالی هلاک کرد و چون اشتر صالح را کشتند و فرعون ذی الاوتار
 و نه پنی و ندانی که چه کرد و خدا تعالی بفرعون که با مینها بود و بقول عبد الله بن عباس رضی الله عنه
 امره ان یمنعها انست که لشکر بسیار و است و ایشانرا خیمها بود که مینها استوار کردند و بقی
 همه بر مراد ازین آن مینها است که مردمان را چهار میخ کردند و هلاک کردند و بان چنانکه علم را و است
 کرده اند که فرعون را خزینه داری بود نام او جبریل که ایمان آورده بود و موسی علیه السلام پسین
 از فرعون و از خویشان نزدیک فرعون بود و زن وی مشاطه دختر فرعون بود و این زن سینه
 ایمان آورده بود و موسی علیه السلام روزی دختر فرعون داشت و بفرعون گفت فرعون
 این زن را گفت از ایمان و اسلام برگرد و او برگشت آن زن را فرمود تا چهار میخ کردند و دستها
 و پایهای او را با مینها و دختند و عویس فرعون همه حاتون بزرایان آورده بود و او را این
 نوع عذاب کرده و ایشان را ایمان برگشتند الذین طغوا فی البلاد انا که بفرعون کردند
 حق تعالی را در شهر با فاکثر و ان فیها الفساد پس بسیار کردند در شهر با تباهی
 را یعنی کناه بسیار کردند و فصبت علیهم ربک سوط عذاب پس ریخت خدا تعالی بر ایشان
 ناریه مشکجه را امام شدی گفت یعنی هر یکی را و دیگر گونه عذاب کرد و عادیان را بباد و نموده و آنرا را

با و از که از آسمان آمد و فرعون و فرعونیان را بغرق کردن در آب إِنَّ قَتْلَكَ لِبِالْمِرْصَادِ هرگز
 پروژ و گار تو هرگز بر صا و است المرصا و راه گدز و قیل راه تنگ که گذر بروی باشد یعنی خدا تعالی
 میداند و نمی بیند و می شنود و هر چه بر خلق میرود و هر چه میکنند بروی پوشیده نیست در دنیا و آخرت
 عذاب کند و در آخرت نیز و هیچکس از و پنهان نماند و قیل و قیل و تنگ گان خدای تعالی بر صراط اندازد
 و لغو و بیهوده را و هر چه بر صراط هفت جای پرسند از بهفت چیز اول از توحید و ایمان دوم از نماز سیوم
 از زکوة چهارم از روز و پنجشنبه از صلوة رحم و ششم از طهارت و غسل بهفتم از حقهای پدر
 و مادر چون ازین همه فارغ شوند و جواب با صواب بگویند بیست روز و اگر نه بدو رخ فستند
 لغو و بیهوده من ذلک چون حال کاfran گذشته را بیان کرد و از عذاب ایشان را یاد کرد
 و از عادت ناپسندیده ایشان خبر داد که در نعمتها شکر نگفتند و در بلاها صبر نکردند با وجود آنکه
 حق تعالی دانا است و بینا است که ان وَقَاتِلْ لِبِالْمِرْصَادِ اشارت بآن است باز از حال کاfran
 این است خبر کرد و گفت جل جلاله فَاَمَّا الْاَشْنَانُ اِذَا مَبْتَلْنَاهُ رَبُّهُ اما آن کا فرسین هم
 کاfran چون بپایز مایدش پروردگار او فَاَكْرَمْنَاهُ پس نیکی کرد با و بال و فرزند و نعمت
 و بناز و نعمت پرورش فَيَقُولُ رَبِّي اَكْرَمَنِي پس این کا فر بگوید پروردگار من بنیکی
 کرد و عزت و حرمت خود درین پند که حق تعالی مال دادش و خوشوقت کردش بنعمتها
فَاَمَّا اِذَا مَبْتَلْنَاهُ رَبُّهُ و اما چون از مایدش پروردگار او فَقَدَّرْنَا عَلَيْهِ پس تنگ
 کرد بروی روزیش فَيَقُولُ رَبِّي اَهْلَانِي پس بگوید مرا خدای من خوار کرد کم شدن روزی
 سبب خواری خود و اند مقصود کاfran دنیا همین است که عزت و حرمت بهال میداند و خواری و ذلت
 بفقر میداند فَاَمَّا مَنْ عَزَّ و حرمت بتوفیق ایمان و طاعت و تقوی و زهد می بیند و خواری و ذلت
 بنقصیت و کفر و حرام می بیند حق تعالی فرمود ان اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقِيهِمْ و گفت ان
اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اَعْلَمَكُمْ و اغناکم و اقواکم حق سبحانه این اعتقاد را
 بر کاfran رد کرد و گفت جل جلاله كَلَّا باز ایستد ای کاfran ازین اعتقاد بکل نه
 چنان است که ایشان اعتقاد کرده اند که چنین نیست لَا تَكُونُونَ اِلَيْهِمْ نیکی نمیکند
 بر یتیمان و این دلیل بد بختی و خواری ایشان است و مؤمنان نیکی میکنند بر یتیمان
 و این دلیل نیکیختی و گز است ایشان است تا آخر همچنین بدان و الله تعالی اعلم و کاfran
 یتیمان را میراث میداند و وَلَا تَخَاضُونَ عَلَىٰ طَعَامِ الْيَتَامَىٰ و یکدیگر را میفرمودند

دادن گدائی را و خود نمیدادند نیز و تا کُلُون الثَّارَاتِ اَكْلًا لَمَّا و میخوردند میراث را خوردنی
 فراخ و پهن و هر چند یا بند میخورد و فرقی نمیکند میان حلال و حرام گویا که در دنیا حرام نیست
 مال خود را و مال دیگر را میخورد و هیچ غم آخرت نمیخورد و اندیشه نمیکند کمتر است و سبب نباشد
 که سبب علف را بوی میکند آنچه مصلحت و نافع است میخورد و دیگر را نی و تَجُونُ الْمَالَ حَبًّا
 جَنَّا و دوست میدارد مال را و دوست و ستنی بسیار حلال باشد یا حرام همه را اگر میکنند
 تکریمون تا تَجُونُ بَنَائِي خطاب خوانده اند و بیای غنیت نیز خوانده شده است بدانکه پیش این
 مردم زمانه ما گوشت فر به می باید چه حلال چه حرام و مال بسیار می باید که باشد چه حلال
 و چه حرام علی الخصوص شیخان و دانشمندان خدای نام ترس اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنَ الْمُتَّقِينَ
 کَلَّا نه چنان است که شما نمیکند و میگویند و مال یتیم را میگیرید و میخورید و از حرام بر بهر نمیکند
 باز ایستادین اعتقاد بد و همچنین کنند اِذَا دَكَّتِ الْأَرْضُ دَكَّاءً و چون
 کوفته شود زمین را کوفتی یعنی جفایند شود زمین را جفایندنی سخت تا هموار شود و در وی
 هیچ کوهی و بلندی نماند وَجَاءَ وَقْتُكَ و باید فرمان پروردگار تو یعنی همه خلق زنده شوند و جزا
 داده شوند وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا و بیایند فرشتگان در حالتی که صف صف باشند
 گرد اگر و آدمیان را و پریان را گرفته شوند وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ و آورده شود و وزخ را
 در آن روز با هفتاد هزار هزار هر چه آری بدست هفتاد هزار فرشته باشد مرا این و وزخ را
 آواز غریدن باشد شیخ ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت کرده است که چون این
 آیت آمد که وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ تا آخر رنگ روی مصطفی علیه السلام متغیر شد که هرگز
 چنان متغیر نشده بود امیر المؤمنین علی رضی الله عنه ایشان را در گنا گرفت و گفت یا
 رسول الله چه حالت است سول علیه السلام این آیت بر خواند و گفت یا علی این ساعت میراث علی
 آمد و خبر کرد از حال شماست يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ تر آن روز یادگیرد آدمی و أَنَّا لَهُ الذِّكْرَى و چه سود
 دارد آدمی را ایند گرفتن در آن روز چونکه در دنیا پسند گرفت و حق را قبول نکرد و ایمان نیاورد و گنا
 را ترک نکرد يَوْمَئِذٍ الشَّانِي يَدُلُّ مِنَ الْأُولَى و همان بدل من اِذَا دَكَّتِ الْأَرْضُ و چون
 اِذَا دَكَّتِ الْأَرْضُ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ یا لَيْتَنِي قَدِمْتُ لِحَيَاتِي بگوید کافر در قیامت ای کاش
 من پیش فرستادمی و ربنا ایمان و طاعت را از بهر زندگانی آخرت يَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَ
أَحَدٍ وَلَا يُوَفِّقُ وَفَاقَهُ أَحَدًا بجز و آن تا یعنی نعیذب و یوفق قراءه است و بیعت هر دو نیز خوانند

خوانده اند بر اول معنی چنان باشد که در آن روز عذاب نکند چون عذاب خدا بتعالی هیچکس را
 بند نکند چون بند کردن او هیچکس و بقراءت دوم معنی چنین باشد که در آن روز عذاب
 کرده نشود و چون عذاب کافر هیچکس را و بند نمانده نشود و هیچکس را چون بند کافر
 یعنی در قیامت عذاب کرده شود مگر کافران را و بند نمانده شود ایشانرا عذابانی
 و بندی که در دنیا و آخرت هیچکس را بند نمانده باشد و نخواهد بود و نعوذ
 بالله من ذلک **يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً ۖ**
 گفته شود مومن را و وقت مردن و در بعضی تفاسیر آورده است که چون عبد الله بن عباس رضی الله
 عنهما را در گور نهادند مرغی آمد سبز و در گور او درآمد و شنودند آوازی که قوله یا ایها النفس
 المطمئنة تاحسب و قیل در وقت زنده شدن بقیامت ای نفس آرامیده با ایمان و طاعت باز گرد
 بر پروردگار خود یعنی بهجت او خوش شود و خدا بتعالی از تو خوش شود و **قَدْ خَلَىٰ فِي عَسَادِهَا**
 پس در آبی در میان بندگان من **وَأَدْخَلْ جَنَّاتٍ ۖ** و در آبی در بهشت جاودان من عبد الله
 ابن عمر روایت کرده است که چون مومن را اجل برسد و فرشته بیایند بر سر بالین او و بگویند
 ای جان آرامیده بحق ایمان و طاعت بیرون آیی بهشت و آسایشی از تو خدا بتعالی خوش شود
 است جان او بشادی بیرون آید و عالم از نور او متورگردد و فرشتگان از آسمان نظاره کنند
 و در بای آسمان را بکشانند و این مومن را آمرزش خواهند فرمان آید که جان آن
 مومن حق تعالی را سجده کند و فرمان آید میکائیل را تا آن جان را به نزویک جانهای
 مومنان برود و کورا و را بر وی مسلخ گردانیده شود تا راحت و آسایش آن بنده
 رسد و اگر چیزی از قرآن خوانده باشد نور او آن گور را منور و فراخ گرداند و خوش بچید چون
 نوع و سن خواسته باشد **اللَّهُمَّ ارْزُقْهُ** و چون اجل کافر درسد و فرشته بیایند بر سر
 بالین او و بگویند ای نفس پلید بیرون آیی ازین پلید عذاب و در ذلک که حق تعالی از تو خوشند و منیت تو بپادشاه

سن **سُورَةُ الْبَلَدِ وَهِيَ عِشْرُونَ آيَةً** ذلک

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لا اَقِيْمُ بِهَذَا الْبَلَدِ میگویند که کلمه لازایند است و معنی وی چنین میشود که سوگند
 یا و میگویم باین شهر که یعنی بجزمت که و بعضی میگویند که لازایند نیست و معنی چنین
 است که نیست چنانکه کافران میگویند که ما را بجز نخواهد بود و قسم بهذا البلد بجزمت مکن

وَأَنْتَ جَلَّ بِهَذَا الْبَلَدِ وَحَالِ أَيْسَتْ كَمَا تَحُلَّ إِلَى دَرِينِ شَهْرٍ كَمَا بَعْنِي تَرَارَ وَاسْتَكَمَا دَرِينِ شَهْرٍ
 جَنَّتْ كُنَى بَاكَ فَرَانِ وَبَكْشِي هَرَكْرَا خَوَابِي أَرِيشَانِ وَغَيْرِ تَرَايِنِ رَوَايَسْتِ وَتَرَارَ وَاسْتَكَمَا دَرِينِ شَهْرٍ
 اَرَزُو زَكَمُ فَخْ كَمَا بَاشَدَ وَوَالِدِ وَبَحْرَمَتِ بِدَرِ وَمَا وَلَدَتْ وَبَحْرَمَتِ فَرَزْدَانِ كَمَا بَرَايَنَدِ وَمَرَادِ
 اَزِينِ آوَمِ اسْتَكَمَا فَرَزْدَانِ اَوُو بِقَوْلِ دِگَرِ مَرَاوَا بِرِ اَبِيمِ اسْتَكَمَا فَرَزْدَانِ اَوُو بِقَوْلِ دِگَرِ هَرِ بِدَرِ وَفَرَزْدَانِ
 كَمَا بَاشَدَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَيْدٍ ۝ بِدَرِ سِتِي كَمَا آفَرِ دِيمِ آوَمِي رَا دَرِ سَخْتِي وَبَرِ نَجْ بِعْنِي آفَرِ دِيمِ
 اَوُرَا تَارِ نَجْ وَنِيَا وَآخِرَتِ بَكْشَدَ فَتَسِيلُ آفَرِ دِيمِ آوَمِي رَا رَا اسْتَكَمَا بَالَا مَرَا دَرِ اَزِينِ اِنْسَانِ آوَمِ اسْتَكَمَا
 بِقَوْلِ بَعْضِي هَمْدِ آوَمِيانِ اسْتَكَمَا وَبِقَوْلِ مَقَابِلِ مَرَا دَرِ اَزِينِ اِنْسَانِ كَا فَرِ مَعْتِنِ اسْتَكَمَا دَرِ تَرِشِ
 مَشْهُورِ بُوَدِ بِقَوْلِ وَزُورِ وَدُشْمَنِ رَسُولِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بُوَدِ نَامِ اَوُ كَلَدِهَ بُوَدِهَ اسْتَكَمَا اَنْجَسَبُ آيَا
 پَنْدَارِ اَن كَا فَرَكَمَهَ اسْتَكَمَا اَن لَّنْ يَقُولُ عَلَيْنَا اَحَدٌ ۝ كَمَا بَرَكَزَقَادَرِشُوَدِ بِرُوِي بِسِجْكَسِ
 بِعْنِي كَمَانِ مِیْبَرِ كَمَا خَدَايَتَقَالِي بِرُوِي قَادَرِ سِتِ وَوِیْرَا اِلَاكْ نَخَا هَرَكْرَدَرِ اَزِينِ كَمَانِ بُوَدِ كَمَا نَا كَا
 دَرِ دَشْكَشِ بَرَكْتِ وَدَرِ خَاكِ غَلَطِ دِنِ كَرَفْتِ وَمِیْكَهَنْتِ كَمَا مَرَا كَشْتِ خَدَايِ مُحَمَّدٍ يَقُولُ مِیْكَوِيْدَانِ كَا
 اَهْلَكْتُ مَا لَا لَبَدَا ۝ نِسْتِ كَرَمِ بِعْنِي خُجْ كَرَمِ مَالِ بَسَارِ دَرِ دُشْمَنِ مُحَمَّدٍ وَدَرِ غِ مِیْكَهَنْتِ چُونِ
 وَیِ فُقِیرِ بُوَدِ حَقِّ تَقَالِي بِرُوِي رَا كَرُوَدِ كَفْتِ جَلَّ جَلَالَهُ اَنْجَسَبُ اَن كَمَا یَقُوْهُ اَحَدٌ ۝ اَبَا كَمَانِ مِیْبَرِ
 اِن كَا فَرَكَمَهَ نَزِیدِهَ اسْتَكَمَا وَیْرَا بِسِجْكَسِ بِعْنِي خَدَايَتَقَالِي مِیْدَانِ كَمَا وَیِ دَرِ غِ مِیْكَوِيْدَانِ شَرَمِ
 مَنِیْدَارِ دَرِ اَزِ خَدَايَتَقَالِي وَازِ خَلْقِ وَبِقَوْلِ دِگَرِ مَرَا دَرِ اَزِينِ اِنْسَانِ اَبُو جَهْلِ اسْتَكَمَا لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَیْهِ بَعْدَ
 اَزِينِ حَقِّ تَقَالِي یَا دَرِ كَرِ دِلِیلِ بِرِ قَدَرِتِ خُودِ بِرِ اِن كَا فَرُو بِرِ اِن كَمَا وَیِ رَا زَنْدِهَ كَنْدِ وَغَذَابِ كَنْدِ
 وَآنِ دِلِیلِ بِرِ نَفْسِ كَا فَرُو بِدِیْسِ كَفْتِ جَلَّ جَلَالَهُ اَلَمْ يَجْعَلْ لَّهٗ عَشِیْنِیْنَ اَبَا نِیَا فَرِ دِيمِ مَرَا اِن
 آوَمِي رَا دَرِ چِشْمِ بِنَا وَلِیْسَا نَا وَزَبَانِ كُوبَا وَشَفَتَیْنِ وَوُوَلَبِ بِرِ بِلَايِ دَرِ مَذْخَفَا وَهَلْ نِیَا
 التَّجْدِیْنِ وَنَمُوْدِیْمِ وَیِ رَا دَوْرَا هَ رَا نِیْكَی وَرَا هَ بِدِی وَقَبِیلِ وَپَسْتَانِ مَرَا دَرِ بِعْنِ اَن خَدَايِ
 كَمَا قَادَرِ اسْتَكَمَا بَرَا فَرِ دِیْنِ اِن چِیْرَا قَادَرِ اسْتَكَمَا بَرِ هَرِ چِیْرَا كَمَا خَوَا هَ وَبِهَمِهَ چِیْرَا دَانِ پَسِ حَالِ اِن كَا فَرَا
 دَانْدِ وَحَسْبُ كَرُونِ وَیِ اَوُرِ دُشْمَنِ مُحَمَّدٍ عَلَیْهِ الصَّلَاةُ وَاسَّلَامُ مِیْدَانْدِ قَادَرِ اسْتَكَمَا بِرِ اِلَاكْ
 كَرُونِ اَوُو زَنْدِهَ كَرُونِ اَوُو اِن كَا فَرَا زِ عَذَابِ قِیَامَتِ غَافِلِ اسْتَكَمَا وَغَمِ اَن نَذَارِ دَرِ مَنِیْدَانْدِ
 كَمَا چِیْنِ دَرَا هَ وَشَوَارِ وَرِشِشِ دَرِ دَوْرِ اسْتَكَمَا اَدَا اَن مَنِیْكَنْدِ حَقِّ تَقَالِي اَرِ غَفْلَتِ اِن
 اِنْسَانِ خَبَرِ كَرُوَدِ كَفْتِ فَلَا اَقْتَمِ الْعُقْبَةَ یَسِ هِنُو زَا اِن كَا فَرِ نَكَمَهَ شَمْتِهَ اسْتَكَمَا رَا
 وَشَوَارِ رَا كَمَا اَن عَقْبَةُ قِیَامَتِ اسْتَكَمَا فَتَسِيلُ پَسِ نَكَمَهَ شَمْتِهَ رِ نَجْ وَسَخْتِ اَزِ بَالَا وَبِقَوْلِ كَمَبِ حَبَابِ

آن عقبه هفت در که دوزخ است و بقول دیگر که بی است در دوزخ غیر بل صراط و بقول امام کلین آن
عقبه بل صراط است که بر روی دوزخ نباده شده است از سوی باریکتر و از ششتر تیزتر است
هزار ساله راه است هزار سال بر آمدن و هزار سال همواری و هزار سال فرو دادن
و بر موش حقیقی چنان باشد که از نماز دیگر آفتاب فرو رفتن بود بعضی همچون برق بگذرند
و بعضی همچون باد و بعضی همچون سب تیز و بعضی دوان دوان و بعضی خیزان خیزان و بعضی فستند
و دوزخ و ستوانند که نشستن و بقول بعضی مرا و ازین عقبه اعمال صالح است بطریق استعاره
مصرعه اعمال صالحه را تشبیه کرده اند بگذشتن عقبه پس معنی برین تقدیر چنین باشد که کز دوان
کا فر علمای نیک را که سبب باشند آن مر خلاصی و پیر از دوزخ و آن علمای صالح نیست
که بیان کرد و گفت جل جلاله و مَا أَذْرٰكَ مَا الْعُقَبَةُ و چه دانی نژادی محمد سبب گذشتن
آن عقبه فَلَکَ و قُبْرُکَ کشاد کردن از بندگی یعنی بنده را آزاد کردن است أَفَاطْعَا مَیَادِنَ
خوردنی است فِی یَوْمٍ ذِی مَسْجِدٍ در روز گرسنگی یعنی در روزی که در وی گرسنگی باشد
یَلْبَسُهَا ذَا مَقَرٍّ یَلْبَسُهَا بِی پیری را که با خویشی باشد یعنی خویشاوند او مَسْکِنًا
ذَا مَسْرَکَةٍ مَیَاکِدَی رَاکَهُ با درویشی باشد یعنی گدا می که بر خاک افتاده باشد یعنی طعام
دادن او از برای رضای حق تعالی باشد و از برای روی و ریای نباشد ثُمَّ کَانَ
مِنَ الَّذِیْنَ آمَنُوا باز باشد از آن کسانی که ایمان آورده اند یعنی این آزاد کننده و طعام
دهنده از مؤمنان باشد نه از کافران وَ تَوَاصَوْا بِالْحَبْرِ و این مؤمنان یکدیگر را وصیت
کنند باشند بصبر در بلا و طاعتها وَ تَوَاصَوْا بِالْمَحْجَمَةِ و وصیت کنند یکدیگر را بر حرم
کردن بر خلقِ اُولَئِكَ اصْحَابُ الْیَمِیْنَةِ ایشانند که یاران دست راست باشند یعنی نه
اعمال ایشان را در قیامت دست راست دهند یا ایشانند که مین و برگت باشند شان
یعنی بر شنبان باشند نصیب در ویش نیست ازین آیت که این خصلتها بعد تمام کنس که
ایمان است دوم وصیت کردن بصبر در طاعتها و بلاها مستقیم رحم بر همه مخلوقات چهار
آزاد کردن بنده تمام یاد کردن در بهای او و محبت طعام دادن مستحقان را برای رضای
حق تعالی نشان نیکبختی این کارها باشد وَالَّذِیْنَ کَفَرُوا بِآیَاتِنَا هُمْ اصْحَابُ الشَّامَةِ
و آن کسانی که نگردیدند به حقای مایعنی بقرآن و پیغامبران و دلائل توحید ایشانند خداوندان
شومی و بسبب آن در بهای ایشان نامه ای ایشانرا بدست چپ دهند عَلَیْهِمْ نَارٌ مَوْصُودَةٌ

برایشان باشد آتش که همیشه در آن آتش سبته باشند القراءه موصدة بلا همزة وبالهمزة

مُورَةُ الشَّمْسِ كَثِيرَةٌ وَهِيَ حَمَلٌ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالشَّمْسُ وَبَحْرَتِ آفَاقٍ وَضَحُّهَا وَبَحْرَتِ رَوْشَانِي آفَاقٍ وَالْقَمَرُ إِذَا تَلَّهَا
وَبَحْرَتِ ماه چون برآید شب از پس آفتاب و این در نیمه اول ماه باشد بدانکه در نیمه اول ماه از پس آفتاب
می باشد و در نیمه آخر ماه در پیش آفتاب میباشد و این ظاهر است و در نیمه اول نورانیت ماه در
طرف مغرب است و نقصان است در طرف مشرق و در نیمه آخر برعکس است و در شرح کشف سیدی
آورده است که امام فرماد که ماه نور از آفتاب میگیرد و شیخ ابو منصور ما تریدی رحمة الله علیه نیز
گفته است که احتمال دارد که چنین باشد يقال فلان يتبع فلانا في كذا اي ياخذ منه
برین تقدیر معنی چنین باشد که بحرمت ماه چون نور گیرد از آفتاب و علمسای نجوم و هیئت تیر برآید
که ماه از آفتاب نور بگیرد وَاللَّيْلُ إِذَا يَغْشَاهَا وَبَحْرَتِ رَوْشَانِي كَمَا رَوَّحَ رَوْشَانِي
یا تاریکی را وَاللَّيْلُ إِذَا يَغْشَاهَا وَبَحْرَتِ رَوْشَانِي كَمَا رَوَّحَ رَوْشَانِي
وَمَا بَنَاهَا وَبَحْرَتِ آسَمَانِ يَابَنِي آسَمَانِ وَالْأَرْضُ وَمَا طَلَّهَا وَبَحْرَتِ زَمِينِ وَكُشْرَانِي
و ی یعنی پهن کردن و ی و فُشِّ وَ مَا سَوَّاهَا وَ بَحْرَتِ مَن آدَمِي وَ رَسَتْ كَرُونِ عَضَائِي وَ
فَاظْمَمَهَا فَجَوَّاهَا وَ تَقَوَّاهَا پس بیان کرد حق تعالی ویرا را و تقوی و خدش و راه گناه
و کافری و بدی را قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَ بَحْرَتِ مَن آدَمِي وَ رَسَتْ كَرُونِ عَضَائِي وَ
کسی که نفس خود را پاک ساخت از کفر و گناه و عمل کرد با آنچه فرموده شده بود و قیل نیجست شد کسی که حق تعالی ویرا پاک کرد و از
کفر و گناه و قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا و بدستی که زیان کار شد و هلاک شد و نوسید
شد کسی که نفس خود را پوشید بکفر و گناه و عمل نکرد با آنچه فرموده شده بود و از نیکیها قیل نیجست شد کسی که حق تعالی
ویرا توفیق طاعت داد و نفس او را خوار و ذلیل کرد پس از آن کافران که نفس خود را بکفر و گناه پوشید
و حق تعالی ایشان را عذاب کرد و خبر داد و گفت جل جلاله كَذَّبَتْ ثَمُودُ بِطَغْوَاهَا وَ رَوَّحَ رَوْشَانِي وَ
شود میان رسول خدا ترا و جل که آن صالح پیغمبر بود علیه السلام بسبب کفر و بیفرمانی از اُنْبَعَثَ أَشْقَاهَا
چونکه برخاست و شتافت بدیجست ترین شود میان قدار بن سالف بود با مصدع بن وهره بود و خبر داد
راکه معجزه او بود کث فقال لَهُمُ رَسُولُ اللَّهِ نَاقَةُ اللَّهِ وَسُقْيَاهَا پس گنت مرا ایشان را
رسول خدای تعالی که صالح بود و دور باشد از شتر موده خدا تعالی که معجزه پیغمبر است

و اگر گفتن می و از گرفتن نصیب آب و یعنی بخت او را تمام بوی و هید مگر بگوید فَعَقَرُوْهُمَا پس در غلغله
 داشتند صالح را پس بی کردند شتر را بعد از آن گشتند اشتر را قَدْ مَدَّ عَلَيْنَا رِبْتَهُمْ
 بن بینهیم فَوْنَهُمَا پس هلاک کرد حق سبحانه و تعالی ایشان را بسبب گناه ایشان و برابر
 کرد همه را و هلاک کردن کلان و خور و ایشان را بر زمین برابر کرد و شان و کَلَّا يَخَافُ عُقْبَاهَا
 و ترسد خدا تعالی از عاقبت ایشان یعنی هیچکس را بخدا تعالی اعتراض نرسد که هر چه خواهد بود
 خود کند و قیل و ترسد آن بد بخت تر ایشان پایان کار ایشان القراءت فلا يخاف
 بالفاء و لا يخاف بالواو و این قصه گذشت در سوره الحاقة و الله تعالی اعلم
 سُورَةُ اللَّيْلِ مَكِّيَّةٌ وَبَيِّنَاتٌ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ وَبِجَمْرِ ثَبِّدٍ چه که پوشد تاریکی و بی عالم و النُّجُومِ إِذَا تَجَلَّىٰ و بخت
 روزی که روشن شود بدانکه روز و شب و دو دلیل بزرگ اندم خلق را کایه کم شود و یکی
 و دیگری زیادت شود و از پس یکدیگر در آیند تا عالمیان بدانند که ایشان را خدا نیست و آنما
 و نواتا و قدیم و حکیم و کریم و علیم و رحیم که تاریکی را بر دور و روشنائی بسیار و بر عکس
 آن عالم را آسایش باشد و ماخلق الذکر و الاُنثیٰ تا بجزمت خدایی که آنست بدین
 و ماده را و قیل و بجزمت آفریدن نر و ماده و آنست بدین نر و ماده این دلیل عظیمست از
 دلائل توحید و اسلام نر و ماده را و درون ماده هیچکس نتواند آفرید مگر خدای عظیم و قادر حکیم
 که ویرا شریک و انباز نیست که اگر باشند عاجز باشند و با عیب و معیوب خدای را
 شاید این مَسْحُوكُمْ کُشْتِیٰ تا بدستی که گوشش شما را اینست پراکنده است
 بعضی دنیا میطلبند و بعضی حسرت و بعضی هر دو و بعضی رضا و لقای مولا
 تعالی و عمل مؤمن از برای بهشت است و عمل کافر از برای دوزخ و بعضی
 میگویند این آیت در حق ابو بکر صدیق رضی الله عنه و ابی سفیان الحرب پدر معاویه
 نازل شده است و میل در حق ابو بکر نازل شده است که بلال را خرید از خواجه
 کافرش و آنرا کرد شمس و انجمن بود که ابو بکر در خانه این کافر میگذشت آوازی
 شنید که شخصی آه آه میگفت آن کافر را طلب کرد و گفت این کیست
 له آه آه میگوید گفت غلام منست که به محبت امان آورد و بهشت او است

خوابانیده ام و او را و غار بر سینه اش محسوسه ام و سنگ عظیم بر بالای او نهاده ام تا
 باشد که از ایمان محمد برگردد و او بر منبگردد و ابو بکر بهای کران داد و او را بجنبه
 و از او کرد و آن جماعت دیگر را نیز که بهشت کس بودند که کافران عذاب میکردند از برای
 اسلام آوردن ایشان را نیز خرید و از او کرد و این آیت در حق او نازل شد فَأَمَّا مَنْ
أَعْطَىٰ قَاتِمًا هر که بداد مال خود را برای رضای حق تعالی و مؤمنان را بخلص کرد و وَأَتَّقَىٰ
 و از خدا بترسید وَصَدَّقَ بِالْحُسْنَىٰ و راست گوی داشت خدا تعالی را و رسول
 او را به نیکوتر چیزی یعنی به بهشت یا بگفتن لا اله الا الله فَسَنَلِيكَ پس بر آینه آن
 کنیم و وی را لِلْأُخْرَىٰ مر آن تر را یعنی راه بهشت را آن کنیم بروی و توفیق
 طاعتش و بهیم چنانکه ابو بکر را دادیم وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ و اما کسی که بخیل کرد و مال خود را زود
 و بر راه حق تعالی خرج نکرد و اسْتَعْنَىٰ و بی نیاز داشت خود را از حق تعالی و نیاز مندی نکرد
وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ و دروغ گوی داشت به بهشت فَسَنَلِيكَ پس آن کنیم بر
 ویرا لِلْأُخْرَىٰ مردشوار تر را یعنی راه دوزخ را آن کنیم بروی چنانکه این کافر بلال را
 عذاب میکرد تا از اسلام برگردد و وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّىٰ و سود داشت
 وی را مال وی و چون هلاک شد افتاد در دوزخ یا افتاد در کور و قتل چه سود داشت
 وی را مال وی إِنْ عَلِمْنَا لَكَ هِدَىٰ بدرستی که بر آینه بر ما است بیان کردن راه راست
 ما بیان کنیم هر که خواهد که ایمان آورد توفیق و عیش و وَأَن لَّنَا الْآخِرَةُ و الا وَأُولَٰئِكَ و بدستی
 که ما راستان جهان و آن جهان هر که از ما آنچه طلبد بهیم چنانکه ابو بکر را دادیم هم دنیا و دیش
 و هم عقبی که پدر و مادرش و پسرانش و دخترانش همه ایمان آوردند هیچکس را از صحابه این
 دست نداد فَأَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّىٰ پس بیم کردیم و ترسانیدیم شما را از آتش که
 زبانه میزند یعنی بزرگ است هر بار که زبانه زند که فرازا زد و از ده ساله راه بر اندازد
 و بجنبه او و غلبه در گردن وی باشد و فرشتگان عذاب گرزها بر سر وی میزنند
 تا در آتش افتد لَا يَصْلُحُهَا إِلَّا الْآسَفُ الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ در نسیه
 در آن آتش زبانه زننده که آتش بخت که دروغ گوی داشته باشد خدا ایراد
 در وی گردانیده باشد و حق را قبول نکرده باشد الآسَفُ بمعنی الْآسَفُ باشد مؤمن
 عاصی را حق تعالی بیامرزد و یاد در کرده و دیگر از دوزخ عاصی را بمقدار گناہش پاره و و آخرش

بیرون آرد و مرجیه میگویند مؤمن بدو فرخ در نیاید و مشک باین آیت میکنند و جواب
 آنست که مراد از بن آتش مخصوص است و مرجیه طایفه اند که میگویند با وجود ایمان
 گناه را زیاده میدارند و وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّىٰ و هر آنکه دور گرد
 شود این آتش را که یاد کردیم از آن پرهیزگاری که میدهد مال خود را در کارهای خیر و پاک میدهد
 مال خود را و تن خود را از کفر و گناه و حَسْرَامٌ همچون ابو بکر صدیق رضی الله عنه الا تقی بمعنی التقی
 بود و مَا لِأَحَدٍ عِنْدَهُ مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ دوستی مرکبی را نزد این اتقی نعمتی که او را
 جزا ناید و یعنی ابو بکر صدیق که باعث کس را از مؤمنان جزایا زکا فان و آزاد کرد که کافران
 عذاب میکردند شان تا از ایمان برگردند از برای رضای حق تعالی نه از برای چیزی دیگر الْكَافِرِ
ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَى یعنی نکرد ابو بکر این کارهای خیر را مگر از برای طلب کردن رضایت
 پروردگار خود که برتر است از همه بقر و استیلانه بکافران و لَسَوْفَ يُوْضِئُهَا هِرَاقًا ابوبکر
 خشو و شود بدو آمدن بهشت از خدا تعالی او این سوره فضل ابو بکر معلوم میشود و ای
 برادر افضی باد که ابو بکر و عمر و عثمان را رضی الله عنهم و دشمن میدارد و وای بر خا رجی
 با و که شاه مردان امیرالمومنین علی را رضی الله عنه و دشمن میدارد و فرود
 را افضی را دوست دارم خارجی را دوستتر از افضی برکنده چشم و خارجی سیریده
 بدانکه این کارهای نیک و خصلتهای نیک در چهار بار بوده است و در بسیار از مؤمنان
 بوده است و خواهد بود سُبْحَانَ الَّذِي مَكَانَهُ عَشْرًا يَا اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْهُمْ

لِسُبْحَانَ
وَالضُّحَىٰ بجزمت چاشتگاه و قیل بجزمت آن چاشتگاه که حق تعالی بوسی سخن گفت
 و الْأَلِيلِ اذ ابْهَجَ و بجزمت شب یعنی بیارید یعنی تاریک شود و خلق در وی بیار میسند
 قیل بجزمت شب معراج محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم مَا وَدَّكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ
 که گذشت حق تعالی ترا و دشمن نگرفت ترا سبب نزول این سوره آن بود که کافران مکه پیش جود
 خبر و ستاوند که وقت بیرون آمدن پیغمبر آخر الزمان است یا فی که در میان ما کسی پیدا شده
 است محمد نام و دعوی پیغمبری میکند و صفت ویرایان کردند جهودان گفتند که وقت برون
 آمدن پیغمبر آخر الزمان شده است این مرد را که دعوی پیغمبری میکند از دست پیغمبر سیدی از اصحاب کبف دوم
 اند و القرقین و سیوم روح اگر روح را بیان نکند و آن دورا بیان کند پیش ما فرستیش

تا ما به پیغمبر که راست است یا دروغ رسول علیه السلام را کافران مکه ازین سه چیز پرسیدند
گفتند فوجا بگویم و انشاء الله گفتند چه خبری است نوزده روز دنیا مد بقل امام کلیه بقل امام
صحاك چهل روز دنیا مد بقل دیگر بیت و پنجره دنیا مد بقل دیگر پانزده روز دنیا مد بقل دیگر
مکه گفتند خدای محمد را که داشت دشمن گرفت بعد خدا تعالی این سوره را فرستاد و سوگند
کرد و این چیزها که ما محمد را فرود گذاشتیم و دشمن نگرفتیم بدانکه هر جا که سوگند نپذیرد حق تعالی پاد کرده
شود و بنزدیک بعضی کلمه رب مقدر است یعنی بجزمت رب و الضحی و بجزمت رب اللیل و بعضی
بزرگان گفته اند احتیاج بقدر کردن نیست از بهر آنکه این سوگند است بصفات عظام حق تعالی یعنی
سوگند است بصفه آفریدن این مخلوقات عظام و این سوگند پیش عاشق خوشتر است از بهر چه
باشد همچون سوگند محبوب و معشوق پیش محب و عاشق که گوید بجزمت بوی من و بجزمت موی من
و بجزمت کوی من و بجزمت روی من عاشق و اندلذت این سخن را

بیت

هم روت خوش هم مویش هم رخ زلف هم
هم شیده خوش هم عشو خوش هم لطف خوب هم جفا

قطع

عاشق و اندر زبان عاشق ایدوست نوتنی چه در
کوساله سامری چه در رزماری و لن رزماری

مسکین کسی که از حلاوت و حرارت عشق نصیبی ندارد
مصرع محروم ز آتش تو خبر بولبله بنیدیم

و لا آخره خیر لك من الا ولی و بر این تر آن جهان بهتر است ازین جهان یعنی ما را ازین

نگرفتیم و فرود گذاشتیم در آن جهان و درین جهان و آخرت را بهتر است از دنیا که انجا وصال و انجی

و بتل زانی خواهد بود و مقام محمدا کرم و مشهور و اعظم که آرزو دارند آنرا عالم انجاست و بد

ترا و کسوف یعطیک و کربک فتوحی و بر این بد خدا تعالی ترا پس راضی شوی

تو از وی یعنی در آن جهان حق تعالی ترا چندان عطا خواهد کرد که راضی شوی و آن دیدار او باشد

و نفاعت امت و سیر فی الله که غیر مستنایه است محمد رسول الله و مقام

محمدی در ذات صمدی بجرا بی هر چند سیر کند آن غیر مستنایه بود

فا تا در مقام شهود متع تفاهات درجات معهودی راضی باشد رسول علیه الصلوة

و السلام فرمود تا یکی از امت من کو وزخ بایست باشد من راضی شوم این نینر

از اثر رحمت باری تعالی است و امید بسیار است ازین آیت نصیب عاشق

اینست که رضای محبوب جوید اگر چه طلب او را غنایت نیست هر دو

عالم را با شوق عرض کنند القات بان نکند بیت | ریکتاب میرشد من نشدم زبی زبی
 لایق این کمان من نیست درین جهان نهی | کوه کینه لقمه ام بحر کینه برعه ام
 من چونم ای خدا باز نمابن زبیه | عید الله بن عباس رضی الله عنه از
 مصطفی علیه الصلوة والسلام روایت کرده او گفت سبب نزول این آیت
 آن بود که من از خدا تعالی پرسیدم کاشکی پرسیدی گفتنم یا رب ابراهیم
 خلعت خلت وادی و موسی را کلام بیواسطه شنویدی و سلیمان را مملکت عظیم
 و اودی را چه وادی پس این سوره و الم نشرح در بیان عطا پاکه حق تعالی واده بود مصطفی
 علیه السلام آمد الْمَنَاجِلُ لَكَ يَتِيمًا فَادْعُ يَا نِيَامُ ترا ای محمدرضا بی پدر و بی مادر
 پس بجای واده و پیشش عم تو ابوطالب پدر رسول علیه السلام مرد و در شکم مادر بود
 و چون مادرش مرد و ده ساله بود و چون جدش عبدالمطلب مرد و او هشت ساله بود و قبل
 تر از یسعیتم یافت پس در گوشها و در ولسا جای واده و سنی تو عالم آفرید و وجدک
 ضاگ و یافت ترا که منید انستی آنچه حالامیه ای یعنی تو پیغمبر نبودی و تر آن و عرفان نبود
 ترا فَهَكَذَا پس راه نمود ترا به پنجاه مبری و قرآن و عرفان و قیل و حیل و گوی راه گم کرده
 بودی و در کوچه های که مانده بودی ابو جهل بفراوان ترا پیش عم تو ابوطالب آورد و قتل و
 سفر شام راه گم کرده بودی که از کاروان جدا شده بود و ابلیس میار شتر او را
 گرفت بود و از راه دور انداخته بود جبرائیل علیه السلام ابلیس را بر خود زد و بولایت
 حبشه انداختش و رسول علیه الصلوة والسلام را بکاروان رسانید و قیل و حیل ضاگ
 محبا بست یعنی یافت ترا دوست خود پس راه نمودت معرفت ذات و صفات
 خود و وجدک عَائِلًا و یافت ترا فقیر غنی ط پس تو انگر کرد ترا مال خدیجه رضی
 الله عنها و بغنیمت های او فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ و اما یتیم را قهر
 نکن و مال ویرا گیر و خوار مار میتر را چون تو یتیم بودی میدانی که حال
 یتیمان چه باشد وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ اما خواهنده را پس با نکت بفرم
 و چیزی بوی بده اگر چه اندک باشد یا بخوبی جو اشش گوی و از فقیری خود یا آرد
وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ و اما نیکبای خدا تعالی برست پیغمبری و قرآن و غیر
 و سخن گوئی و خبر کن از آنها و شکر کن که این نعمتها بتو دادیم و بهیچکس نداده ایم نصیب

و رویش اینست که از حال خود نالد کند فقیر بود غنی شد جاہل بود عارف و عالم شد یتیم
بود یعنی کسی نداشت که تربیت کندش دروین استاد و شیخ را برگماشت حق تعالی
تا تربیت کند و بندش و ویرا تو فقی و او تا فرمان برداری شیخ و استاد کرد و اگر انقیاد نکرد
از سعادت ابدی محروم بودی **قطع** خدمت کسی کن بهما تو به جور
میکش ایدل از ولادت تو به عیب کم گویند و الله را به متهم کم کن بدزدی شاه را به پس
و اما این نعمت را یا و کند ای شکر نعمت را تو چند آنکه نعمت های تو و سلام علی تابع الهدی

سُورَةُ التَّوْحِ فَوَي ثَمَانِ اَيَاتٍ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
اَلَمْ تَنْتَحِ لَكَ صَدْرَكَ اَيَا كُنَا وَهَمْ كَرِيمٍ مَرِيْنُهُ تَرَا بَعْنِي مَا كَرِيمٍ رُشْنُ ل تَرَا بَا يَمَانٍ
و حکمت پیغمبری و این بقول امام مقاتل است و بقول امام کلینی کشادن سینه او چنان بود
که چون رسول ما علیه الصلوة و السلام سه ساله بود در پیش وایه خود حلیمه می بود و بصحرا
رفته بود با یحسان و نبیله جبرائیل و میکائیل علیه السلام آمدند و رسول را از میان
ایشان برگرفتند و بیک طرف بردند و سینه او را بشکافتند و دل او را بیرون آوردند
و در طشت زرین با آب زمزم شستند و خون بسته از دل او گرفتند و بیرون انداختند
و گفتند این بخش و بهره دیواست و هیچ زحمتی از ان بر رسول ما نیست و دست
بر شکم او مالیدند چنانکه بود و درست شد و وَصَّعْنَا عَنْكَ وَوَرَدَ الَّذِي انْقَضَ ظَهْرُكَ
و نهادیم از تو یعنی دور کردیم از تو بارگران را که گران کرده بودیشت ترا الانقاض گران کردن
چنانکه از بارگران کسی دوتا شود و از غم نیز دوتا میشود چنانکه در عرف میگویند که از
اندوه بر دل من بارگرانست که پشت من دوتا شده است و هر کسی چیزی گفت اند
این بارگران غم است بود که دور گردانند و وعده شفاعت دادند که و لَوْ يَعْطِيكَ
و ما یک فقر ضعیف و بعضی گفته اند جفا می کاوان بود و این فقیر میگوید که روا باشد که این
بارگران در دنیا یافت باشند چنانکه این فاضل گوید شعر و حزن یعقوب بن قلندر و کلان
ایوب بعضی بلیه و بر داشتن این بار غم و اندوه آن باشد که مقصود است و در هجران
بوصال مبدل شود و این فاضل گوید شعر مقتنی حمی الحب و احده مقلبی و کاهی
محبان الحسن حلت نظم مصطفی را هجر چون پروختی با خویش از که می انداختی

عاشق ازادی

سُورَةُ التِّينِ ثَمَانِيَا

نخا هدا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

والتین بجزمت انجیر و الزیتون و بجزمت زیتون که از وی روغن زیت برودن می آید
 قیل مراد و گوشت بشام که یکی را طور سینا گویند و دیگر پیرا طور زینا و درین دو کوه
 انجیر و زیتون بسیار می شود و طور سنین و بجزمت کوه بابرکت یعنی آن کوه که حق تعالی
 بموسی علیه السلام در آن کوه سخن گفت و هَذَا الْبَلَدُ الْأَمِینُ و بجزمت این شهر است
 و استوار قیل بی هم یعنی که لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ و بدستی که آفریدیم آدمی را فی احسن
 تقویم و در نیکوترین صورتی و راست ترین بالایی التقویم راست گردانیدن مصدر است
 بجای اسم یعنی نیکوتر قحطی و بیانی هیچ حیوانی را حق تعالی بدین صورت نیا فرید
 و هیچ چیز را این خوبی و جمال نداده که آدمی را پس خبر کرد که آدمی را بنصورت و خوبی نماند
 و گفت جل جلاله ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِینَ پس باز گردانیدیم آدمی را بفرودترین
 فرودان یعنی چون بی ایمان بمیرند بقعر دوزخ برسانیم إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالَاتِ
مُکْرَمَاتٍ که ایمان آوردند و عملهای نیکو کردند ایشان را بدوزخ ورنه یاریم فَلَهُمْ
أَجْرٌ پس ایشان را باشد مزدی عَنیْ مَمْنُونٍ مزدی نه برید شده و کم شده یعنی
 مزد ایشان را بدسیم و بهشت در آیم ایشان را که هرگز بیایان نرسد و قیل و دیگر معنی
 این باشد که باز گردانیم آدمی را بفرودترین حالتی یعنی به پیری رسانیم او را تا
 و ضعیف شود و عقل او نقصان یابد و جمال او کم شود إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالَاتِ
 لیکن آن کسانی که ایمان آوردند و عملهای نیکو کردند فَلَهُمْ پس ایشان را باشد
أَجْرٌ عنی مَمْنُونٍ مزدی بی ایمان فَعَلَى الْآوَّلِ الْأَسْتِثْنَاءُ متصل و علی الثاني
 منقطع فَمَا یُکَذِّبُکَ بَعْدَ الْآلِ پس چه ترا بران داشت ای کافر که دروغ گوی
 میداری بقیامت و قیل فَمَا یُکَذِّبُکَ فما یجحدک یا انسان کاذبا بالبعث لان کل
 مکذب کاذب پس بعد از بیان حج ساطعه و برهان قاطعه و احوال عجیب که بر تو بگذشت از
 از اول حال تو که نبودی پیدا شدی و آب منی و علقه و مضغه و طفل و جوان و پیر گشتی برای روز
 حساب و جزا یعنی بقیامت و قیل که در غلغله میدار و ترا بقیامت ای محمد یعنی کلمه یا معنی من
 باشد بعد از این بیان و حجت و برهان إِنَّمَا نَحْنُ آیات خدا تعالی بِأَحْکَمِ الْحَاکِمِینَ

وادرترین واداران یعنی داد و دهنده ترین داد و دان ایمنی برگافران و مؤمنان و بر همه چیز با حاکم
 است انتقام از دشمنان بکشند و دوستان را عزیز و دود و جهان پس ای محمد هر چند ترا دشمنان
 بدگویند عَمَّ محذور که حاکم مطلق منم این دشمنان سگانه و دوستان همچون ماه تابانند **نظم**
 بر بر صدر فلک شد بشرون پسیر را نکند از بانگ سگان به طاعیان همچون سگان بر بدر تو به بانگ
 میدارند سوی صدر تو به آن سگان کر که ندانند از شفع و ع و کنان بر بدر تو به هر که بر بدر
 تو دار و دل گرو به گرو نشا **سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ** **مِنْهُمْ تَوْشَاهُ رَوْحُ اللَّهِ جَلِيلُ**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ط یعنی بخوان ای محمد قرآن را بنام پروردگار خود یعنی بگو
 بسم الله الرحمن الرحيم چون قرآن بخوانی و بقول بن عباس و عائشه و مجاهد و عطاء حسن بصري رضي الله
 تعالى عنهم همین آیه اول سوره که اَمَّا قَوْلُ بُو و بقول امیر المؤمنین علی الحدید و رب العالمین اول آیه
 و بقول بعضی یا ایها المذنبون اول آیه و عائشه رضي الله عنها میگوید یا اول چیزی که بر رسول علیه السلام
 و السلام پیدایش خوابهای رست بود و هر چه شب و خواب دیدی در روز بوی رسیدی همچنانکه بود
 به بعد از آن خلوت را دوست داشتی و توشه گرفتی و بکوه حارفتی و غاری که اینجا بود تنها می بودی
 روزی آوازی شنیدی که یا محمد و بچکس اندید بار دیگر شنید و بچکس اندید بار دیگر شنید و بچکس اندید
 روشن بر تختی نشسته از روتا جی از نور بر سر و حله سبز پوشیده بر صورت آدمی مصطفی ترسید و خواب
 که خود را از کوه و راند از آن شخص گفت یا محمد منم جبرئیل و تو پیغمبر آخر الزمانی مترس و او را در کما
 گرفت و گفت اقرأ بخوان ای محمد گفت من خوانده ام فستم تاسه بار چنین کرد و باز گفت اقرأ باسم
 و ربك الذي خلق رسول بجا نه آمد و دل او میل زد گفت رملونی و در شروینی او را پوشیدند
 تا ترس از دل و رفت و گفت ای خدیجه میترسم که دیوانه شوم گفت مترس که تو بر ضعیفان رحم کنی
 و جهاز را نیک میداری و خویشان خود را عزیز میداری و مردم را در کارهای ایشان یاری میدی
 تو هرگز دیوانه نشوی پس خدیجه رسول را علیه السلام پیش و رقه ابن نوفل برو و او سپر عَمَّ خدیجه بود
 بین عیسی در آمده بود و خط عبری نوشتی گفت ای سپر عَمَّ از محمد بشنو که چه میگوید رسول علیه السلام چه
 ویده بود گفت و رقه گفت این جبرئیل ناموس اکبر است و به پیغمبران سایه ای محمد مبارک باد
 ترا ما عزیز شدیم که هرگز خوار نگردیم شادمان باشی تا بار دیگر بر چه گوید یا دیگر و پیش من بگو
 یا رسول الله علیه الصلوة والسلام جبرئیل را دیدم که کجایت گفت اقرأ باسم ربك الا جی

و جبرئیل پائی خود را در زمین زد و چپمه آب روان شد چهار ت ساختن رسول را بیا موحی
 و دور گشت نماز بیا موحی رسول علیه الصلوة و السلام باز ورقه گفت و ورقه گفت ترا
 فرمود که بایمان کسی را دعوت کنی گفت بی ورقه گفت اگر فرموده بودی من ایمان می
 آوردم ای فرزند اگر من زنده بودی در آنوقت که ترا از شهر بیرون کنند من ترا مد
 و نصرت کروم بعد ورقه فوت شد و رسول صلی الله علیه و سلم گفت من او را در خواب
 دیدم که جا بهای سفید داشت یعنی بهشتی بود و این تصدیق و یراقبول کردند و امتداد علم
 خلق الانسان من علق آفرید همه آدمیان را از پاره خون بسته یعنی آدم را از خاک
 آفرید و فرزندان او را از خون اقرأ و رزق لا کرم بخوان ای محمد و حال آنکه خدای تو
 کریم است که کرم او را نهایت نیست الذی علم بالقلم آن خدائی که بیا موزانید خط نوشتن
 بقلم آن کریم است که نعمت خط و کتابت را بیا موزانید مرا آدمیان را و علم خط علم بزرگست که در
 دنیای تعلق با و دارد که اگر علم خط نبود ای کار فرزندان آدم نظام نیافتی علم الانسان ما لم
 یعلم بیا موزانید جنس آدمی را آنچه نمیدانست و قیل مرا و این انسان آدم است یعنی آدم را
 بیا موزانید الله تعالی همه هم را و چیزای که نمیدانست قیل محمد است صلی الله علیه و سلم
 که بیخط و کتابت علوم اولین و آخرین بیا موزانیدش بدانکه گفته اند که نزول سوره از اول او متاخر
 بعدی از اینجا که کلا این الانسان کیطی حقا که جنس آدمی و قیل ابو جیل بر آینه ورمیکند و در گنا
 و در بیفرمائی کردن از حد آن و آه که بیند خود را استغنی بی نیاز و توانگر انا الی و ربک الوحی
 بدستی که بازگشت همه بخدایتعالی است بیال و جا و عاجز و فقیر شده و محتاج گشت یحیی بن
 معاذ گفت طغیان و دوست طغیان علم و طغیان مال طغیان علم انست که معتقد خود باشد
 و عجب آرد و طغیان مال انست که متکبر شود و از زهد و عبادت باز ماند آوایت الذی
 ینهی عبدا اذا صلی و دیدی توانی محمد آنکس را که باز میداشت بنده را چون نماز میکرد
 نماز کننده محمد بود و باز دارنده ابو جیل علیه اللعنه این ملعون سوگند خورده بود که اگر محمد را پنجم
 نماز میکند و خدای خود را سجده کند پائی برگردانم و او را هلاک کنم مؤمنان غمناک
 شدند و رسول را ازین خبر کردند رسول علیه السلام گفت هیچ نتواند کرد و اگر نزدیک من آید
 فرشتگان او را پاره پاره کنند بعد از روزی رسول علیه السلام نماز میکند و آن ملعون
 قصد وی کرد چون نزدیک او رسید باز پس گرخت کافران گفتندش ترا چه شد که باز گشتی

گفت میان من و میان محمد خدیجی پراکشید باشد و از دایمی قصد من کرد و اگر باز نمیکشتم می سوختم و از دایمی
 مرا پلاک میکرد پس این آیت آمد که ادایت الذی پہلی عبدی اذا صلی یعنی ای محمد دیدی و دانستی
 که ترا چون نگاه داشتیم از دشمن تو چون قصد تو کرد چون دانستی خبر کن از آن حال و مسترس ما فرمود صل
اَوَايَتِ اِنْ كَانَ عَلَى الْهَدْيِ اَوْ امْرًا بِالتَّقْوَى آیا دیدی تو ای محمد و دانستی که این دشمن تو را
 از نماز منع میکرد و اگر باشد براه راست و تقوی چه درجه باشد و پیرا در بهشت و چه ثواب باشد
 و بی را چون دانستی ازین خبر کن باز فرمود اَوَايَتِ اِنْ كَذَبَ وَ تَوَلَّى آیا دیدی و دانستی که
 این دشمن تو اگر در و غلغولی دارد و ترا و روی از حق بگرداند و ایمان نیارد چه عذابی باشد و پیرا در دنیا
 و عقبی چون دانستی ازین حال خبر کن و غناک مباش باز فرمود اَلَمْ يَعْلَم بِاَنَّ اللَّهَ يَوْمَئِذٍ
 ندانست این دشمن ملعون تو که خدایتعالی می بیند و میداند حال او را خدایتعالی خجایی او خواهد
 داد و عتب ابن عباس رضی الله عنهما گفت چون رسول را علیه الصلوة و السلام ابو جهل از نماز
 باز میداشت رسول علیه السلام او را ترسانید از عذاب حق تعالی و بانگ بر روی زد آن ملعون
 گفت مرا از خدایی خود میترسانی چندان شکر در مکه سیارم از سوار و پیاده که مکه پر شود و هیچکس
 را مجلس چون مجلس من بسیار نباشد این آیت آمد كَلَّا هَكَذَا كُنْ لَهُ يَوْمَئِذٍ الْكَاذِبُ
 ازین کار استغفای بگیریم بِالْثَّانِيَةِ نَاصِيَةٍ مَّوِيَّيْهِ پیشانی او را و بخواری بر زمین زنیم او را
 از موی پیشانی کاذب بکشد و در و غلغولی خَاطِئَةٍ خَاطِئَةٍ خطا کننده فَلْيَدْعُ نَادِيَهُ پس بخواند ابو جهل
 قوم خود را و شکر خود را سَنَدْعُ الزَّانِيَةَ بدستی که بخوانیم ما زبانیه و وزخ را یعنی فرستگان
 عذاب را كَلَّا لَئِنْ جَاءَنَاكَ که او مسکوید لَا نُطِيعُ فرمان برواری مکن او را و اَنْتَ جَلَدٌ و سجد
 کن و اَنْتَ رِبٌّ و نزدیکی جوی بر حمت من نصیب و اعطا و امر معروف و نهی منکر این است
 که در کار خود استوار باشد و از دشمن ترسد تا حق تعالی معین و ناصر باشد چنانکه مصطفی را
 علیه فضل الصلوة و السلام بود و مشنوی مولانا جلال الدین رومی رحمه الله علیه در حق
 مصطفی علیه فضل الصلوة و اکمل التحیات فرماید

مشنوی

سیر را نگذار و از بانگ سگان

بانگ میدارند سویی صدر تو

تا تم آخر زمان را شنیدی

این خیال اندیشگان را تا یقین

بر بر صد فلک شد شب روان

طاغیان همچون سگان بر بدر تو

کار با وی این بود تو تا ویدی

بهین روان کن ای امام المتقین

هر که در فکر تو دار و دل گسرد	کردنش را من زخم تو شاور و
آن چرخ او پیش صدم	خود چه باشد ای مهین پیغمبرم
اللهم اجعلنا من التابعين للنبي الامي الحري الطاشي محمد صلى الله عليه	
وعلى اله و	سورة القدر مكية ست ايات
	اصحابه اجمعين

بسم الله الرحمن الرحيم
 اِنَّا اَنزَلْنَاهُ فِي اَيَّامٍ الْقَدْرِ بِرِسْتِي كَمْ فُتِنَّا بِمِمْ قَرَأْنَا وَرَشَبَ اِنْدَا وَكَرْدَنَ يَغْنِي شَيْءٌ كَمْ حَقَّ سُبْحَانَهُ
 وَتَحَالَى تَقْدِيرُ كُنْهٍ بِرَجْمَةٍ رَانَ سَالِ خَوَاهِدُ بُو وَجِهَتِ بِلْ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُمُ قَرَأْنَا وَرَشَبَ قَدْرًا زِلْجُ حُفُو قَا
 بِسَيَّارَا وَتَابِتِ الْعَزَّةُ كَمْ دَرِ اسْمَانِ جِمَارِمِ اسْتَبْعَا زَانِ وَرَدَّتْ بِسِتْ سَالِ وَبَقُولِ وَكَيْفِ سَالِ
 بِنَجْمَا بِتِيَا اُورُو بِرَسُولِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَمَا اَدْرَاكَ مَا اَيَّامُ الْقَدْرِ وَتَوْجِهَ دَانِيَا جِي
 زَمْ جِي سِتْ شَبْ قَدْرُ كَيْلَا الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ اَلْفِ شَهْرٍ شَبْ قَدْرُهُ سِتْ زَهْرَا مَاهُ كَمْ دَرِ مَنَ زَهْرَا مَاهُ
 بِمَرْوَرُ زَهْرَا وَرَشَبَ رَا بِيْدَارُ وَرُو نَا زَكْنَارُ وَرَا يَنْ شَبْ وَرَاهُ رَمَضَانَ اسْتَبْعَا وَبِرَسَالِ بَا شَبْ عِلْمَا
 بِرِيْنَا نَذَكَمْ دَرِ بِيْطَهْ خَرَا شَبْ وَرَطَا قَهَا يِي مَهْ بَا شَبْ وَرِهْمَا هَمَلَا وَرَا دَكَمْ بَا شَبْ وَجَفَتْ وَطَاقُ وَبَعْضِي كِي نِيْدُ
 شَبْ بِسِتْ وَبِقَتْمِ اسْتَبْعَا وَبِرَكَمْ نَا زَشَامُ وَنَا زَخْفَنَ رَا بِجَاعَتِ بَنَارَا وَرَا شَبْ قَدْرُ نَيْسِي يَافَتْ بَا شَبْ وَحِكْمَتِ
 وَرِشْمَانِ وَاسْتَبْعَا اسْتَبْعَا كَمْ شَبْ هَا يِي بِبَارِ بِيْدَارُ بَا شَبْ تَابِ ثَوَابِ اَنْ بَرَسِي بِبِتْ خَوَاهِي كَمْ بِهَلَا طَا عِلْمَا
 بِرَمَهْ مَرْوَرُ وَرَا يَنْ شَبْ قَدْرُ كَيْلَا الْمَلَكَةُ فَرُو مِي آيِنْدُ فَرَشْتَا كَانِ وَالْوُجُوحُ وَجِبِلْ فَيَا
 وَرَا نْ شَبْ بِرَا ذَنْ وَرَهْمَا بِرَمَرْوَرُ وَكَارْ خَوَا وَرَقْتِ فَرُو فَرَشْتَا فَا بَا شَبْ تَابِرَا دَنَ صَبْحِ مِنْ كَلِ اَمِي
 اِنْ بَرَا يِي بِرَكَا رِي اَزْ نِيْكَ وَبَدَا سَالِ وَبِرَكَمْ سَلَامُ رَهْمَا يِي بِبَارِ شَبْ خَيْرُ بَا شَبْ وَسَلَامَتِ
 وَشَيْطَانِ وَرَا شَبْ بِبَارِ كَا رِي نَتَوَانْدَكَمْ وَوَقِيلْ بِبَارِ سَلَامُ كُو يَنْدُ فَرَشْتَا كَانِ بِرَمُومَنْ وَرَهْمَا
 كَمْ بِبِيْدَارُ بَا شَبْ وَفَرَشْتَا كَانِ بِرُو يِي كَذَرَكَنْدُ وَسَلَامُ كُو يَنْدُ بِرُو يِي حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ
 اِنْ شَبْ سَلَامُ بَا شَبْ رَوَ شَنَ شَدَنَ تَا لِنَبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ قَامِ لَيْلَةِ الْقَدْرِ
 وَاحْتِسَابًا بِغُفْرَانِهِ مَا تَقْدَمُ مِنْ ذَنْبِهِ وَمَا تَا خِرُ عَالِيْشَهْ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا اَزْ رَسُوْلٍ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
 بِرَسِيْدِ لَكَمْ مِنْ شَبْ قَدْرًا وَرَا يِي مَهْ وَكَانَتْ رَسُوْلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَفَتْ كَمْ بِوَاللَّهِ مَا نَلْتَ عَفْوًا وَحَبَّ الْعَفْوِ
 عَنِي اللَّهُمَّ اَرْزُقْنَا ثَوَابَ هَذِهِ الْاَيَّامِ تَوْفِيْهِ مُسْلِمًا وَالحَقُّقِيْ بِالْاَصْحَابِيْنَ وَوَرَبِّيْهِ الْغَاثِيْنَ
 اُورُو كَمْ جَوَانِ شَبْ قَدْرُ بَا شَبْ اَسَدُ تَعَالَى جِيْرُ سِلْ رَا فَرَا يِدَا فَرُو وَآيِدَا فَرَشْتَا كَانِ بِرَبَّنْ
 وَعِلْمِ سَبِيْطِ رِيْنَا عِلْمَا بِرَمَرْوَرُ كَمْ كَسْبَ نَهْنَدُ وَفَرَشْتَا كَانِ دَرِ لَمِيْنِ كِيْنَا

شوند و سلام گویند بر هر که بیدار باشد از مؤمنان استاده باشند یا نشسته در نماز باشند
 ما و ذکر مؤمنان را و در یابند و بر و عا می ایشان آیین گویند تا صبح بد ما نگاه جبرئیل علیه السلام
 مذاکنه که یا معشر الملکة الرحیل الرحیل یعنی ای فرشتگان باز که دید باستان فرشتگان
 گویند ای جبرئیل حق سبحانه و تعالی چه کرد مؤمنان محمدی جبرئیل گوید حق تعالی بنظر رحمت
 در ایشان نظر کرد و کائنات ایشان را عفو کرد و بیا مرزید مگر چهار طائفه را اول بد من خمر را
 یعنی کسیکه شراب خورد و شراب فروشد و دوم عاق را یعنی ما و در پدر آزار را سیم
 قاطع رحم را یعنی کسیکه نجویشان نه پیوند و حق خویشی بجای بسیار و چهارم مشاحن
 یعنی کینه دار را که سخن نگوید با برادر مسلمان این چهار طایفه را نیا مرزو و دیگر همه را بسیار مرزو
 و بعضی گفته اند که سو خوار را نیز نیا مرزو پس ای مؤمن ازین پنج افعال تو به کن تا از فضیلت
 شب قدر بی نصیب نمانی و در تفسیر ابو سعید حنفی آورده است که هر که در شب قدر دو رکعت
 نماز بگذارد و در هر رکعتی فاتحه یکبار و هفت بار قل هو الله احد بخواند و چون سلام دهد هفتاد
 بار استغفر الله گوید از جای برخیزد تا بروی پدر و مادر و بی رحمت کرده نشود و حق سبحانه
 و تعالی فرماید فرشتگان را تا نیکی بسیار در دیوان اعمال او نویسند تا سالی دیگر و فرماید
 تا در بهشت از برای این بنده مؤمن درختان بنشانند و کوشکها بنا کنند و الله اعلم پس باید
 که هر که در ماه رمضان این دو رکعت نماز را بعد از وتر بگذارد و هر شب با مید شب قدر تا باشد
 که باین ثواب مشرف شود و بعد از تراویح هر شب دو رکعت نماز بگذارد و با مید شب قدر
 و در هر رکعتی فاتحه یکبار و سوره انشراح سه بار چنان باشد که ختم قرآن کرده باشد
 و دوبار و ثواب سوره انشراح برابر یکی از سه بخش قرآن است اللهم اوفنا فضلك بوجنتك

یا ارحم
 سُوْرَةُ الْبَيِّنَةِ مَكِّيَّةٌ وَحْيِي ثَمَانِ اَيَّاتٍ
 الْوَحْيِيْنِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بدانکه اهل کتاب یعنی یهودان و ترسیان و مشرکان عرب یعنی بت پرستان پیش از آمدن
 رسول با علیه صلوٰه و سلام اتفاق داشتند که پینا همه آخر الزمان چون بیرون آید ما بوی ایمان
 آریم و همه یکدین شویم چون رسول علیه السلام بیا مد از قول خود برگشتن بعضی ایمان آوردند
 و بعضی نماندند چون حق سبحانه و تعالی از حال ایشان خبر کرد و گفت جل جلاله که یکبار الذین کفروا
 بنو و نماندند که کافرانند من اهل الکتاب از کسان کتاب یعنی اهل تورات که آن یهودان بنده و ترسیان که اهل

الجبل اند و الشركين و بت پرستان و انبازگوين مر خدايتعالی را مُنْكَرِينَ جدا شوندگان يعنی بهر تفرق
 داشتند که پيغمبر آخر الزمان که محمد است عليه الصلوة و السلام حق است حَتَّى نَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ نَأْتِيَهُ
 اتفاق بودشان که آمد بايشان گواه درست پيدا رسول مومن الله و آن محمد رسول افتد بود عليه
 الصلوة و السلام و معجزات بسيار آورد و یکی از معجزات او آن بود که ايتی بود و خطا خواندن نشاء
 با وجود اين قرآن را آورد که همه فصحا و بغاي عرب عاجز شدند از آوردن يك سور مثل آن حق سبحان
 و تعالی از اين خبر کرد و گفت يَسْلُوْا ميخوانند اين رسول ما عليه الصلوة و السلام بر پيشان صُفْهًا كه متهما
 يعنی كاغذ های نوشته مطهرة پاکيزه کرده شده از غلج لپو و لغو يعنی قرآن را که در مصاحف
 نوشته بود ميخواند از ياد بي آنکه حرف و خط را شناسد فيهما كُتِبَ فِتْمَةً ه در آن كاغذ ها
 که نوشته شده است در وي قرآن و حكمها باز بيان کرد حق تعالی که اين اختلاف بعد از آمدن رسول
 عليه الصلوة و السلام از ايراي حسد و هواي نفس بود پس گفت حَلْجَلَالَهُ وَمَا تَقْرَأُ الَّذِينَ أَوْتُوا الْكِتَابَ
 ويراکنده نشدند آنکه داده شده اند کتاب را يعنی يهودان و ترسا يان در دين خود متفرق نشدند
 و بگشتند از حق بودن دين محمد و آمدن محمد عليه الصلوة و السلام أَلَا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَةُ
 که از پس آمدن حجت پيدا و درين آيت سرزنش است مر جهودان را و ترسا يان را که ايشان ايمان نياوردند
 با وجود آنکه اهل کتاب بودند وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ خُنْفَاءً و فرموده
 نشد بدين اهل کتاب در توريت و انجيل مگر دين پاک که بندي کنيد مر خدايتعالی را بي آمينش
 بکفر و بازگشتگان از کفر محمد عليه السلام و بهشدن بر دين ابراهيم و دين محمد عليه السلام
وَيَقِيْمُوا الصَّلَاةَ وَبِهَاي دَارند نماز را وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَبِهِنَّ زَكَاة را وَذَلِكَ مِنْ آيَاتِ الْعَزِيزِ
 و اين دين و ملت راست است و در قرآن نينه هم برين فرموده شده است پس معلوم شد که ايمان
 نياورندگان ايشان بدین و اسلام از جهت سروري کردن درميان کاغذان و حسد بدون مريخا مبر
 را و متابعت نفس کردن نصيب توان است که حق را قبول کنی و حسد نبوي با اهل حق و انکار پيشان
 کنی چو فعل بدتر از تو بگويند بيت وَرَّكَ رُكْنٍ سِتِي باشدت يا کافري و بت پرستي بايست
إِنَّ الذِّنْبَ كَقَرْوٍ بدستنی آنکه کافر شد و دیگر و پند من اهل الْكِتَابِ از جهودان و ترسا
 و الشركين و از بت پرستان فِي نَارِ جَهَنَّمَ در آتش و در أَنْدَحَالٍ بين فيهما جاويدگان
 در دروزخ مغوفا بند من ذلك أُولَئِكَ هُمُ الشَّرَّاءُ البني قريه ابسانند در ترين آفرندگان از خوگان
 و خرسان و گادان و خزان و از همه شر برگان بدتر اند چون حال دشمنان را ياد کرد و حال

وستان را نیز بیان کرد و گفت جل جلاله اِنَّ الدِّينَ اَمْنًا وَعَمَلُوا الصَّالِحَاتِ اُولَئِكَ هُم خَيْرُ
الْكُفَّةِ بدستی که آنرا نگه گردیدند و ایمان آوردند و کارهای نیکو کردند ایشانند بهترین خلقان این است
و دلیل است برین که مؤمنان صالح باعث بسیار است نزد حق سبحانه و تعالی ثنوی
برترند از عرش و کرسی و خلا: ساکنان مقعد صدق و صفای خلق لطاف اندر خیر مست خدا نیست
بالجبر رسیده از بهمان: مسئله اینست که پیغمبران آدمیان برترند از رسل ملائکه و رسل ملائکه فضلند
از عامه آدمیان و مؤمنان صالح فضلند از عامه ملائکه و دلیل برین آیت حجاء هُمْ عِنْدَ
رَبِّهِمْ جَسَدٌ عَلٰی نَجْوٰی مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ و جزا و پاداشت ایشان نزد پروردگار
ایشان بهشتی است و دایمی که میروند در زیر درختان بهشتی جویها از آب و شیشه
و عسل و شراب بهشتی و این جویها بر روی زمین است که میروند و میمانند بجای فانی
و نیا خالدین فیها ابد جاوید باشندگان اند و بهشت همیشه رَضِیَ اللّٰهُ عَنْهُمْ خَشَعُوا
باشند حق سبحانه و تعالی ازین مؤمنان و رَضُوا عَنْهُ و این مؤمنان سرخوشند و شادند
از الله تعالی ذَٰلِكَ لِمَنْ حَشِيَ رَبَّهُ اینهمه مرکبی را باشد که از خدای تعالی بترسد و از گناها
بازایستد شیخ والنون مصری رحمه الله گفت که رضاء بنده از خدا تعالی آن باشد که راضی
باشد بجزایه بوی رسد از نعمت و بلا و مصیبت و درین آیت و دلیل است که ترس خدا تعالی
سُوْرَةُ زُلْفَتِ بهترین همه عبادتهاست اللهم اِنِّ ذُقْنَا بِفَضْلِهِ مَكِيَّةٌ وَ مَدِيْنَةٌ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 اِنَّا زَلَّزَلْنَا الْاَرْضَ زَلْزَلًا هَآءُ چن جنباينده شود و جنبايندي يعنى سخت جنباينده شود که هر روي
 زمين بپيچ عمارتي مانند کوه و بالا و پستيها هموار شود و صورت زمين را بدل کنند لقوله تعالى
 يَوْمَ تَبْدِلُ الْاَرْضَ عِىرَ الْاَرْضِ و در خبر آمده است که زميني همچون نقره افزيد و شود و قتلين
 زلزله و بار بآستد يکي در آن و ف که خلق را بپاک کنند و يکي در آن وقت که خلق را زنده
 کنند و قتلين زلزله را اول باشد و قتل دوم باشد و پس اختيار کشف اين است
 و آخر حجت الْاَرْضِ اَثْقَالَهَا و بپيرون آ و زمين بار ي خود را يعنى آنچه در زمين باشد از
 مردگان و گنجهار ايمه پيرون نکند تا بروي زمين منت و قَالَ الْاِنْسَانُ مَا لَهَا و بگويد که
 يعنى کافر منکر قیامت چه بوده است اين زمين را که چنين سخت مي جنبد فاما مؤمن مستحق قیامت
 گويد هَآءَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَ صدق المرسلون يعنى اين آن قیامت است که وعده کرده بود خدا سبحان

آمدن وی را و راست گفتند پیغامبران و در کثافت چنین آورده است که گفته شد و مثل جنس
 انسان مراد است یَوْمَئِذٍ در آن وقت که اینچنین میشود و مُحَلِّثُ اخبارها سخن گوید و خبر
 زمین را از آگاهیهایی خود یَوْمَئِذٍ بدل من اذا والعامل فیها تحدث والمفعول
 الاول لتحدث محذوف ای تحدث الا وضی الخلق اخبارها یعنی در آن روز زمین
 خلق را خبر کند از هر چه بروی کرده اند از نیکی و بدی بِأَنَّ و تَبَّكَ او حُطَّ سخن گوید بسبب آنکه
 خدا شو فرماید زمین را تا خبر کند که فلان کس خون بناحق کرده و زنا کرده و بدیها کرده و فلانکس
 بر من ناز گذارد و روزی داشت و کارهای نیک کرده و همه عصبای گواهی دهند و زمین نیز
 گواهی دهد بفرمان خدا تعالی این را منکر مباش که از عرش تا بفرش همه فرمان پذیرند
 اگر عقل تو بان پی نبرد مولا باجلال الدین روحی خبر میدهد

مشنوی

نسبتی که هست محقق از خرد و بهستی چون خرد کی پی برد به باور چشم اگر بنشیند نداء به فرق چون
 میگرداند و در قوم عادی آتش نبرد و اگر چشم نیست به با خلیش چون ترجم گرد نیست به گریه و
 نیل را آن نور دید به از چه قطعی را نسبت میگردید به گریه کوه و سنگ باو میدارند به پس چرا او و را او
 میدارند به این زمین را اگر نبود چشم جان به از چه قار و نزار و خور و آفتابان به گریه و
 چشم دل چنان را به چون بدیدی جو آن فرزانه را به تا بدانی که حکیم است و خبر به مصلح امر و
 هم در میان پذیر یَوْمَئِذٍ يَصْلُحُ لِلنَّاسِ أَشْثَاتُ أَلَيْسَ أَعْمَالُهُمْ در آن روز باز گردند مردمان
 از حساب گاه پراگندگان تا نموده شوند جزای اعمال و کردارهای خود را این آیت را و معنی گفته اند
 اول آنکه مردمان پس از حساب باز گردند بهشتان به بهشت بار و یحیاء تا بان و خوش حالان
 و دوزخیان باز گردند به دوزخ سیاه رویان با غلها و زنجیر تا جزای کردارهای خود را نموده
 شوند و هم آنکه باز گردند از کور تا بجای حساب نموده شوند جزای کردارهای خود را فَمَنْ يَعْمَلْ
مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ پس هر که کند اندازه مورچه خردی یا اندازه ذره که درون خانه
 در میان شعاع آفتاب دیده شود از نیکی جزای او را بیند وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا
يَرَهُ و هر که کند اندازه ذره از بدی جزای آنرا بیند بعضی گویند اگر که اندازه ذره نیکی کند
 جزای آنرا در دنیا بیند و در تن خود و مال خود و فرزندان خود تا چون بمیرد وی را هیچ نیکی
 نباشد و مؤمن که اندازه ذره بدی کرده باشد عقوبت آن در دنیا بوی برسد
 و در تن وی بخی و بلائی و بیماری یا در مال وی و فرزندان وی نقصان شود تا خود را همه و در

پنج گناه نباشد تا بقیامت عذاب نکندش نصیب مؤمن نیست که واثاقی کند اگر بدی کند
بنوبه و استغفار عذرش | سُورَةُ الْعَدِیَّتِ اَحَدُ وَعَشْرًا بِاَلِهَ | بِجَواهِدِ اللّٰهُمَّ جَعَلْنَا مِنَ الصَّالِحِیْنَ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
وَالْعَدِیَّتِ بحرمت سپان دوزده ضحّا دم نیزند ایشان دم زدنی قالمو ریت قدحاه
پس بحرمت اسپانی که میدوزد بر سنگ و آتش بیرون می آورد از سنگ بسهماء شان چون
بر زمین با سنگ ریزه دوزد در شب قالمعیرات ضحّا پس بحرمت سپان که غار کنند
وقت صبحدم مرگافران را فاقنن به نفعا پس بر یکیزند بسهمای خود گرد از زمین که بروی بروند
فوسطن به جمعا پس در میان جمع شوند در آن جای دویدن یعنی حمله کنند و جنگ و خود
را در میان شکر و دشمن اندازند ان الا انسان بدستی که آدمی قیل کافر کوته لکوده مر پروگا
خود را ناسپاس است یعنی شکر ناگوینده است نعمت حق تعالی را و قیل بخیل است و
قیل کنو کسی است که نیکبهای حق تعالی را فراموش کند و مصیبتها را یاد کند و قیل کنو کسی
که تنها بخورد و بنده خود را اگر سنده دارد و عطا نای خود را باز دارد و الله علی ذلک لشهید
و بدستی که این آدمی هر آینه گواه است برین که وی کند است و الله لخب الخیر لشکاید
و بدستی از هر دو دستی مال سخت است یعنی بخیل است مال بسیار جمع میکند و زکوة نمیدهد و از صحبت
اهل الله گریز است مقصود وی جز دنیا نیست و هرگز دوستی نمیکند با دوستان حق تعالی نصیب
تو ایست که با دوستان حق تعالی دوستی کنی و از برای جاه و مال دشمنی کنی با ایشان تا از انوار
باطن ایشان محروم نمایی مثوی همچو چندان دشمن بازان شدیم بلاجرم و امانده و حیران شدیم پس بکنیم
از غایت جهل و عما به خدا را از زبان خدا با سپیمان خوکن ای خفاش رویتا که در ظلمت نمایی تا به
کور مرغایم و بس ناساختیم کان سلیمان را و می شناسختیم بآن سلیمان میش حله حاضر است بلیک
غیر چشم بند و ساحر است بآفلا یعلم آیا پس ندانند آدمی انذا یبعثن ما فی القبر و چون به
وزیر کرده شود و شورانیده شود آنچه در گورنا است یعنی چونکه زنده کرده شود و در و زقیامت روح
و استخوانهای پوسیده را جمع کرده شود و این آیت دلیل است برین که حشر جبار است و حصیل
ما فی الصدور و جد کرده شود و آنچه در سپینها است یعنی آنچه در ریهها است از کفر و ایمان و تقوا
پیدا کرده شود و جزای آن داده شود و ان تمام تمام یوم مشی خیر و بدستی که پرو و گریز ایشان
در آن روز آگاه باشد و بداند که در ای ایشان را و اعتقاد می ایشان را و بد و جزای ایشان اللهم

يوم

سُورَةُ الْقَارِعَةِ مَكِّيَّةٌ وَاحِدَةٌ عَشْرَةَ آيَاتٍ

القيمة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْقَارِعَةُ رُزْقًا مَسْتُ كُوبْنَدَه اسْت وَلِهَارَا بَتْسِرْس وَاَنْدَوَه مَا الْقَارِعَةُ عَشْرَةٌ حَبِث دَانِي كُوبْنَدَه
 اَيْن كُوبْنَدَه بَعْنِي حَضْرِي بَرْكَ اسْت وَمَا اَدْرَكَكَ مَا الْقَارِعَةُ حَبِث دَانَا كُوبْنَدَه دَانِي تَوَايِي مُحَمَّد
 كُوبْنَدَه كُوبْنَدَه يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ كُوبْنَدَه اسْت كُوبْنَدَه كُوبْنَدَه كُوبْنَدَه كُوبْنَدَه
 مَكْبَرَا زَاد كَا فَرَان رَا وِرَان رُوْزِي كُوبْنَدَه اسْت مَرْدَمَان وِرَان رُوْزِي كُوبْنَدَه پَرَا كُوبْنَدَه ضَعِيف
 وُورَا مَازِدَه وَتَسِيل بِحُون مَخْ بِپَاوَدَه وَاَبُوَه بَعْضِي بِبَعْضِي وِرَا سَخْتَه اِي كَا لِحَادِ الْمَتَفَرِّقَةِ وَتَكُونُ
 الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ وَبَاشَد كُوبْنَدَه بِحُون لَشْم زَكِين الْمَقْشُوشِ اَزْهَم بَا زَكْرَه شَدَه
 بَعْنِي كُوبْنَدَه بَايْن بَرْكَ وِ مَرْدَمَان بَايْن قُوْت وَاَل وَعَزَّتْ اَزْهَمْت قِيَامْت جَنِين ضَعِيف
 وَاَنْتَا وَتَوَان مِشْوَدَه بَيَان حَال مَرْدَم كُوبْنَدَه كُوبْنَدَه جَلْ جَلَالَه فَاَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ اِسْبَارُهَا اِنْ شَاءَ
 مَوَازِينُهُ بَرْكَشَدَه شَدَه بَاي دِي جَمْع مَوَزُون بَاشَد بَاي تَرَا زَوَايِي وِي جَمْع مِزَان بَاشَد
 قَهْوِي عِلَاشِي وَخُسْتَرَه اِس وِي وِرْزَنْدَكَايِي بَاشَد پَسَنْدِيدَه بَعْنِي دَرْبَشْت بَاشَد وَاقْتَمَان
 حَقَّتْ مَوَازِينُهُ وَاَمَّا بَرَكْرَا سَبْكَ اَيْد بَرْكَشَدَه اِي وِي تَرَا زَوَايِي وِي فَاَمَّا هَاوِيَه اِس وِي
 وِي بَعْنِي جَاي بَاشَد وِي دُورْخ بَاشَد اَلْهَوِي فَرَا قَتَادَنْ اَزْ بَالَا وَاَمَّا اَدْرَكَكَ مَا هِيَه وِي
 دَانِي تَوَايِي مُحَمَّد كُوبْنَدَه جَيْتَايْن دُورْخ بَيَان كُوبْنَدَه كُوبْنَدَه جَلْ جَلَالَه فَاَرْحَامِيَه اَشْيَسْت سَوْرَان لَعُوْز
 بَالَدَه

سُورَةُ التَّكْوِيْنِ مَكِّيَّةٌ وَحَدَّثَانِ يَا

مِنْ لَكَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اَلْهَكُم مَّشْغُول كُوبْنَدَه شَمَارَا التَّكْوِيْنُ فُخْر كُوبْنَدَه بِي سَبَايِي مَال وِفْرَنْدَان وِجَمْع كُوبْنَدَه اَنْ
 مَشْغُول كُوبْنَدَه شَمَارَا اَرْطَاعَتَايِي حَق تَقَالِي حَقِّي وَرَقْمُ الْمَقَابِلِ تَا مَرْدِيْدِ كُوبْنَدَه رَسِيْدِيْدِي
 سُوْرَه وِجَمْع اِنْ فَرُوْدَا مَ نَصَبْت مُؤْمِن اَسِيْت كُوبْنَدَه سَبَايِي بَدَنِيَا مَشْغُول شُوْدَه وِجَمْع
 مَرْدَم وَاَحْرَت كُوبْنَدَه وِجَمْع وَاَسْتَغْفَار رُوْزِي اَرْوَدَه عَزْر كُنَا اَنْ خَوَا بَد كَلَا سَوْفَ تَعْلَمُوْنَ
 حَقَا كُوبْنَدَه زُوْد بَاشَد كُوبْنَدَه بَايْنَدَه كُوبْنَدَه وِجَمْع كَارْ غَلَطْ بُوْدَه اَيْد وَاَنْزَاوَر وِقْت مَرْدَم بَد اَسِيْد كُوبْنَدَه كَلَا
 سَوْفَ تَعْلَمُوْنَ اَسِيْد كُوبْنَدَه زُوْد بَاشَد كُوبْنَدَه بَايْنَدَه كُوبْنَدَه وِجَمْع كُوبْنَدَه كُوبْنَدَه كُوبْنَدَه كُوبْنَدَه
 كَارْ بُوْدِيْدَه وِجَمْع غَاظْل بُوْدِيْدَه بَرَايِي اَحْرَت خُوْد وِجَمْع عَم مَزَارِيْدَه وَاَنْزَاوَرِيْدَه وَاَه چَنْدَان عَم بُوْزِي كُوبْنَدَه
 اَنْزَاوَرِي كُوبْنَدَه وِجَمْع اَسْت اَزْ دَه بَخْش اَنْ كِي عَم بُوْزِي اَلْهِي مَارَا اَزْ خَوَاب غَفَلْت بِيْدَايِي بَخْش وَاَرْسِي شَهِيْدَا

هشایری بخش باز فرمود **كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ** احقا که اگر بدانید دانستن یقین که شمارا چه حال خواهد بود پس از من مشغول آخرت شوید و غم دنیا بسیار بخورید و جواب او مقدر است باز فرمود **جَلَدًا لَّكَ وَبَعْدَ الْحَیْمِ** هر آینه بدانید و به بینید و وزخ را بهر آینه بگوید که دو گفت جل جلاله ثم لک و وثقها عین الیقین پس هر آینه به بینید و وزخ را بهر آینه بدین بخشم اینجا علم الیقین واری فردای میثا عین الیقین شود و سود ندارد و چون طاعت نکرده باشی سود نکرده باشد باز فرمود **ثُمَّ لَنَقُولَنَّ يَوْمَ مُسَلِّعٍ عَنِ التَّعْلِيمِ** پس هر آینه پرسیده شوید هر آینه هر آینه در آن روز قیامت از نعمتها که خدا تعالی شما داده بود و دنیا چه کردید آنها را و بکجا خرج کردید و از کجا حاصل کردید و شکر گفتید بیت ای شکر نعمتهای تو به چندانکه نعمتهای تو با الی از خواب غفلت و از اصراف کردن نعمت و از عذاب قیامت

سُورَةُ الْعَصْرِ وَهِيَ ثَلَاثُ آيَاتٍ نگاه میدار آمین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَالْعَصْرِ بِحُرْمَتِ رَوْحِ الْقَيْلِ بِحُرْمَتِ شَبِّهِ وَرَقِيلِ بِحُرْمَتِ نَمَازِ الْيَمِينِ الْإِنْسَانِ أَفْرِغْتَ
هر آینه هر آینه نه آرمیان و در زبان کاری اندک **الَّذِينَ آمَنُوا** مگر آن کسانی که گردیدند و عملوا الصلوة و کارهای نیک کردند و توأصوا بالحق و یکدیگر را بکارهای حق و صیت کردند یعنی خود کار نیک کردند و دیگران را وصیت کردند و فرمودند و توأصوا بالصبر و یکدیگر را بصبر فرمودند و طلبا و طاعتها نصیب تو این است که خود را از زیان ابدی و امان واری و عملهای نیک کنی و دیگران را بران واری و امر معروف و نهی

سُورَةُ الْهُنَةِ وَهِيَ ثَلَاثُ آيَاتٍ سزاگویی آسود و نیا و عجبی حاصل
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَقِيلَ الْكَلْبُ وَهِيَ وَای مهربانگویی و غیبت کننده را و پیش روی **لَمَوْهٍ** و هر بدگویی و غیبت کننده را و در پس و بقول دیگر و یل وادی است و در وزخ پر کرده از ریم و زرو آب و وزخیان که از تنهائی ایشان ضمه باشد و وزخیان پرسند از وی و این وادی جای بدگویان و غیبت کنندگان باشد و این سوره در حق کافری فرود آمد که رسول را علیه الصلوة و السلام و مؤمنان را غیبت کردی و پس ایشان و بدگفتی در روی ایشان نصیب تو نیست که زبان خود را از بدگفتن مسلمانان نگاه داری و خدا تعالی را حاضر و ناظر بینی همچو کسی که **الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ** این که گرد کرد مال را و شمار کردش و آماده کردش را برای جاود روزگار و کوز نذا و **يَحْتَسِبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ** که آن میسر و که مال وی جاود گرداند و برادر بنیاب کلا حقان چنانست که او کمان میسر و بلکه وی میسر و مال وی را از عذاب قیامت میج سوزند و در کتب مذکور

برآینه انداخته شود این غیبت کننده را فی الحظمة و در ورنج مَا أَذْرَبَكَ مَا لِحِطَّةٍ و توجیه وافی
 می محمد که حدیث حطه این جمله در که است و در ورنج که بر کر که و روی بپندارند بموز و و بشکندش تا و الله
لَمَوْقَدَةٍ الَّتِي تَطْلُعُ عَلَى الْأَمْنِكِ که ما این حطه آتش خدا را می است که برافروخته شده است بجهت
 غضب او که بر شود و برسد و در لها إِنَّمَا عَلَيْهِمْ مُّوَصَّاةٌ بدستی که آن آتش و ورنج بر روی
 رسته باشد همیشه که بر کر از روی خلاص نیابند بخوف بابتد من ذَلِكَ فِي عَمَلٍ مُّمَكَّنَةٍ و قَدْ أَهْمُكُمْ كَانُوا
 فی عذمة یعنی باشند این و و خیان بر داری بزرگ کشیده شده یعنی دراز آتش و ورنج و با
 بر کرد نهایی ایشان در بخیر این قول ابن عباس است رضی الله عنهما و بقول دیگر و داری و ورنج را از پس بند
 بس تو نهایی آتشین و استوار کنند تا ایشان نوسید شوند از بیرون آمدن نصیب تو اینست که از به
 لغتن مرسلان را و بجز کردن و غیبت کردن تو به کنی و از گرد کردن مال و زکوة ندان تو به کنی و زبانه
 بتلاوت و ذکر مشغول داری تا باشد که ازین عذاب و ورنج خلاصی یابی إِن شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى
سُورَةُ الْفِيلِ مَكِّيَّةٌ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَيْحِي خَمْسًا

الَّذِي تَوَلَّى كَيْفَ يَكُونُ که خدا تو بپار این فیل یعنی
 و هستی و خبر تو رسید که چگونه بپلاک گردان لشکر را که با ایشان میل بود بقول مام قاتل کیل بود و بقول مام ضحاک شیت
 میل بود و بزرگتر از نام محمود بود و از برای آن صاحب فیل گفته شد و اضافت یکی کرده شده بود این بپلاک کردن
 در آن سال که رسول ما علیه الصلوة والسلام از ما درآمد و قیل بیشتر بود به بیت سال و قیل به بیت سال قیل چهل سال
الَّذِي يَجْعَلُ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ آیا نکرد و کالش ایشان را یعنی مکر ایشان را نا چیز و باطل کرد و مکر
 ایشان آن بود که خانه کعب را خراب کنند حق تعالی ایشان را خراب کرد و او سکه
 عالمهم طیار و فرستاد بر ایشان حق تعالی مرغانی آبا بیل کا کله و قیل کلهای مرغان را که
 ایشان همچون مرغ بود و کف همچون کف سگ همه سیاه و قیل سفید بودند و قیل سبزه بودند
تَوَمَّيْهُمْ شَجَاوَةً مِنْ تَحْيِيلٍ می انداختند آن مرغان بآن شکر سنگهای پخته شده با شکر
 قیل من جیل یعنی از آسمان اول فَجَعَلَهُمْ كَعَصِفٍ که پس گردانید حق تعالی آن شکر
 همچون برگ گشت خورده شده یعنی نا چیز گردان همچون برگ گشت که ستوران بخورند
 و در زیر پای ایشان نا چیز کرد و د و عارف رومی در مشنوی از ان خبر میدهد غنوی
 همچو آنی اصحاب فیل اندر حبش بکعبه کردند حق آتش زدش بکعبه ساختند از انتقام
 حالشان چون شد فرو خوان از کلام بکعبه را بر غلی

چندی شکست نه تابدانی کین صلابت از حق است نه کز ترا و سوس آمد زین فیل نه رو بخان تو سوره هجاء
فیل نه قصه این بود که نجاشی نام پادشاهی از ترسایان در صنعای مین کلیسای ساخت
یعنی مسجد ترسایان ساخت که مثل آن کسی ندیده بود و فرمود که مردم کعبه تروند و این خانه
که من ساخته ام بیایند و حج گذارند شبی آتش افتاد و آن خانه و بسوخت و پراگفتند که این کعبه را
عرب سوخت از مهر خانه کعبه آن کا فرسو کند خور که خانه کعبه را ویران کنم یکی از امرای خود که نام
او ابریه بود بال شکر بسیار فرستاد و با ایشان فیل بود محمود نام پیشرو لشکر آنرا ساخته
بود چون بولایت عرب رسید ملک عرب بال شکر عرب با ایشان جنگ کرد لشکر عرب را
شکستند و ملک عرب را گرفتند چون نزد یک که رسیدند لشکر باین مال مکیا نزار غارت کردند
و از آن جدر رسول علیه السلام عبدالمطلب را و ویست اشترش گرفتند عبدالمطلب پیش ابریه
آمد ابریه او را غارت بسیار داشت چون شنیده بود نام وی را ابریه گفت چرا آمدی پیش من گفت
از برای اشتران خود آمده ام که لشکر باین تو گرفته اند گفت ابریه مرا از تو خوش آمد چرا در خواستی که
کعبه را که خرم همه عرب دوست تا با تو بجسم نامس بر کشی بهتر از ابد و عبدالمطلب گفت این خانه
کعبه را خداوند نیست که او را نگاه میدار و و ما بآن چکار عبدالمطلب بکدام و مردمان را فرمود تا بکشند
و بگویند و آمدند و اندوید کسی دیگر عبدالمطلب حلقه در کعبه را گرفت و گفت یا رب کا اوجو
طعم سوا کا یا رب فامنع منهم حما کا یا ان عدو البیت من و عدو کا یا امنعمام
ان یحربوا فدا کا یعنی ای پروردگار من امید میدارم از هیچکس مگر از تو باز دار این لشکر را از
از خانه کعبه که از آن است و دشمن کعبه دشمن است ابریه شکر را از آن است و طرف خانه کعبه
روان شد تا بحرم کعبه رسید بدانکه کردار کعبه میزد و راه و دوروزه راه را حرم میگویند
یعنی حرم است کشتن صید و و بریدن درخت او پیشتر ایشان آن پیل بود ملک عرب گفت آن
پیل را که ای محمود این حرم کعبه است سجد کن خدایتعالی را و باز کرد و در حال آن پیل
کرد و باز گشت هر چند بر سر او زدند در حرم در نیامد و عبدالمطلب و عا میگرد و دست و حلقه کعبه
زده بود که ناگاه از غیب لشکر مرغان پیدا شدند مانند قویشترک و منقار هر یکی سنگی از شکلات
وار خود داشت و تر بر سر هر یکی سنگی می آمد و بر سر یکی نام آن شخص که میرسد نوشته بود از کلاه آهنین سبک
و مرد او سپه سالار میکرد تا همه لشکر طاقت شد مگر آن پیل که خدایتعالی را سجد کرده بود و یکس از لشکر
و پیش نجاشی رفت و خبر لشکر را بوی گفت یک مرغ بر سر او استاده بود چون خبر را تمام کرد گفت ابریه

اورد و بی تیرافتا و مرد نصیب مؤمن ازین قصه آنست که بادستان حق تعالی دشمنی نکند و بر
بندگان خدا بیغالی مکر نکند و خود را مانند خطاسیه و بلغمیه سازد و نامردم را مرید خود سازد و ایشانرا
از راه صلاحان بگرداند بتواضع و روحی و جامه سالوسی زود باشد که تیر خدا را مردود و چین شود
و خوف آن باشد که بی ایمان از دنیا برود و بخود باند من ذلالت مشغولی صد هزاران شهر را
خشم شیان به سرنگون کرد دست ای بدگران به خشم مروان خشک گرداند سحاب به خشم و لها
سُورَةُ الْقُرْآنِ | کرد عالم را خراب | ضعف مرغان | باطل است و پیل | درید و نیز در | **خس ایت**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بدانکه در کشف و کواشی آورده است که در مصحف ابی کعب رضی الله عنه الم ترکیف و لا یلک
یکت سوره داشته است و در میان بسم الله نوشته نشده است و امیر المومنین عمر ۳۷ هجری
سوره را در یک رکعت نماز شام خوانده است و معنی چنین باشد که بلاک کرد و حق تعالی شکر
اصحاب قبل را پس کرد ایشان را ناچیز هیچ برک گشت خورده شده و لا یلایف قریش
از بجزر سازد و اری و ادن قبیلہ قریش که آن اهل مکّه اند و از برای عزت داشتن ایشان و سفر
به یکس ایشان را از نماز کند که ایشان مجاوران کعبه اند ایلک فهم و حله الشتاء والصیف از برای
ملازمت کردن و خوبی کردن ایشان و سفر را یکی در رستان در بین و یکی در تابستان بشام
و هر سالی و بیار سفر کردند از مکّه و استعداد باشندین کردند و بی و مکّه از خورونی و پوشیدنی
بیاور و ندی چندانکه کفایت کردی ایشان را حق تعالی منت میسند بر ایشان که لشکر دشمن شمارا بیاک
کویم برغان آسمانی ما عزت کعبه و شرف شما در همه جا بیاپید کرد و و هیچکس قصد شما نکند ازاکان
الا مکره لک فلیعبد و ارب هذا البیت چونکه چنین است پس بندی کنند اهل مکّه یعنی ۴ قریش
خداوند این خانه را الذی اطلعهم من جوع آن خدای که خوردنی داد شمارا از پس گرسنگی و امنهم
من خوف و وایم گردانید شمارا از ترس در همه سفرها و شمارا عزیز میدارند خلق و ضرری نمیرسند
تا شما در مکّه طعامها و نعمتها بیاورید و بجزید و از هیچکس ترس نباشد شمارا فی از عرب و فی از عجم پس میاید
که کافر نشوید و بندی حضرت خدا بیغالی بکنید و بت پرستی نکنید و اینهمه عزت شما و عزت کعبه و مکّه بسبب
رسول ما است محمد علیه السلام که در میان شما پیدا شد ما بعلم قدیم دانسته بودیم پیش از پیدا شدن او
از دشمن نگاه داشتیم چون پیدا شد او را و پیروان او را بطریق اولی نگاه داریم و
لا وایه شیء فک الله علی الکبلاء نصیب درویش نیست که در وستان حق

ما کون بر فقیران و گدایان و طعام ندادن ایشان و نافرمودن و نیمه و گیرین سوره در حق منافقان
 اند که در نماز با تقصیر میگردند و کار با بریا میگردند و بخوبی میگردند قَوْلُ لِلصَّالِحِينَ الَّذِينَ يَنْهَوْنَ
 عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ و در کشف آورده است که تقدیر چنین است که چون کافر چنین
 است پس با کسی با و سر کسی را که از نماز خود غافل شود تا فوت شود آن نماز بروی و قیل و یل جائی نیست
 در و نوح که زرو آب و وزخیان جمع شود در وی و ماران و کژدمان در وی بسیار باشد و ووزخیان
 از وی برسند الَّذِينَ يَنْهَوْنَ يَرْوُونَ آنکسانی که ایشان بنمایند عملهای خود یکدیگر را یعنی آنچه میکنند
 از طاعتها بروی و بریا میکنند و از بهر رضای حق تعالی نمیکند و یل از ان ایشان است
 وَمَنْعُونَ الْمَاعُونَ و باز دارند زکوة را و قیل باز دارند عاریت را یعنی رخت خانه را بهشت
 و محتاجان نمهند مجهول و تبر و دگت و غیر اینها از رسول علیه الصلوة و السلام پرسیدند که ماعون
 چیست ایشان گفتند آب و نمک و آتش هر که آتش بجسی دهد چنان باشد از روی ثواب
 که هر چه بآن آتش پیزد و بوی داده باشد و نمک نیز چنین است و هر که کسی را آب دهد و بجائی
 که آب فراخ باشد چنان باشد که برده آنرا کرده باشد و اگر بجائی آب دهد که آب
 عزیز باشد چنان باشد که مرده را زنده کرده باشد باذن الله تعالی نصیب تو این است
 که در نماز با تقصیر نکنی و از وقت گذرانی علی الخصوص نماز پیشین را بایده که چون آفتاب بگردد و بگذارد
 که در آنست و می علما را اختلاف است با اتفاق او این بهتر باشد و دیگر نصیب تو اینست
 که کار با برسم و در عادت کنی اللَّهُمَّ اعْنِي عَلَيَّ ذِكْرَكَ وَشُكْرَكَ وَحَسْبُ عِبَادَتِكَ
 سُورَةُ الْكَوْثَرِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِی ثَلَاثِ آيَاتٍ

اِنَّا اعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ بدرستی که دادیم ما ترا ای محمد که ثر را یعنی نیکی بسیار دادیم ترا
 قیل کوثر و انستن قرآن و قرآن است قیل چشم و وقت نماز است و قیل که لا اله الا الله
 الا الله محمد رسول الله است و در کشف و کواشی آورده است که رسول علیه الصلوة و السلام
 گفت که ثرجویی است و برهشت که آب و می شیرین تر از عسل است و مفید تر از شیر است و سر و فر
 از برف است و دو کرانه وی از برف جداست و امتان من از ان آب بخورند و اقول کسانی که بیایند
 که ثر فقیران صحابه و غریبان همساجر باشند و آن حوض من باشد و آب وی از سدره
 شمس باشد و آن حوض و اچهار رکن باشد هر سه رکنی یکی از چهار پارس
 باشد هر که چهار بار مرادوست و از ان آب دهندش و هر که یکی از ایشان را و شستن دارد

از آن آب نهندش فصل لَوْنُکَ وَاخْشَیْسَ نَزْدَکَ اَزْ بَرایِ پروردگار خود و شتر قوی بی گزینی برای
 رضایی پروردگار خود که عزت دین و دنیا و همه خجرات تو و کرامات و مقامات هست تو آنحضرت است
 و دشمنان تو بت پرستی میکنند و قربان از برای بتان میکنند تو دوست تو بندگی و طاعت من کنند که من
 شمار اشرف و عزت و خیر بسیار داده ام هیچ نبی و هیچ امتی را آن نداده ام اِنْ شَاءَ اللّٰهُ هُوَ لَا یُفْلِتُ
 الشَّیْءَیْنِ وَدُشْمَنَیْنِ وَدُشْمَنَیْنِ الْاَیْمِ وَدُشْمَنَیْنِ یَعْنِیْ بَعْدَ بَرِیْدِیْ که دشمن است دم بریده
 بی خیر و بی طاعت در کشف آورده است که کافران میگفتند که محمد صبور است یعنی فرزند و برادر در دوچون
 وی میرد دین او برافته حق تعالی فرمود که دشمن تو دم بریده است و هم در کشف آورده است که تهر
 خربیدم را گویند یعنی دشمن تو همچون خربیدم است که در دنیا کم بهاء و کم مقدار است و در آخرت ملعون است
 و چون میرد بروی لعنت گویند و عذاب باشد ویران قیامت و هر که امت تو باشد و بر تو صلوات
 فرستد و تراد و ستاید و بر بالای منبر نماز و منار با نام تو با نام الله یاد کنند و برای محبت تو
 جان باز بیا کنند و هر سالی چندین هزار عاشق بر یارت تو بیایند نصیب درویش است که دوستی
 دوستان او را شتار خود سازد و او دشمنان و دوستان حق تعالی دور باشد و دوستان اندک
 و دشمنان بسیار مثوی کشت سواره میرود شاه عظیم بن در کف طفلان چنین در نیم دیده
 این شاهان زحامه خوف جان بکین کرده کور و شاهان بی نشان به چونکه حکم اندر کف زده
 بودند لاجرم ذوالنون و ران زندان بودند در حیدر باشد بنیان در قطره به آفتابی درج اندر زده
 آفتاب خویش را زده نموده و اندک اندک روی خود را بر کشود به جمله ذرات در وی محو شد به
 عالم از وی محو شد به چون سلم در دست غدار می بود به بیجان منصور بر داری بود
 اللهم اجعلنا من اولیائک و اگر وی حق را فرزند نباشد به هیچ پاک نیست همه بیروان وی
 فرزندان وی انداز روی معنی و در دعا و سلام تو صالحان داخل است که السلا علینا و علی

عبدالله سُوْرَةُ الْكَافِرُوْنَ مَكِّيَّةٌ الصّٰلِحِیْنَ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
 قُلْ یٰۤاَیُّهَا الْکٰفِرُوْنَ کُبٰوِیْ مُحَمَّدًا اِنْ کَانَ اَزْکٰ کَلَّا اَعْبُدُ مَا تَعْبُدُوْنَ ۝۱ مَسِیْمِ
 و بندگی میکنم آنچه شما از آن بندگی میکنید در حال یعنی من بتان شما را هستم گزیندگی بخوانم که
 وَلَا اَنْتُمْ عٰبِدُوْنَ مَا تَعْبُدُوْنَ ۝۲ و شما بندگی که خواهید کرد
 اِنْ هٰذَا بِلٰی رَاکَ مِنْ بَندِیْ اَوْ مَسِکُمْ دَر حَالٍ وَلَا اَنَا عٰبِدٌ وَنَدَبُ

تو را نام خواند
 گفت از او
 عاصی و دانا
 می اندگاه در آنجا
 پیغمبر مسعود
 و عاصی که آن ملعون
 چند گفت که پیغمبر
 از دشمنان مسلم
 گفت از او که می
 که از تو فرستد
 بعد از تو اندک بود
 عاصی و دانا
 ازین دشمنان
 فوجی در راه بود

استقلال معابد تم آنچه شما بندگان میگردید و در زمان گذشته و لا انتم عابدون
 و نه شما بندگان میکنید ما آنچه من بندگان میکنم و الا که در بینکمر شمار است وین شمارا یعنی
 بت پرستی و یکی دین و مرا است وین من یعنی اسلام و مسلمانی و حکم این سوره منسوخ است
 بآیت سیف قوله تعالی فاقتلوا المشرکین سبب نزول این سوره این بود که کافران مکه مر رسول الله
 را صلی الله علیه وسلم گفتند که تو یکسال خدایان ما را بندگان کن تا ما خدای ترا بندگان کنیم این
 سوره آمد رسول علیه الصلوة و السلام بر ایشان خواند و گفت شما بدین خود کار کنید و من بدین خود برین
 بودم و اجازت جنگ نبود تا این آیت آمد که فاقتلوا المشرکین و این آیت را آیت سیف گویند نصیب
 مؤمن ازین سوره اینست که صبر کند و در کار با و بسفیهان و بی اوبان و بی باکان و ناپاکان اشتغال
 نماید تا نصرت الهی ظاهر شود و در حدیث آمده است که هر که این سوره را بخواند چنان باشد که از
 چهار بخش قرآن یک بخش را خوانده باشد و در کواشی آورده است که این سوره و سوره جنه
 را منقششان میگویند هر که این سوره و سوره اخلاص را بخواند از نفاق و کفر نیز باشد بدانکه در اول
 رکعت سنت نماز باده و این سوره را بخواند و در دوم قل بوالله را بخواند

سُورَةُ النَّصُوحِ وَبِهَا ثَلَاثُ آيَاتٍ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ ۖ وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا ۚ وَيُنْفِیْ تَوْرَ مَآ نَ رَاكَ دَرَجِیْ آئِنْدَ وِ دِیْنِ خَدَايَ تَعَالٰی وَرَأَيْتَ النَّاسَ یَدْخُلُونَ فِیْ
 گروه و متبیده قبیلہ بسیار و ابنوه فسیح یحیی و یثاک پس پاگی یا دکن با ستایش پرورد
 خود را با سزا یعنی صفات ناسزا را و ورکن و صفات با سزا را اثبات کن یعنی حق تعالی را منزه و پاک
 و ان ازین که ویر جسم باشد یا در جائی باشد و یا از جائی باشد و یا از چیزی باشد یا بسبب
 چیزی باشد یعنی صفات سلبی را از وی نفی کن و همه صفات پاک را اثبات کن چون علم و قدرت
 و سمع و بصر و حیوة و خلق و ارادت و حکمت لیس کمثل شیء و هو التَّمْخِیْجُ البَصِیرُ
 و الجلال و الاکرام اشارت باین است و استغفره و آمرزش خواه از وی
 انکه بدیسی که وی و میل از بجه آنکه وی کان قوایا به بود و هست و خواهد بود
 و نیک نکت قبول کننده است توبه بندگان گناه کار را و ان کان را کان سرمدیه گویند
 یعنی کلمه کار که در صفات حق تعالی آمده باشد همچو کان الله علیها حکما بدانکه در بیشتر

تفاسیر آورده است که مراد ازین فتح فتح کلمه است و نصرت بر اهل کلمه است و خواندن نام ابوبکر هم رحمة الله علیه گفته است که فتح کلمه انجام مراد نیست از بر آنکه فتح در سنه ثمان بوده است و این سوره در سنه عشرين نازل شده است و اذا انبرای استقبال میباشد و الله اعلم

سُورَةُ ثَبَّتْ مَكِّيَّةٌ وَهِيَ ثَمَانِيَا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

چون این آیت آمد که و انذ وعشیرتک الا قریبین یعنی ای محمد پیغمبر و برسان خویشان نزدیکتر خود را از عذاب قیامت رسول علیه الصلوة والسلام برکوه صفا که است برآمد و با و از بسد خویشان خود را آواز داد چون حاضر شدند گفت برتسید از عذاب سخت و بگوئید لا اله الا الله محمد رسول الله و ایمان آرید و دین حق را از من قبول کنید عم رسول صلی الله علیه وسلم ابولهب گفته الله علیه سکنی گرفت تا بزند رسول را علیه الصلوة والسلام و گفت تبالك هذا دعوتنا یعنی طاکلی با و ترا از برای این طلب کردی ما را حضرت باربتعالی این سوره را فرستاد و گفت جل جلاله ثَبَّتْ يَدَا اَبِي طَلْحَةَ الْقُرَاشِيِّ بِسُكُونِ الْمَاءِ وَفُجِئَا هَلَاكُ وَزِيَانِ كَارِ بَادٍ وَوَدَّسْتَ أَنْ كَأَنَّكَ ابُولَهَبٌ اسْتَوْتَبْتُكَ وَهَلَاكَ تَبُو مَا أَغْنَى عَنْهُ مَالُهُ وَوَدَّارُو ویرا مال بسیار او و ماکسب و آنچه کرد و در و متیل فرزند او سود ندارند و را پنج پسر بود همه بقوت و پسر را کسب گویند سیصلی درستی که زود باشد که در این کافران ذات لَهَبِ آتشی را که زبانه زنده است یعنی آتش و وزخ که همیشه گرم و سوزان باشد و امراته حَمَالَةُ الْخَطْبَةِ یعنی زود باشد که و آید و آتش و وزخ زن ابولهب که همیزم کش و همیزم کش را حَمَالَةُ الْخَطْبِ گویند یعنی بر و ار زده همیزم و در حدیث آمده است که همیزم کش و همیزم کش در نیايد القراءه بالرفع حَمَالَةُ الْخَطْبِ وَبِالنَّصْبِ فِي جَيْدِهَا جَبَلٌ دَر گرون دی + باشد رَسْمِي مِنْ مَسْكَدَةِ اَرْلِفِ خَرْمَا وَقِيلَ رَجْمُهُ مُحْكَمٌ بَشَدَّ دَر گرون دی المسد المحكم یعنی از آهن هفتاد و گز از و هانش و آرد و از راه دیگر بیرون آرد و در گردش به پیچید قیل حَمَالَةُ الْخَطْبِ آن گفته شد و پیرا که خار مغیلان آوردی و در راه مضطرب علیه الصلوة والسلام و یاران او و اذ اختی چون پیشتر ایشان پای برهنه بودند خار و پای ایشان در آمدی و او همسایه رسول بود و ام رسول میرکابند نصیب تو این است که دشمنی نکنی به دشمن حق تعالی تا بعذاب ابدی طمانی و منکر باشد همچون ابولهب صادق و صدیق باش همچون ابوبکر صدیق فای و نشان چنانچه

مصرع کجاست سبک روحان هم بولبی باشد

نموده بالله من ذلك

سُورَةُ الْاٰخِلَاصِ مَكِّيَّةٌ وَحْيِيَّةٌ رَّبِّعِيَّةٌ

بسم الله الرحمن الرحيم
 قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ ه بگویی ای محمد که خدا کیست یعنی بمانند و بی شریک است و یکی از
 جهت عدد نشاید گفت از بهر آنکه او محده و نیست و متجزی و متناهی بی سبب نزول این سوره
 آن بود که کافران مکه گفتند یا محمد خدای خود را صفت کن که از حدیث اذراست یا از نقره است
 یا غیر آن ویرا شریک هست یا بی حق سبحانه و تعالی این سوره را فرستاد که بگویی ای محمد
 خدای من خدای عالم است و او یکی است در ذات و صفات خود مانند هیچ چیز نیست ^{بسیچس} الله
 الصمد ^۲ خدای است که پناه نیازمندان است همه کس محتاج باو باشند و محتاج بهیچ چیز نیست
 نیست و قیل منی الصمد است که محجوب نیست میان کافران نیست و بخودون و آتشامیدن جفا
 ندارد و الصمد اشارت بر شئوت جمیع صفات کمالی و از کم لید تا آخر اشارت بر نفی جمیع
 نقصان و زوال نصیب درویش است که اختیار خود را بحد گذارد و خود را محتاج و اند چندین
 وقت در عدم بود بی اختیار فیض می یافت ^{مستثنوی} صد هزاران سال بودم در
 بیخود ذات هوایی اختیار ^۳ یکی رهم زمین چارمیخ چارشاخ ^۴ یکی جهم در مسج جان زمین مناخ
 هرگز از بهشتی نگرود و او فنا نیست ره در بارگاه کبریا ^۵ چیست معراج فلک این بهشتی ^۶ عاشقانه
 مذنب و دین نیستی ^۷ که یلد کس از وی نزا یعنی وی را زن و فرزند نیست و که یولک
 و او از کس زاینده نشد یعنی همیشه بود و باشد و او قدیم است و محدث نیست و لم یکن له
 کفو ^۸ احد ط و نیست و بنوده است و نخواهد بود ویرا مانند هیچکس و در حدیث آمده است که
 قُلْ هُوَ اللَّهُ احد ^۹ برابرت قرآن است یعنی هر که یکبار خواند چنان باشد که از سبب بخش قرآن یکی
 را خوانده باشد نصیب تو اینست که هر چه در فهم و عقل تو گنجد که خدا تعالی آنست او از
 منزله متبراست و عقل و فکر را ورکنه ذات او راه نیست هیچکس و هیچ چیز مستحق معبودی
 و لایق سجودی نیست مگر خداوند یگانه احد و صمد منزله از و آله و ولده و بی نیای از معونت
 و مدد و مبارکات سیدان مضاحت را در وصف او عبارت تنگ و سابقان عرصه
 مرند و در تعریف سیر و پایی اشارت تنگ نمایات ارباب عقول را در بدایع
 او خیر تر تلاشی و لیلی بی بصیرت صاحب نظر از او استعفا او اعصمت او جفر حامی و تعافی

و تلاشی سبلی فی طوا هر اشیا در ظاهریت او باطن و باطن او کوان در باطنیت او ظاهر سبب
 او را در مقام محمود محمدی از ادراک کند ذات صمدی و عمر ابدی عاجز است سه اعظام الوری
 بحر غایت : عجز الواصفون عن صفاتک برب علینا و اننا بشر : با عفاک حق معرفتک

سُورَةُ الْفَلَقِ خَمْسُ آيَاتٍ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قُلْ اَعُوْذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ الفلق سفید دم و هو بمعنی المفلوق من الفلق شکافتن لان اللیل یفلق
 عنه النهار فلق الشیء بشکافت چیز افلقا سمعته کذا من فلق فیہ شودم از شکافتن
 بگوی ای محمد پناه میگیم بر پروردگار خلق یعنی سپیده دم که از شب بیرون می آید قیل فلق چاه نیست
 در دوزخ که چون کشاده شود فریاد از دوزخیان برآید از سختی عذاب او و در تفسیر عثمانی آورده است
 که رسول علیه اسلام فرمود که در آن چاه که خلق است شش طائفه باشند امیران ظالم و کسائی
 که وصی میمان باشند و در مال ایشان خیانت کنند و حق یتیم را تلف کنند و کلا نتران بازارها
 و دیهها و شهرها که بد باشند و میان رعیت خود راستی نکنند و دیگر بچگان امر که لواطت ابر خود
 روا دارند و دیگر آنکه بایشان لواطت کنند و دیگران کسانی که از برای ربا بطلب و عمارت های خیر و یا
 از برای فقیران از خلق عدلی ستانند و بخود خرج کنند و قیل آنچه میکشاید آنرا حق تعالی همچون دانه
 خرما و غیر آن که درختان از وی بیرون می آیند همچون ابر که باران از وی بیرون می آید و چشمهای آب
 و ارحام مادران که فرزندان از وی بیرون می آیند من شتر ما خلق که از بدی آنچه خدا تعالی آفرید
 او را همچون ماران و کژدمان و دیوان و پریان و آدمیان بد الخلق آفریدن و من شتر غاسق اذا
 وقب که از بدی شب تاریک چون در آید قیل الغاسق پروین چون ناپید شود و من شتر
 النفثات و العنک و از بدی زمان که جادویی کنند و بد مند در گر بهها و من شتر حاسد
 اذا حسد که الحد و الحود بدخواستن و از بدی بدخواه چون بدخواهی کند بد آنکه در کوششی
 و غیر آن آورده است که سبب نزول این دو سوره آن بود که رسول علیه الصلوٰة و السلام
 را جادوئی کرده بودند و لید بن اعصم جهود و دختران او رسول علیه الصلوٰة و السلام
 شش ماه در آن جادوئی بود و همی ازشد و بعروسان خود صحبت نمیداشت
 و موی اعضایی او درشت شده بود رسول علیه الصلوٰة و السلام در خواب بود که دو
 فرشته آمدند یکی آن دیگر را پرسید که این مرد را چه شده است دیگری گفت : جادوئی

او نباشد و صحبت بجای که بیگانه باشد یعنی برادر طریقت او نباشد ندارد | صراح

یار بد بدتر بود از یار بد | رباعی | با هر که نشستی و نشست جمع دولت یار تو نمید

طیجت آب و گلست | از زنها رازان قوم گریزان می باش | ورنه نکند روح غریزان بجلت

و دور باشد از کسی که خود را بصالحان و زاهدان مانند کرده است و ستیج شده و از حرام دنیا

میگیرد و از حقیقت هیچ نصیبی ندارد و مردمان را از حرام خوردن و گرفتن منع نمیکند نفوذ

باید من ذلک و در حقیقت از دشمنان دین است که شیاطین الانی ایشانند بجای تعالی

پنا و گیر و از وی و باغمال بدایشان خاطر خود را پریشان ندارد و غسل

کند بآیت خذ الحفوا و امر بالعرف و اعرض عن الجاهلین و از حق تعالی محبت

صالحان و دوستان او طلب کند اللهم ارزقنا بفضلک | مستنوی

ای خدای بی نظیر اینار کن | از گوشها را حلقه واری زین سخن | از گوش ما کیم و بدان محملش گشتان

کز حقیقت میخورند آن سرخوشان | چون با بونی رسانیدی ازین | سرسبز آتشکدایی ریشیا

از تو نشنند از ذکر و از انانیت | بیدریغی از عطا یا مستغاث

داده دل را هر دمی صد فتح باب | ای دعا نگفت از تو تجاب

کار تو تبدیل اعیان و عطا | کار من سهواست و نسیان و خطا

سهو و نسیان را مبدل کن بحکم | من همه جهلم مرا کن جمله علم

اللهم لك الحمد على توفيق الابتداء والاختتام | یا ذی الجلال الاکرام

خاتم الطبع

حمد و افقیدی را که قرآن مجید و فرقان حمید برای اخراج کمکشگان تیه ضلالت و انزال فرمود

بر شا هراه هدایت رسانید و تحفه و در و نامحید و در آن رسول احمد و بنی احمد پاک طینت صفا

سیرت که باخبر را اخبار صحیح آیات معضلات را بالتفسیر و التقریر تبیین نموده بر مرادگاه آنها

اگما حمید و بر آل اطهار و اصحاب اختیار باو که بحد و جهد تمام بر تبلیغ و تشبیح و تصحیح و تزیین

کلام خالق انام سعی بلین فرموده بر طرق مراد چراغ بلاغ نهاده تحیر زدگان راه جهلست

بر موار و مراد مطلع گردانید تا بعد برای صاحب دلان عالی ظرفان محفی

تفسیر یعقوب چرخ که مالا مال است از فوائد و خالی است از خنثی و زوائد
چرا خوبی و حسن در این کتاب به که راه نجات است و هیچ صواب به و ما دم بطرف سرخ اند
ز سر شریعت هم آگاهانند به بناهای بدعت همی کنند زمین به بتائیس سنت نهاده سخن
چو خواهی که نوشی شراب نعیم به و با شتی بفر و سالی مقیم به ز گفتار یعقوب چرخ کج
که وصل شوی با بشیر و نذیر

هچون اکیر سیاه نایاب و کمیاب بود و خواستارین بنده ضعیف قاضی ابراهیم که برای استغاثه
برادران وینی طبع کنا ندکن و دیدم که جانبیب عدم القافی و کم توجهی از غم نامحشوش بود
و باعث پیروانی و استغاثی کتاب حاجا از جاوده استقامت و در افتاده لهذا این مسکن
المسلمین کوشش بلیغ و تصحیح آن نموده طبع کنا ندیس رجا از محبتان بی ریا و یاران با وفا آنکه
این ضعیف البیاض را بدعا خیر مایه فرمایند و اگر جانی از سهوی و زله راه یا بند حتی الوع تصحیح کنند
و اگر نتوانند بریز و ذیل عقوبت پوشند و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

و بصلوة و سلام علی محمد سید المرسلین خاتم النبیین

قطع تاریخ

گذشته بود که شد طبع این کتاب تعریف
نیاید است که بی لؤلؤی بدین تعریف

هزار و دصد و هشتاد و پنج از هجرت
چنان برشته طبع آمده که اندر و سر

ت

